متن تایپشدة آثار قلم اعلی جلد 38

این مجموعه آثار قلم اعلی در تاریخ 11 شهر القول 132 بدیع (12/9/54) توسط جناب دکتر محمد افنان علیه بهاء الله برای تهیه سواد عکسی بمحفظه ملی آثار و آرشیو امر تقدیم و پس از تسوید اعاده شد. اصل کتاب متعلق بسرکار طوبی افنان (طاهری) میباشد.

\*\*\* ص 1 \*\*\*

**هوالغافر** اوست بخشنده و مهربان بیانات عربی که ببدایع نغمات حجازی از سماء سلطنت صمدانی نازل شده زیاده از حد احصا و احاطه اولی الالباب است و اما نظر به اختلاف السن و ادراک بعضی ملتفت مراد الله نشده‌اند و از مطلوب محجوب و از مراد بیمراد مانده‌اند لهذا در این لوح مختصری از نصایح الهیّه و حقایق مواعظ ربّانیّه بنغمه ملیح عراقی و پارسی ذکر می شود تا مرادالله چون شمس مشرق و صبح صادق بر همه عالمیان واضح و لائح و ظاهر و مبرهن و هویدا شود ذلک من فضل الّذی قدکان علیکم مسبوقاه و این معلوم که حقّ جلّ ذکره لم یزل و لایزال از ساحت و عبودیّت و ذکر عباد مقدّس بوده و خواهد بود زیرا که احدی از ممکنات را قوه و استعداد معارف او کماهی نبوده و نیست و ممکن آنچه در هواهای قرب و لقا و وصل و بقا طیران نماید از نقطه اکوان که بمشیّت امکانیّه خلق شده تجاوز نتواند و سلطان یفعل مایشاء فی ازل البقادر علو جلال و منتهی سمّو جمال خود بوده و چون طریق و سبیل دون او باو مسدود و مقطوع شد محض عنایت و مجرّد فضل و لطف و مکرمت در هر زمان و عهد نفسی را مبعوث فرمود تا عباد را

\*\*\* ص 2 \*\*\*

عباد را از وادی غفلت و هوا بسر منزل عزّت و بقا هدایت فرماید و از ارض فقر و نیستی بسمآء غنا و هستی رساند تا اطیار قدسی بوطن الهی میل نمایند که شاید از حجبات نفسیّه و اشارات ملکیّه مقدّس شده در ظل وجه الله محشور شده و ابدا لاباد بدوام الله باقی مانند و اینمراتب را در جمیع زمان و عهد بعضی از عباد مدّعی شده و لکن هرگز مجرّد قول اکتفا نشده اینست که امتحان و اقتان همیشه از سماء قدرت نازل تا صدق از دون ان معلوم و واضح گردد حال ملاحظه فرمائید که جمیع این مردم ادعای حبّ الله که اعظم و اجلّ و اسبق امور است مینمایند و مع ذلک قبل از نزول افتتان بفعل معرض شده‌اند و کیف بعد البلایا و المحن و الرّزایا و السّنن فتفکّروا فیما اقول یا اولی الافکار باری اینقدر متیقّن بوده که آن ذات قدم در مکمن ارتفاع و مخزن امتناع متمکّن و بر عرش تقدیس و تنزیه مستوی دخول و خروج و صعود و نزول را در آن مقام راهی نه و بعد از ثبوت این مطلب لطیف واضح است بر هر صاحب بصری که نه طاعت ممکنات بر قدر او بیفزاید و نه عصیان موجودات از شأن و مقدار او بکاهد هرگز اعمال معدودی معدوم بساحت قدس قدم در نیاید و لوث فانی ذیل عزّ باقی را نیالاید غیر او نزد او مذکور نه و دون

\*\*\* ص 3 \*\*\*

او را در مقعد او اسمی نه الممکن فی حدّ الامکان و الواجب فی علو القدس و الشأن و بعد از ثبوت این مقامات دیگر شبهه نیست که آنچه از سماء لایزالی نازل شده و یا میشود مقصود ارتقای خود عباد است مع ذلک بسی از انصاف دور است که خود را از نفحات قدس این ایّام محروم نمائید و این قدر معلوم باشد که قدر خردلی از اعمال ممکنات مکتوم و مستور نیست و لکن نظر به عطوفت کبری و احاطه رحمت بر اشیا اظهار و ابراز نشده و نخواهد شد و چون جسارت از حدّ اعتدال میگذرد لهذا بعضی عباد را مطّلع میفرماید که شاید سبب خجلت شود و ممنوع شوند والا از غایت رحمت و عنایت هرگز راضی بر کشف عیوب عباد خود نبوده و نخواهد بود آخر بگو بعبادالله که اهل بغی و فحشا و اصحاب غفلت و عما که بر بستان ظاهر میروند حین مراجعت بقدر مقدور سعی مینمایند که از گل های بستان با خود بارمغان برند و شما که دعوی آن دارید که برضوان جمال قدس معنوی وارد شده‌اید چه علامت و نشان از آن فضای خوش جانان با خود آورده‌اید آخر اهل بیان را رایحه رحمن شاید و احباب جانان را نسایم سبحان باید تا جمیع اهل ارض اریاح قمیص الهیرا از احباب او استشمام

\*\*\* ص 4 \*\*\*

نمایند و آثار حقّ را از باطل چون صبح نورانی از لیل ظلمانی فرق دهند قسم بخدا اگر این معدود قلیل بسجیه الهیه در بین برّیه حرکت میکردند حال جمیع اهل ارض طائف امرالله و مقبل حرم الله بودند قضی ماقضی انشآء الله امیدواریم که بعدها از تراب غفلت بنفحه قدس احدیت به هیکل جدید و طرار بدیع مبعوث شوند و بر آنچه از ایشان فوت شده قیام نمایند قسم بخدا که هرگز ایّامی خوشتر از این ایّام و فضلی اکبر از این فضل در ابداع ظاهر نشده و نخواهد شد و تا وقت باقی خود را از رضوان باقی ذی الجلال و از گلشن جمال ذی الجمال محروم ندارید و از سحاب جود و غمام فضل مأیوس و ممنوع نشوید و این معلوم است که همیشه خیر وصلاح و سداد احباب الهی را این عبد منظور و ملحوظ داشته بقسمی که ملاحظه ایشان را از نفس ایشان بخودشان بیشتر نموده و کفّی بالله شهیداً و بر شما واضح است که چه مقدار از بلایای سر و علن که بر این عبد ریخته و همه را تحمّل نموده که شاید هیاکل مرده از هبوب اریاح الله زنده و از نسیم صبح الهی سر از نوم بردارند نه آنکه چنان شود که از مجالست بالمرّه احتراز نمایم و خفی را بر ظهور ترجیح دهیم چنانچه در این ایّام معمول گشته و در این ایّام که کلّ ملل

\*\*\* ص 5 \*\*\*

از عرب و عجم و ترک وفارس و نصاری و یهود و عالم و جاهل بمعارضه با این عبد قیام نمودند و امری جز اطفای نورالله و اخماد نارالله نجویند و این عبد در مقابل همه ایستاده با آنکه مطلع است بر آنچه در قلوب مستور نموده‌اند حال باید اقلا احباب دیگر سبب کدورات و حزن چنین عبد با احاطه بلایا و رزا یا و قضا را نشوند دیگر تا انصاف چه کند و امرالله چه جاری شود علیه فی کلّ الامور توکّلی و حسبناالله و نعم الوکیل هوالعزیز فسبحانک اللهم یا الهی هذا عبدک الّذی استشفع عند تنسّم نسائم قدس سلطان احدیّتک عن مظاهر ربوبیتک و هرب عن نفسه و عن سواک الی بدایع فضل ملیک مغفرتک و یدعی الرجوع عن النّفس و الهوی الی میادینک الابهی الالطف الابقی و عن ارادته الی ارادتک و عن رضائه الی رضائک اذا فانزل علیه مایمسکه عن کلّ ما یمنعه عن شاطی تسلیمک و امرک ثمّ ارسل علیه ما یطهّر قلبه عن ذکر دونک لیکون خالصاً فی حبّک و مخلصاً فی و دّک و مطیعاً لحمک و انک انت العزیز الغفور و انّک انت الکریم العطوف **بسم ربّنا العلیّ الاعلی** ای حبیب من دنیا را قراری نه و وفائی مشهود نیست و صاحبان

\*\*\* ص 6 \*\*\*

افئده نباید در این ایّام معدوده خود را از نسیم های خوش الهی و روایح لطیف معنوی ممنوع و محروم نمایند و به زخارف اقوال خود را از تجلیات انوار محبوب محجوب فرماید همیشه این گونه سخن ها در میان بوده و خواهد بود کان و یکون و کائن و سلطان بقا از برای هر امری برهانی مقرّر فرموده که نزد اولوالبصر واضح و هویداست تا صاحبان افئده صافیه بان متمسّک شده ملتفت بعضی سخن های لغو که ناشی از مظاهر شیطان میشود نشوند والا اگر جمیع حرف ها بقول ختم شود و در تمام امور بذکر لسان کفایت رود هرگز امرالله واضح و مبرهن نگردد و صبح هدایت طالع نیاید و ظلمت ضلالت زایل نشود جمیع رسل در جمیع کتب که من عندالله نازل فرمودند هرگز امر را محدود بحدی و محصور به جهتی نفرموده‌اند چنانچه همه اسرار معلوم شد و نار الّا تمام حجاب های محدوده لا را آتش زد و معدوم نمود و علم انّ الله علی کلّشئ قدیر بر جبل یفعل مایشاء و یحکم مایرید مرتفع شد فهنیئا لمن یعرف من الاشاره مواقع الهدآیه و آیه قبل قالت الیهود یدالله مغلوله را بسیار فکر فرمائید شاید از سلسبیل مکنونه در او نصیب برید و بعنایت و منبع این فضل مخزون و رحیق مختوم و اصل گردید قرن ها همه این آیه را

\*\*\* ص 7 \*\*\*

تلاوت نموده‌اند و گویا هرگز قرائت نشده تا معنی لایمسّه الاّ المطهّره ثابت شود و محقّق‌اید و اگر در همین آیه تفکّر و تدبّر میرفت این نفاقها و ظلمها هرگز بر مطالع احدیّه و مظاهر قدسیّه وارد نمیامد باری باید بعین عنایت الهی که در فؤاد مودع است ملاحظه فرمائید و قدر این ایّام را دانسته غفلت نورزند که عن قریب مظاهر انّا در راجعون رجوع نمایند و طیرهای معنوی از خاکدان بعد و ذلّت باشیان قرب و وحدت پرواز نمایند و غمام رحمت ممنوع شود و سنخاب مکرمت مقطوع ماند و ماند و فراج نور مستور گردد و حجابهای ظلمانی همه ارض و ساکنین آنرا احاطه نماید همیشه فراج روح در مصباح نور روشن نیست اگر چه فنا ندارد و لکن جز اهل بقا ادراک ننمایند زیرا که فیض کلیّه و رحمت منبسطه و جمال هویّه و بحر احدیّه همیشه در جریان و در انبساط و در ظهور و در موج نیست بهار ظاهری که تربیت ظاهر اشیا بامر خالق اسما باو موکول و مفّوض است در سال یکمرتبه ظاهر شود همچنین بهار معنوی که تربیت ارواح و افئده منیره مینماید و بر همه اشیا از عنب و شهود خلعت هستی و تجلّی ربوبی ابلاغ میفرماید دیگر تا کی مستحق‌اید و به چه کس لایق

\*\*\* ص 8 \*\*\*

باشد که ادراک نماید پس تا نسبهای خوش روحانی از باغهای قدس معانی میوزد وجهد باید تا گوش از آوارهای ملیح ربّانی بی نصیب نشود و جسم از بادهای بهار معنوی محروم نماید و این نسیم بر هر جسد که وزید حیوه باقیه بخشد و بر هر شجر یا جسد که مرور نمود خلعت و ائمه عنایت فرمود بحفظ جان مپردازید و از جانان مکر یزید و به مزخرفات اقوال این و آن پیراهن ذکر و ایقان را مدرید بگو ای دوستان چراغهای هدایت دلرا بنیادهای ضلالت قل خواموش نکنید اگر چه حکم من یهدی الله فهوالمهتدو من تصلل لن تجدله و لیا مرشداً ثابت و محقق است و لکن دلالت ذکّر فانّ الذکری تنفع المؤمنین هم جاری و ساریست و عنایت یبدّل الله السیّئات بالحسنات هم ظاهر و هم واضح است این ناله جانرا جز گوش پاک نشنود و شمس معانی جز در صدور صافیه عکس نیندازد معاشران یوسف که شبها با او در یک بساط جالس بودند و در همه ایّام موانرا از بوی خوش او محروم بودند و دماغ جان یعقوب جانان از فرسنگ­های بعیده ادراک نمود پس زکام غفلت را باید بذکر جمیل دوست مداوا نمود و چشم قلب را از استشمام قمیص حبّ روشن و منوّر داشت تا بوی خوش محبوب ادراک شود و نار

\*\*\* ص 9 \*\*\*

حبّ الهی غیر دوست از مغز و پوست همه را بسوزاند و تا آن مقام حاصل نشود جمیع اعمال عاطل و باطل گردد چنانچه برای العین همه این مقامات واضح و لائح گشت چه قدر از عباد که شب­ها بنار فراق یار سوختند و تمنّای وصال نمودند که تا جان نثار نمایند و چون حجاب جمال مرتفع شد همه بحجبات جلال محجوب ماندند و بلقای محبوب که غآیه مراد مریدین بود فایز نگشتند این نبود مگر آنکه از خود گوش و چشمی نداشتند تا یار را از مار تمیز دهند و نغمه بلبل را از نعیب زاغ فرق گذارند و لهم قلوب لایفقهون بها جمیع معتکف بکلمات اهل کتاب شدند و متمسّک به اشارات اولوالالباب که چنین در کتب ذکر شده و چنان در صحف مستور گشته و غافل از اینکه امر مبرم الهی بقاعده محدود نگردد و قانون نپذیرد و گویا از چشمه بفعل ما یشاء ننوشیده‌اند و از خمر یحکم مایرید مرزوق نگشته و معلوم شد که امر برخلاف آنچه مسطور گشته بود و ادراک عقول احاطه نموده بود از مشرق غیب هویّه ظاهر گشت چنانچه قیامت بقیّامی تحقق یافت و خاتم ببدئی راجع ای برادر من حال درست در این کلمات تفکّر فرما تا ابوابهای علوم نامتنهای مفتوح شود و به استقامت تمام در امر قائم شوی و ببصر حدید در آفاق جان و انفس جانان اسرار سبحان ملاحظه فرمانی حال اگر این عباد چشم را

\*\*\* ص 10 \*\*\*

چشم را بنور انقطاع منوّر مینمودند و گوشرا از استماع آوازهای بدیع الهی منع نمینمودند البّته گوش جان نظر بتعلّق خود بعوالم قدس بند ای عندلیب هویّه از قبر غفلت قیام مینمودند و از زیارت جمال که مقصود اصلی و فیض کلّی است نصیب و قسمت برمیداشت قسم بخدا که اگر قدری متوجّه شوید از حرکت این قلم حرکات ارواح قدم ملاحظه کنید و از سواد این مداد بوی وداد جاوید بشنوید و از هیاکل این حروف کلمات باقیه محسوساً مشاهده کنی نفحه مشک را از نفی زغیر بغایت ممتاز و کافور از دون خود نهایت واضح است و صبح هدایت را از ظلمت ضلالت بر فرقهاست و این نزد اولوالعلم مبرهن است که حقّ بجمیع جهات از جمیع ناس ممتاز است بقوله و فعله و حرکته و سکونه بقسمی که هیچوجه مشابهتی بدون خود ندارد و لکن فطرت جعلی و طبیعت خفّاشی البتّه از ادراک این مراتب محروم است خفّاشرا از اشراق آفتاب دورپاش نصیبی نه و جعل را از رایحه عطر قسمتی نه باری جوش این بحر به این خروشها ساکن نشود و صبای الهی باین وزیدن ها ساکن نشود و همیشه این عباد خود را در جام­های خشن که از او برابر است مستور نموده و مینمایم که باسمی معروف نباشم و برسمی موصوف نگردم با آنکه همیشه

\*\*\* ص 11 \*\*\*

بحور قدم بفضل الله در قلب جاری و لکن قطره از آن ظاهر نه و صحف معانی در صدر مستور و حرفی از آن در الواح مشهود نه جز عبودیّت خیالی نه و جز نیستی مطلق منظوری نه و همیشه طالب بوده و هستم که خدمتی درخور از بنده برآید که شاید مقبول راه دوست شود و منظور نظر محبوب‌اید و چه ابتلاها که دیده شد و چه بلایا که از قبل وارد گشت البته شنیده‌اید و در این ملک هم در مقابل اعلا تنها ایستاده ام و از جمیع اطراف دشمن احاطه نموده و احدی هم نصرت ننموده و در هر آن منتظر آنیم که جسد ترابی را باهل آن و اگذارم و در آشیان الهی مأوی گیرم با وجود این چه حرف­ها که میگویند و چه سخن ها که از لسان جاری مینماید گویا یک چشم در امکان تحقّق نیافته و یک گوش بازنگشته اشکوبثّی و حزنی الی الله اقول لن یصیبنا الاّ ما کتب الله لنا آخر بگو ای مردم رحمی بر خود نمائید اگر بر غیر ندارید زیرا که ثمره اعمال و افعال بخرد شما راجع است و اگر سبب اشتعال نارالهی نمیشوید دیگر علّت اخماد چرا و اگر ناصر نیستید باعث انقلاب چرا آخر این سراج را زجاجی نه تا او را از بادهای مخالف حفظ نماید و این شمع را فانوسی نه تا او را از غبار نفس محفوظ دارد اگر چه

\*\*\* ص 12 \*\*\*

اگر چه فانوسی جز قضای الهی نجوید و زجاجی جز رضای او نخواهد در حصن حدید تسلیم ساکن است و برکن شدید متشبّث ذکر بلایا را اگر بخواهید از سلمان جویا شوید و سبب این مکاتیب بعضی اوهام ناس شد والا هرگز زحمت نمی دادم و مآیه کسالت نمیشدم و ما نشاء الاّ مایشاءالله من الحاء قبل السّین هوالفعّال قلی من یشاء اذا سمعت نداء من ملاء الا علی بان یاعبد فافد فداء فی سبیلنا و انا قبلناه و کان الامر مقضیّا **هوالبهیّ الباهی الابهی** حمد مقدّس از عرفان ممکنات و منزّه از ادراک مدرکات مليک عزّ بی مثالي را سزاست که لم يزل مقدّس از ذکر دون خود بوده و لا يزال متعالی از وصف ما سوی خواهد بود احدی بسماوات ذکرش کما هو ينبغی ارتقا نجسته و نفسی بمعارج وصفش علی ما هو عليه عروج ننموده و از هر شأنی از شئونات عزّ احديّتش تجلّيات قدس لانهايه مشهود گشته و از هر ظهوری از ظهورات عزّ قدرتش انوار لابدايه ملحوظ آمده چه بلند است بدايع ظهورات عزّ سلطنت او که جميع

\*\*\* ص 13 \*\*\*

انچه خلق شده از اول لا اول الی آخر لا آخر از عرفان ادنی آيه آن عاجز و قاصر بوده و خواهد بود هياکل اسماء لب تشنه در وادی طلب سرگردان و مظاهر صفات در طور تقديس ربّ أرنی بر لسان موجی از طمطام رحمت بی زوالش جميع ممکناترا بطراز عزّ هستی مزيّن نموده و نفحه از نفحات رضوان بی مثالش تمام موجوداترا بخلعت عزّ قدسی مکرّم داشته و برشحه مطفحه از قمقام بحر مشيّت سلطان احديّتش خلق لا نهايه بما لانهايه را از عدم محض بعرصه وجود آورده لم يزل بدايع جودشرا تعطيل اخذ ننموده و لا يزال ظهورات فيض فضلش را وقوف نديده از اول لا اول خلق فرموده و الی آخر لا آخر خلق خواهد فرمود و در هر دوری از أدوار و کوری از اکوار از تجلّيات ظهورات فطرتهای بديع خود خلق را جديد فرموده تا جميع انچه در سماوات و أرضينند چه از آيات عزّ آفاقيه و چه از ظهورات قدس انفسيّه از باده رحمت خمخانه عزّ احديتش محروم نمانند و از رشحات فيوضات سحاب مکرمتش مأيوس نگردند چه قدر محيط است بدايع فضل بی منتهايش که جميع آفرينش را احاطه

\*\*\* ص 14 \*\*\*

نموده بر مقاميکه ذرّه در ملک مشهود نه مگر انکه حاکی است از ظهورات عزّ احديّت او و ناطق است بثنای نفس او و مدلّ است بر انوار شمس وحدت او و بشأنی صنع خود را جامع و کامل خلق فرموده که اگر جميع صاحبان عقول و أفئده اراده معرفت پست ترين خلق او را علی ما هو عليه نمايند جميع خود را قاصر و عاجز مشاهده نمايند تا چه رسد بمعرفت آن آفتاب عزّ حقيقت و آن ذات غيب لا يدرک عرفان عرفاء و بلوغ بلغاء و وصف فصحاء جميع بخلق او راجع بوده و خواهد بود صد هزار موسی در طور طلب بند ای لن ترانی منصعق و صد هزار روح القدس در سماء قرب از اصغاء کلمه لن تعرفنی مضطرب لم يزل بعلوّ تقديس و تنزيه در مکمن ذات مقدّس خود بوده و لا يزال بسموّ تمنيع و ترفيع در مخزن کينونت خود خواهد بود متعارجان سماء قرب عرفانش جز بسر منزل حيرت نرسيده‌اند و قاصدان حرم قرب و وصالش جز بوادی عجز و حسرت قدم نگذارده‌اند چه قدر متحيّر است اين ذرّه لا شئ از تعمّق در غمرات لجّه قدس عرفان تو و چه مقدار عاجز است از تفکّر در قدرت مستودعه در ظهورات صنع تو اگر بگويم ببصر در ائی بصر خود را نبيند چگونه تو را بيند و اگر گويم بقلب ادراک شوی قلب عارف بمقامات تجلّی در خود نشده چگونه تو را عارف شود اگر گويم معروفی تو مقدّس از عرفان موجودات بوده و اگر بگويم غير معروفی تو مشهودتر از آنی که مستور و غير معروف مانی اگر چه لم يزل

\*\*\* ص 15 \*\*\*\*

أبواب فضل و وصل و لقايت بر وجه ممکنات مفتوح و تجلّيات انوار جمال بيمثالت بر اعراش وجود از مشهود و مفقود مستوی مع ظهور اين فضل أعظم و عنايت اتمّ أقوم شهادت ميدهم که ساحت جلال قدست از عرفان غير مقدّس بوده و بساط اجلال أنست از ادراک ما سوی منزّه خواهد بود بکينونت خود معروفی و بذاتيّت خود موصوف و چه قدر ازهياکل عزّ احديّه که در بيداء هجر و فراقت جان باخته‌اند و چه مقدار از ارواح قدس صمديّه که در صحرای شهود مبهوت گشته‌اند بسا عشاق با کمال طلب و اشتياق از شعله ملتهبه نار فراق محترق شده و چه بسيار از احرار که برجای وصالت جان داده‌اند نه ناله و حنين عاشقين بساحت قدست رسد و نه صيحه و ندبه قاصدين و مشتاقين بمقام قربت در آيد

و چون ابواب عرفان و وصول بان ذات قدم مسدود و ممنوع شد محض جود و فضل در هر عهد و عصر آفتاب عنايت خود را از مشرق جود و کرم بر همه اشياء مستشرق فرموده و انجمال عزّ احديّه را از ما بين بريّه خود منتخب نمود و بخلعت تخصيص مخصوص فرموده لأجل رسالت تا هدايت فرمايد تمام موجودات را بسلسال کوثر بی زوال و تسنيم قدس بی مثال تا جميع ذرّات أشياء از کدورات غفلت و هوا پاک و مقدّس شده بجبروت عزّ لقاء که مقام قدس بقاست در آيند اوست مرآت اوليّه و طراز قدميّه و جلوه غيبيّه و کلمه تامّه و تمام

\*\*\* ص 16 \*\*\*

تمام بطون ظهورسلطان احديّه و جميع خلق خود را باطاعت او که عين اطاعة اللّه است مأمور فرموده تموّجات ابحر اسميّه از اراده‌اش ظاهر و ظهورات يمايم صفتيّه از امرش باهر و عرفان موجودات و وصف ممکنات از اول لا اول الی آخر لا آخر راجع باينمقام بوده و احدی را از اين مقام بلند اعلی که مقام عرفان و لقای آن شمس احديّت و آفتاب حقيقت است تجاوز و ارتقا ممکن نه چه که وصول بغيب لا يدرک بالبديهه محال و ممتنع بوده پس تموّجات ان بحر باطن در ظاهر اينظهور سبحانی مشهود و اشراقات آن شمس غيب از افق اين طلوع قدس صمدانی من غير اشاره طالع و ملحوظ و اين کينونات مشرقه از صبح احديّه را بحجّتی ظاهر فرموده که دون آن کينونات مشرقه مرسله از اتيان بمثل آن عاجز و قاصر بوده‌اند تا احدی را مجال اعراض و اعتراض نماند چه که من دون حجّت واضحه و برهان لائحه حجّت الهی و برهان عزّ صمدانی بر هياکل انسانی تمام نبوده و نخواهد بود و لکن تخصيص آنحجّت بآيات منزله و يا اشارات ظاهره و يا دون آن منوط و مشروط باراده آن سلطان مشيّت بوده و خواهد بود و منوط و معلّق باراده دون او نبوده حال ای طالبان هوای قرب قدس صمدانی بطلب تمام و جهد و سعی کامل از سلطان جود و مليک شهود مسألت نموده که شايد از طماطم يمايم جود و فضل خود تشنگان را از سلسبيل

\*\*\* ص 17 \*\*\*

بيزوال و تسنيم بی مثال خود محروم نفرمايد چه که جميع مقامات ما لا نهايه عرفان و منتهی ثمره وجود انسان وصول و بلوغ باين رتبه بلند أعلی و مقام ارجمند أبهی بوده جهدی بايد تا از لا و مظاهر آن که اليوم عالم را احاطه نموده فارغ شده باصل شجره مرتفعه مبارکه الّا فائز شويد که اينست تمام رستگاری و اصل آن و حقيقت فوز و مبدأ و منتهای آن و ديگر آنکه بايد آن آفتاب وحدت و سلطان حقيقت را از ظهورات بوارق انوار مستشرقه از آن کينونت احديّه بشناسند و عارف شوند چه که آن ذات اوليّه بنفس خود قائم و معروف بوده و حجّت او هم از نفس او ظاهر و لائح خواهد بود دليل بر ظهور شمس همان انوار شمس است که از نفس خود شمس لائح و مشرق و مضیء است و هم چنين کلّ عباد بنفسه مأمور بعرفان آن شمس احديّه بوده‌اند ديگر در اين مقام ردّ و اعراض و يا توجّه و اقبال عباد برای احدی دليل و حجّت نبوده و نخواهد بود باری ای مؤمن باللّه در هر ظهوری ناظر بخود امر و ظهورات ظاهره من عند او بوده تا از صراط إلهی نلغزی مثلا ملاحظه در انسان نما که اگر او را بخود او عارف شوی در هر قميص که او را ملاحظه نمائی ميشناسی و لکن اگر نظر بدون او از لباس و قميص داشته باشی هر آن و يوميکه قميص تجديد شود از عرفان او محتجب و ممنوع مانی پس نظر را از تحديدات ملکيّه و شئونات آفاقيّه و ظهورات

\*\*\* ص 18 \*\*\*

اسمائیه برداشته باصل ظهور ناظر باشید که مبادا در حین ظهور از اصل شجره محتجب بمانید و جمیع اعمال و افعال عاطل و باطل شود و از اثبات بنفی راجع شوید و شاعر بان نباشید و نعوذ باللّه عن ذالك فلتراقبنّ يا ملأ البيان لتعرفوا الظّهور بنفسه وبما يظهر من عنده لا بما دونه لأنّ دونه لن يغنيکم ولو يکون کلّ من في السّموات والارض وهاذا خير النّصح منّي عليکم إن انتم تقبلون باری بصر سرّ و شهاده را از توجه بما سوی الله پاک و مقدس نموده تا بجمال او در هر ظهور فایز شوید و بلقای او که عین بقاءالله است مرزوق گردید و اینست قول حقی که سبقت نگرفته او را قولی و از عقب در نیاید او را باطلی لم یزل در مشکوه کلمات چون سراج منیر ربّانی روشن و مضئ بوده و خواهد بود چه نیکو است حال نفسیکه بنفس خود بانوار آن ضیاء قدس صمدانی منیر گردد فهنیئا للعارفین اینست بدایع نصایح الهی که بلسان قدرت در مکمن عظمت و مقعد قدس رفعت خود میفرماید پس بگوش جان بشنوید و خود را از اصغاء نصایح محبوب محروم و ممنوع مینماید **باسم ربنا العلی الاعلی** ای مؤمن مهاجر عطش و ظما غفلت را از سلسبيل قدس عنايت تسکين ده و شام تيره بعد را بصبح منير قرب منوّر گردان

\*\*\* ص 19 \*\*\*

بیت محبت باقی را بظلم شهوت فانی خراب مکن و جمال غلام روحانی را بحجبات تیره نفسانی مپوش تقوای خالص پیشه کن و از ما سوی الله اندیشه منما و معین قلب منیر را بخاشاک حرص و هوا مسدود مکن و چشمه جاوید دل را از جریان باز مدار بحقّ متمسک شو و بحبل عنایت متوسل باش چه که دون او احدی را از فقر بغنا نرساند و از ذلّت نفس نجات نبخشد ای عباد اگر از بحور غنای مستوره احدیه مطلع شوید از کون و امکان هر دو غنی و بی نیاز گردید نارطلب در جان بر افروزید تا بمطلب رفیع منیع که مقام قرب و لقای جانانست فائز گردید ای احمد از ابحر متوجه متلطمه مستوره خود را منع مکن و از صراط واضحه مستقیمه محروم مباش چشم را منیر کن و بنور لائح روشن نما تا بسینای مبارکه طیبه که محل ضیاء و استضیاء سنائ الهیه است وارد شوی و بتجلیات انوار الانهایه منور گردی و ندای جانفزای انظر ترانی از مشرق بیان سبحانی من غیر تعطیل بشنوی جمال غیب در هیکل ظهور میفرماید ای احمد نفحه از عرف گلستان قدس روحانیم برعالم هستی وزیده و جمیع موجودات را بطراز قدس صمدانی مزین فرمود و رشحی از طمام یم عنایتم برعالمیان مبذول گشته و جمیع را سرمست از این باده قدس الست از عدم محضر فانی بعرصه وجود باقی کشیده ای احمد دیده را پاک و مقدس نما تا تجلیات انوار لا نهآیات از جمیع

\*\*\* ص 20 \*\*\*

جهات ملاحظه نمائی و گوش را از آلایش تقلید منزّه کن تا نغمات عندلیب وحدت و توحید را از افنان باقی انسانی بشنوی ای احمد چشم ودیعه من است او را بغبار نفس و هوی تیره مکن و گوش مظهر جود من است او را باعراض مشتهیّه نفسیّه از اصغای کلمه جامعه باز مدار قلب خزینه من است لئالیء مکنونه آنرا بنفس سارقه و هوس خائن مسپار دست علامت عنایت من است آنرا از اخذ الواح مستوره محفوظه محروم منما بگو ای عباد فیض رحمت بی منتهایم از سماء مکرمت بی ابتدایم چون غیث هاطل در نزول و جریان است با دیده مقدّس و گوش منزّه و استقامت تمام باین رحمت سبحانی و فیض رحمانی بشتابید بگو ای بنده گان من بتحدید نفس و تقلید هوا خود را مقیّد و مقلّد مسازید چه که مثل تقلید مثل سراب بقیعه در وادی مهلکه است که لم یزل تشنگان را سیراب ننموده و لا یزال سقآیه نخواهد نمود از سراب فانی چشم بر داشته بزلال سلسال لا زوال بی مثالم در آئید لؤلؤ قدرت ربّانی را از لؤلؤ مصنوعی فرق دهید و تمیز گذارید چه که مصنوعی آن بملاقات آب فانی و معدوم شود و قدرتی آن بملاقات آب صافی و منیر گردد پس جهد بلیغ وسعی منیع نمائید تا لؤلؤ قدس صمدانیرا من دون اشاره بدست آرید و آن معرفت مظهر نفس من بوده و خواهد بود و لم یزل بآب عنایت من زنده وحی و باقی خواهد بود

\*\*\* ص 21 \*\*\*

ای بنده گان من جمال قدم میفرماید که از ظلّ هوی و بعد و غفلت بظلّ بقا و قرب و رحمت بشتابید و چون ارض تسلیم شوید تا ریاحین معطّره ملوّنه مقدّسه عرفانم از ارض وجود انبات نماید و چون نار مشتعل شوید تا حجبات غلیظه را محترق نمائید و اجساد مبروده محجوبه را از حرارت حبّ الهی زنده و باقی دارید و چون هوی لطیف شوید تا در مکمن قدس و لایتم درآئید ای بنده گان من از مدینه وهمیه ظنّیه بقوّه توکّل بیرون آمده بمدینه محکمه مشیّده یقین وارد شوید و در جمیع احوال از رحمت و اسعه و عنایت محیطه مأیوس مباشید که همه هیاکل موجودات را محض جود و کرم از نیستی محض بملک هستی آوردم بی طلب عنایت فرمودم و بی سؤال اجابت فرمودم و بی استعداد منتهای فضل وجود را مبذول داشتم جمیع شما أشجار رضوان قدس منید که بدست مرحمت خود در ارض مبارکه غرس فرمودم و بنیسان رحمت بی زوال خود تربیت نمودم و از حوادث کونیّه و خطرات ملکیّه بملائکه حفظیّه حفظ فرمودم حال از مغرس و حافظ و مربّی خود غفلت ننمائید و دون او را بر او مقدم و مرجّح مدارید که مبادا اریاح سمومیّه عقیمیّه بر شما مرور نماید و جمیع را از اوراق بدیعه و اثمار جنیّه و افنان منیعه

\*\*\* ص 22 \*\*\*

و أغصان لطیفه محروم نماید کلمات حکمتم را از لسان ظهور قبلم شنو که بپسر مریم فرمودم که هر مالک بوستانی شجره یابسه را در بوستان باقی نگذارد و البتّه او را قطع نموده بنار افکند چه که حطب یابس در خور و لایق نار است پس ای أشجار رضوان قدس عنایت من خود را از سموم انفس خبیثه و اریاح عقیمه که معاشرت بمشرکین و غافلین است حفظ نمائید تا اشجار وجود از جود معبود از نفحات قدسیّه و روحات انسیّه محروم نگردد و لازال در رضوان قدس احدیّه جدید و خرّم ماند ای بنده گان بنیان مصر ایقان حضرت سبحان را بنقر و هم و ظنون منهدم مکنید چه که ظنّ لم یزل مغنی نبوده و لا یزال نفسی را بصراط مستقیم هادی نگشته ای عباد ید قدرت مبسوطه ممدوده مرتفعه سلطنتم را مغلول فرض گرفته‌اید و رحمت منزله مسبوقه غیر مقطوعه‌ام را مقطوع داشته‌اید و سحاب مرتفعه متعالیه جود و کرمم را ممنوع و غیر مهطول فرض نموده‌اید آیا بدایع قدرت سلطان احدیّتم مفقود شده و یا نفوذ مشیّت و احاطه اراده‌ام از عالمیان ممنوع گشته اگر نه چنین دانسته‌اید چرا جمال عزّ قدس احدیتم را از ظهور منع نموده‌اید و مظهر ذات عزّ ابها را از ظهور در سماء قدس ابقا ممنوع داشته‌اید اگر چشم انصاف بگشائید جمیع حقایق ممکنات را از این باده جدیده بدیعه سرمست بینید و جمیع ذرّات

\*\*\* ص23 \*\*\*

اشیا را از اشراق انوارش مشرق و منوّر خواهید یافت فبئس ما انتم ظننتم و ساء ما انتم تظنّون ای بنده گان بمبدأ خود رجوع نمائید و از غفلت نفس و هوی بر آمده قصد سینای روح در این طور مقدّس از ستر و ظهور نمائید کلمه مبارکه جامعه اوّلیه را تبدیل منمائید و از مقرّ عزّ تقدیس و قدس تجرید منحرف مدارید بگو ای عباد غافل اگر چه بدایع رحمتم جمیع ممالک غیب و شهود را احاطه نموده و ظهورات جود و فضلم بر تمام ذرّات ممکنات سبقت گرفته و لکن سیاط عذابم بسی شدید است و ظهور قهرم بغایت عظیم نصايح مشفقه‌ام را بگوش مقدّس از کبر و هوی بشنويد و بچشم سرّ و سر در بديع امرم ملاحظه نمائيد از امواج بحر رحمتم که جميع ابحر لا نهايه قطره ايست نزد او محروم مشويد و از معين قدس عذب فرات سائغم خود را ممنوع مسازيد قسم بذات غيبم که اگر اقل از ذرّه بشعور آئيد بسينه بسينای روح بشتابيد و بعين خود به معين قدسيّه منوّره واضحه وارد گرديد و نداء روح القدس را از سدره ناطقه در صدر منير بشنويد و غفلت منمائيد ای احمد از تقييد تقليد بروضه قدس تجريد و فردوس عزّ توحيد به خرام بگو ای عباد باب رحمتم را که بر وجه اهل آسمانها و زمين گشودم بدست ظلم و اعراض مبنديد و سدره مرتفعه عنايتم را بجور و اعتساف قطع منمائيد براستی ميفرمايم قلب مخزن جواهر ممتنعه ثمينه من است

\*\*\* ص 24 \*\*\*

محل خزف فانيه دنيای دنيّه مکنيد و صدر محلّ انبات سنبلات حبّ منست او را بغبار تيره بغضا ميالائيد بصفاتم متّصف شويد تا قابل ورود ملکوت عزّم شويد و در جبروت قدسم درآئيد جميع اشياء کتاب مبين و صحف محکم قويم منند بدايع حکمت لدنيّم را بچشم طاهر مقدّس و قلب نورانی منزّه مشاهده نمائيد ای بنده گان من آنچه از حکم بالغه و کلم طيّبه جامعه که در الواح قدسيّه احديّه نازل فرمودم مقصود ارتقای انفس مستعده است بسماوات عزّ احديّه والا جمالم مقدّس از نظر عارفين است و اجلالم منزّه از ادراک بالغين در شمس مشرقه منوّره مضيئه ملاحظه نمائيد که اگر جميع عباد از بصير و أعمی چه در منتها وصف مبالغه نمايند و يا در دون آن منتها جهد مبذول دارند اين دو رتبه از اثبات و نفی و اقبال و اعراض و مدح و ذمّ جميع در امکنه حدوديّه بخود مقبل و معرض راجع بوده و خواهد بود و شمس در مقرّ خود بکمال نور و اعطای فيض و ضيای خود من دون تغيير و تبديل مشرق بوده و خواهد بود و همچنين در سراج مضيئه در ليل مظلمه که در محضر شما روشن است مشاهده نمائيد آيا آنچه از بدايع اوصاف منيعه و يا جوامع صفات ذميمه در حقّ او ذکر شود

\*\*\* ص 25 \*\*\*

هيچ بر نور او بيفزايد و يا از ضياء او بکاهد لافو الّذی نفسی بيده بلکه در اين دو حالت مذکوره او بيک قسم افاضه نور مينمايد و اين مدح و ذمّ بقائلين راجع بوده و خواهد بود چنانچه مشهود ملاحظه ميشود حال ای عباد از سراج قدس منير صمدانی که در مشکاه عزّ ربّانی مشتعل و مضیء است خود را ممنوع ننمائيد و سراج حبّ الهی را بدهن هدايت در مشکاه استقامت در صدر منير خود بر افروزيد و بزجاج توکّل و انقطاع از ما سوی اللّه از هبوب انفاس مشرکين حفظش نمائيد ای بنده گان مثل ظهور قدس احديّتم مثل بحريست که در قعر و عمق آن لئالی لطيفه منيره ازيد از احصاء مستور باشد و هر طالبی البتّه بايد کم جهد و طلب بسته بشاطئ ان بحر در آيد تا قسمت مقدّره در الواح محتومه مکنونه را علی قدر طلبه وجهده أخذ نمايد حال اگر احدی بشاطئ قدسش قدم نگذارد و در طلب او قيام ننمايد هيچ از آن بحر و لئالی آن کم شود و يا نقصی بر او وارد آيد فبئس ما توهّمتم فی أنفسکم و ساء ما انتم تتوهّمون ای بنده گان تاللّه الحقّ آن بحر اعظم لجّی و موّاج بسی نزديک و قريب است بلکه أقرب از حبل و ريد بآنی به آن فيض صمدانی و فضل سبحانی وجود رحمانی و کرم عیزّ ابهائی و اصل شويد وفائز گرديد ای بندگان اگر از بدايع

\*\*\* ص 26 \*\*\*

جود و فضلم که در نفس شما و ديعه گذارده‌ام مطّلع شويد البتّه از جميع جهات منقطع شده بمعرفت نفس خود که نفس معرفت من است پی بريد و از دون من خود را مستغنی بينيد و طمطام عنايت و قمقام مکرمتم را در خود بچشم ظاهر و باطن چون شمس مشرقه از اسم ابهئيّه ظاهر و مشهود بينيد اين مقام أمنع أقدس را بمشتهيات ظنون و هوی و افکيّات و هم و عمی ضايع مگذاريد مثل شما مثل طيری است که بأجنحه منيعه در کمال روح و ريحان در هواهای خوش سبحان با نهايت اطمينان طيران نمايد و بعد بگمان دانه بآب و گل ارض ميل نمايد و بحرص تمام خود را بآب و تراب بيالايد و بعد که اراده صعود نمايد خود را عاجز و مقهور مشاهده نمايد چه که اجنحه آلوده بآب و گل قادر بر طيران نبوده و نخواهد بود در اين وقت آن طاير سماء عاليه خود را ساکن ارض فانيه بيند حال ای عباد پرهای خود را بطين غفلت و ظنون و تراب غلّ و بغضاء ميالائيد تا از طيران در آسمانهای قدس عرفان محروم و ممنوع نمانيد ای عباد لئالی صدف بحر صمدانی را از کنز علم و حکمت ربّانی بقوّه يزدانی و قدرت روحانی بيرون آوردم و حوريّات غرف ستر و حجاب را در مظاهر

\*\*\* ص 27 \*\*\*

اين کلمات محکمات محشور نمودم و ختم اناء مسک احديّه را به يدالقدره مفتوح نمودم و روايح قدس مکنونه آنرا بر جميع ممکنات مبذول داشتم حال مع جميع اين فيوضات منيعه محيطه و اين عنايات مشرقه لميعه اگر خود را منع نمائيد ملامت آن بر انفس شما راجع بوده و خواهد بود ای اهل بيان اليوم مقصود از آفرينش و خلق خود را دانسته چه که جواهر جبال مرتفعه الهيّه ‌ايد و لئالی ابحر فضل احديّه و دون شما از آنچه در سماوات و ارض مشهود است در ظلّ شما محشور و بالتّبع مرزوق و متنعّمند مثلاً ملاحظه در ارض طيّبه منبته نمائيد که مقصود زارع از سقايه سقايه زرع خود است و بسا حجر صلده صلبه که در آن کشت و زرع بالتّبع مشروب ميشوند پس مقصود از نزول فيض فياض مزارع احبّای او بوده که محلّ انبات نبات علم و حکمتند و من دون آن از اعداء و غافلين که احجار متروکه ارضند بالتّبع برشحات فضليّه و قطرات سحابيّه مرزوق و مشروبند ای اهل بيان با جميع اين مراتب عالی و مقامات متعالی از خود غفلت مجوئيد و از حقّ عزلت مگيريد و از مراقبت أمراللّه در جميع احوال غافل مشويد وجهد نمائيد که کلمات الهی را بدون آن قياس ننمائيد ای بنده گان اگر صاحب بصريد بمدينه بينايان وارد شويد و اگر اهل سمعيد بشهر سامعين قدم گذاريد

\*\*\* ص 28 \*\*\*

و اگر صاحب قلبيد بحصن موقنين محلّ گزينيد تا از مشاهده انوار جمال ابهئيّه در اين ايّام مظلمه محجوب نمانيد چه که اين سنه سنه تمحيص کبری و فتنه عظمی است ای عباد و صايای روح را با قلم تسليم و مداد اذعان و ايقان بر لوح صدر خود مرقوم داريد و در هر آن توجّه به آن نموده که مبادا از حرفی از آن تغافل نمائيد و بجدّ تمام اقبال بحقّ جسته و از دون آن اعراض نموده که اينست اصل ورقه أمريّه منبته از شجره الهيّه ای عباد نيست در اين قلب مگر تجلّيات انوار صبح بقا و تکلّم نمينمايد مگر بر حقّ خالص از پروردگار شما پس متابعت نفس ننمائيد و عهد اللّه را مشکنيد و نقض ميثاق مکنيد باستقامت تمام بدل و قلب و زبان باو توجّه نمائيد و نباشيد از بيخردان دنيا نمايشی است بی حقيقت و نيستی است بصورت هستی آراسته دل باو مبنديد و از پروردگار خود مگسليد و مباشيد از غفلت کننده‌گان براستی ميگويم که مثل دنيا مثل سرابيست که بصورت آب نمايد و صاحبان عطش در طلبش جهد بليغ نمايند و چون باو رسند بی بهره و بی نصيب مانند و يا صورت معشوقي که از جان و روح عاری مانده و عاشق چون بدو رسد لا يسمن و لا يغنی مشاهده نمايد و جز تعب زياد و حسرت حاصلی نيابد ای عباد اگر در اين

\*\*\* ص 29 \*\*\*

ايّام مشهود و عالم موجود فی الجمله امور بر خلاف رضاء از جبروت قضاء واقع شود دلتنگ مشويد که ايّام خوش رحمانی آيد و عالمهای قدس روحانی جلوه نمايد و شما را در جميع اين ايّام و عوالم قسمتی مقدّر و عيشی معيّن و رزقی مقرّر است البتّه بجميع آنها رسيده فايز گرديد اگر قميص فانی را بقميص باقی تبديل نمائيد و بمقام جنّت ابهئيّه که مقرّ خلود ارواح عزّ قدسيّه است وارد شويد جميع اشيا دليل بر هستی شما است اگر از غبار تيره نيستی درآئيد از زحمت ايّام معدوده دل تنگ مباشيد و از خرابی تن ظاهر در سبيل محبوب محزون مشويد چه که بعد هر خرابی عمارتی منظور گشته و در هر زحمتی نعيم راحت مستور ای بنده گان سلسبيل عذب صمدانی را از معين مقدّسه صافيه طلب نمائيد و أثمار منيعه جنّت احديّه را از سدره مغرسه الهيّه أخذ کنيد چه که در وادی جرز يابس تسنيم خوش تسليم و کوثر قدس تکريم بدست نيايد و از شجره يابسه ثمره لطيفه منيعه ملحوظ نگردد ای طالبان باده روحانی جمال قدس نورانی در فاران قدس صمدانی از شجره روحانی بی حجاب لن ترانی ميفرمايد چشم دل و جان را محروم ننمائيد و بمحلّ ظهور اشراق انوار جمالش بشتابيد کذلک ينصحکم لسان اللّه لعلّ انتم إلی شطر الرّوح تقصدون

\*\*\* ص 30 \*\*\*

هوالله نامه دوستی بر مخزن نیستی وارد شد و معانی روحانی آن مسرت تازه و فرحی بی اندازه بخشید معلوم است که دوستان معنوی که در آشیان الهی وطن دارند باید از خاک درگذرند و از افلاک بگذرند قدم از تراب بردارند و درساحت قدس رب الارباب گذراند این اصحاب را هیچ سدی حایل نشود و هیچ مغیّری تغییر ندهد از خمر عشق مدهوشند و از جام شوق بیهوش مست جمال لایزالند و محو زلال بیمثال و ظاهر ایشان اکر نار جلوه نماید باطن ایشان بنور دلالت می کند عالم الفاظ ایشان را از مراتب بلند معنی منع نکند و حجبات مجاز از مواقع حقیقت محجوب نسازد بپر توکل پرواز نمایند و بجناح عزّ توحید در هوای قدس تجرید سیر کنند و انگهی حرکت عوالم ؟؟ بقلب راجع است و قلب پاک لطیف را بی باکی در لسان و بیان کثیف ننماید مادون را بنگریم و حال راه ما برون را ننگریم و قال راه برخود آنجناب معلوم است که این اصحاب معروف چه قدر از امورات مکروه را مرتکب هستند و در وادی نفس سالک‌اند و در بادیه غفلت مامتی بهوا سخن گویند و در تیه ضلالت سلوک نمایند ای غوغای عشق سخن جان را بکوش جان بشنو تا در سبیل جانان جان و دل بازی و در کوی دوست سراندازی تا بی سرافرازی و بیدل بحرفرشی و بی لسان بروش ائی و از این گلخن فانی ظاهری بگلشنهای عزّ الهی میل فرمائی ای بلبل بباغ دل جاگیر \*\*\* ص31 \*\*\*

و بر شاخ گل مقر گزین و ای هدهد بمدینه سبا باز گرد و ای یوسف از سجن تن بدر و ای خلیل از نار نفس بگذر و بنار آن عشق وارد شو تا در این ظلمت ایّام مثل نور برافروزی و کمرخدمت بربندی و بجان و دل طوف مدینه کلّ نمائی اینست ثمره وجود اذا فانشرة رایحه المعانی من قمیص المعنوی لتجدد رایح مالبقا عن یمن الوفا و تکون من المقدسین فی امّ الکتاب من القلم القدره علی لوح العزّه بالحقّ مکتوبا والتکبیر علیک و علی الذین یتبعوک ف امر مولا له و کانوا من المحسنین فی اللوح مسطوط **هو** مریما عیسی جان بلامکان عروج نمود قفس وجود از طیر محمود خالی ماند بلبل قدم بصحرای عدم رو نمود و عندلیب الهی برسدره ربّانی بخروش آمد سرادق عزت بردرید و همای رفعت از شاخسار محبت بر بهجت افلاکهای پرید افلاک های بلند برخاک تیره بنشست و نعره ها از دل بزدود برخواست آب گوارا بخون تبدیل شد و ؟؟ فردوس برین بخون آمیخته کشت بلی تیر قضای الهی را سینه منیر دوستان لایق کمند و کمند بلای نامتناهی را گردن عاشقان شایق هر کجا خدنگیست برصدر احباب وارد‌اید و هرجا غمی است بر دل اصحاب نازل گردد عاشقانرا چشم تر باید و معشوقانرا ناز و کرشمه شاید حبیب گر صد ناله سراید محبوب برجفا بیفزاید اگر شربت وصال خواهی تن بزوال

\*\*\* ص 32 \*\*\*

تن بزوال در ده و اگر خمر جمال طلبی در وادی حرمان پا نه مریماحزنرا بسرور بخش و غم را از جام فرح در کش اگر خواهی قدم در کوی طلب گذاری صابر باش و رخ را مخراش و آب از دیده مپاش و از بی صبران مباش پیراهن تسلیم پوش و از باده رضا بنوش و عالمیرا ابدرهمی بفروش دل بقضا دربند و جعکّم قدر پیوند چشم عبرت برگشا و از غیر دوست درپوش که عنقریب در محضر قدس حلقه زنیم و بحضرت انس رو آریم و از بربط عراقی نغمه حجازی بشنویم و با دوست ملحق شویم ناگفتنی بگوئیم و نادیدنی ببینیم و ناشنیدنی بشنویم و بآهنگ نور هیکل روح را برقص آریم و در حریم جان بزم خوشی بیارائیم و از ساقی جلال ساغر جمال برگیریم و بیاد رخ ذوالجلال خمر بیمثال درنوشیم چشم را از آب پاک کن و دل را از حزن بروب و قلب را از غم فارغ نما و بآهنگ ملیح برخوان ه، گر تیغ بارد در کوی آنماه گردن نهادیم الحکم لله بسم الهو بشیر عمای عرش هویّه بقمیص شناسی عزّ صمدیّه از غیب بقای مدینه و فاجانب مصر بهای سنای عشق روان گشته از نفحه آن بحور عطر الهیّه و نحور طیب صمدانیّه فزای وجود قدس ربّانیّه را مصطرّ و مزیّن فرمود گویا کوثر رضوان حق و سلسال جنان مطلق از این عبیر دلکش معطر شده اکواب بلور بر دست ساقی بقاست و کؤس یاقوت بر دست طلعة

\*\*\* ص 33 \*\*\*

عذرا و از هر کنار طلب خمر حمرا و ماء زلال عذب بیمثال می نماید تا که را قسمت شود و کرا نصیب گردد که عین بصر الهی راکه در او متجلی است از این قمیص روشن و منور فرماید و از این خمر غیب احدیّه عطش قلب را ساکن نماید تالی اسم بیان اسم کند و بی صفت ذکر صفت نماید فسبحان الله از بدایع جوامع حکمت بالغه الهیّه و طرائز لوامع قدرت جامعه صمدانیّه که جمیع موجودات از حرفی از آن مدهوشند و همه ممکنات از نغمه آن بیهوش و مخمور بلی این صهبای صباح ازلیّه را ابریق نور باید و این عسل صفای صافی صحای ابدیه را کوبی از کافور مشاید تا قره عین هیاکل قدس و جمال از این ماء حیوان بیمثال مشروب شود و بعد ساقی بساط مجلس الوقتیه و محفل ربوبیه گردد این ایّام که طیور عماء وجود در سماء مشهود جمع کشته وصف زده­اند هدهد جذب مکنت از هوای عز قدرت پرواز نمود و از مشرق لایزالی بمغرب ازلی روی نمود تا از مدینه هویه حبّ از طلعت قدس وجهت انس چه استماع نماید و چه بیام آرد قمیص منیر حریر تکبیر را بهر که مایلی بپوشان و مفتخر کن والروح علیکن جمیعا **هو الحیّ** طلعات قدس در کفاتند و وجهات انس در دفّات و حماعات افریدوس در غنّات و حوریّات رافت در رنّات در این ایّام که سموات جذب را مرتفع فرموده‌اند و شمس و له را از افق بلا مشرق نموده و انجم

\*\*\* ص34 \*\*\*

بهجت ظاهر آمده و اقمر عزت باهر شده تا آنکه حدیقه حمال بطراز جلال در تزئین‌اید و ارض سنا در عرش عما مبسوط کرد در عندلیب مهجور بر افنان شجره بطور بآیات سرور مترنم شود و اوراق شجره طوبی و اغصان سدره منتهی در جلوه و حرکت‌اید که شاید نفس مجرده بوطن اصلی میل نمایند و افئده منزّهه بجواهر و سوازج کافور درعرش ظهور الهی طائف و ساجد گردند تا ازبدایع نعمت نامتناهی ملتند و از لوامع جوامع عیون مکرمت محظوظ و مشروب شوند اینست فجاری و اشارات بمثل جوار منشئات بر بحر ممکنات جاری گشته تا طلعت حبّ از جمیع موجودات مشهود گردد و لطیفه و در کینونات مذکورات موجود‌اید آن یا حبیب قد استرفعت کینونتی لانبساط ارض و استغننت حمامه ذاتبتی لظهور الجذب فی سرک لستر ذاتک فی ذاتک و تستریح قلبک فی قلبک لتذکر الناس و تدعونهم الی صراط حی رفیع اصحاب و احبابرا بر کلمهه جامعه ازلیه جمع فرمائید و نگذارید مخمور شوند و از ثمرات عنایت محروم شوند جناب محمود را ذاکرام قانتین و قانتا ترا تکبیر برسانید هیکلی از خط مبارک ارسال شد **هوالحیّ** در اینوقت که سماء قدرت الهی بقمر عظمت مزین گشت و عماء قدس حضرت لایزالی بانجم رفعت مطرز شد و سحاب رافت از هویه عنیب امطار مرحمت بارید و بحار غیرت در صدور عالیه بامواج

\*\*\* ص35 \*\*\*

مکرمت متهیج املاین قلب افسرده حزین و این نفس پژمرده غمین قلم حبّ برداشته که علم و دّ برافرازد که شاید نسیمی از شمال یمن جانان بوزد که بلکه از آن نسیم نسایم رحمت الهی و نفایس عنایت ربّانی بهیجان‌اید و باریاح محبت الله فائز گردد که شاید از زلال عذب تسنیم مشروب شویم و از صافی خمر تکریم مرزوق آییم کلّ ذلک تقدیر من الله العزیز المحبوب و بعد رسائل آنجناب و اصل شد حمد خدا راکه مشعر برسلامتی مزاج عالی بود انشا الله همیشه در کمال راحت و خلوص باشید امور این و لایت را رافع خواهد نمود انشاالله کثرات عالم وجود که در لباس حدیّه نفس محدودند فانی و هالک شوند تا طلعت باقی وجه سر از براقع جمال برآورد و وجه جلائق کلشیئ هالک الا وجهه از خلف نقاب مستشرق و هویدا گردد قسم بخدا اگر همه امکان جمع شوند و در اقطار امرالله بخواهند نفوذ کنند نتوانند و قادر نشوند آیه ان استطعتم ان تنفذ و امن اقطار السموات والارض لا الی آخر براصحاب تلاوت کنید اگر مستمع باشند والا ذرهم فی هوئهم سنذکر علیهم ماکانوا فیه ان یفرطون **هوالحی** ورقه مبارکه از اغصان سدره بقا روئیده و از افنان شجره و تا انبات کشته بصخابت روح الامین غیب برمکمن فقر و نیستی و بعدن بعد و هستی و اصل و نازل گشت هنیئا لنا و لکم حمد خدا را که از کاس سنا خمر حمرا خوردیم و از کوب عماء ماء عذب بیضاء نوشیدیم و آنچه از لئالی

\*\*\* ص 36 \*\*\*

وحدت و تمجید که درصدف عزت و تحمید مکنون فرمودند مشهود گشت و هرچه از تحف و جواهرات لطف اشارات که در بحور کلمات مخزون گشته بود مذکور آمد الحقّ سموات بلاغت را بانجم فصاحت مزین فرمودید و بحر عظمت را بدواری محبت و مکرمت مطرز نمودید گویا نفخات روح القدس از اثر کلک ان ظاهر و اشراقات نور الانس از حروفات ان با هر لذت خمر سرمدیه از شربه حبّ نوشیدم و طعم فواکه ابدیه از ساقی و داخذ نمودم و اگرچه این مدت قصوری در ارسال رسائل و ابلاغ آن رفته باشد سبب آن عدم حبّ نبوده بلکه رافع امین و پیک مبین دست نداد والا سستی در خیط دوستی واقع نشده و و هنی در عروه یکجهتی بهم نرسیدن انشاءالله بعدها محل ظهور و بروز مراتب الفت و نزهت خواهید بود و لکن از ناخوشی و تکبر آنجناب بسیار هموم و غموم روی نمود انشاءالله بشارت رفع کسالت و وقوع بجهت رامع صحت مرقوم فرمایند **هوالحی** عرض می شود که حزن و کدورت آنجناب نه بحدی مشهود گشت که مراسلات محبت و یا مکاتبات مودّت آنرا مفقود و زایل نماید و لکن از آنجا که اینمراتب حزن و هم از شئونات نفس است لهدا تقدیس و تنزیه از او لازم چنانچه یکی از انبیا سوال نمود الهی کیف الوصول الیک قال لونفسک ثم تعال پس معلوم می شود که بتدبیر افئده صافیه زاکیه باید از شرور کدورات نفس مبری و مقدس شد و ذلک من فضل

\*\*\* ص 37 \*\*\*

الله یؤتیه من یشاء اگر چه آنچه بر آن حضرت واقع شد عرصه وجود را از غیب و شهود مکدّر نمود گویا شمس مرور مستور شد و قمر ؟؟ یخسوف گشت حوریات جمال در براقع جلال محجوب ماندند و طلعات بیمثال بلباس حدود ممثل و محتجب گشتند مهین سحاب بقطرات دموع حمر گریست و طرف سما از افق عما خون ببارید و لکن چون این امور که متعلق بقضاست امضای آن لازم و اصطبار در آن و اجب زیرا بلایای الهی و رزایای نامتنهای از سنن خداست بر احبّای او و از مذهب اوست بین عباد او و لن تجد لسنه الله تبدیلا و لا تحویلا لهذا جمیع بلایا و محن و رزایای سر و علق محبوب و مقبولست دیگر تفصیل امور بسیار است رافع اگر مشرف شود معروف میدارد هوالحی سبحان الله از این ساعت و وقت که جوهر نور قمیص طیور پوشیده که شاید در رضوان حبّ هویّه داخل شود و بر ؟؟ شجره وفا و اغصان سدره بقا جالس شود و ساذج وجود برقع حدود در بر نموده تا قاصدی شود از عماء حبّ و بمدینه سبای عشق راه یابد تا از غلبات ذوق و جذبات شوق قسمت برد و نصیب بردارد و هیکل قدس رداء نسیم صبا قبول نموده که شاید در حجرات مدینه وارد شود و بر شعر جلال و وجه جمال محبوب بوزد تا از معاشرت و مجالست آن کسب روایح کافور سنا و طیب بقا نماید و هیئه صمدیّه ثوب منیر مصباحیرا حایل گشته تا در آن بیوت بین یدی محبوب مشتعل و متوقد گردد و بحر اعظم چون فهری شده که شاید در آن رضوان ساری و جاری

\*\*\* ص 38 \*\*\*

گردد سبحان الله چه مجلس قدسی بر پا گشته و چه بساط بزم خوشی گسترده گشته جمیع کروبین ملاء اعلی مقامات قدس قرب رفرف ایمنی و سدره منتهی را از قلب ستردند و محو نمودند و گوش هوش مراتب روح را از نغمات و رقاء عرشی و ترنمات ادیاک عز صمدی مجرد و منزه نمودند تا در انتقام وارد شوند و بآنچه در آن عالم است مفتخر و مشرف گردند و ذلک فضل بظهر من خفیات الامرعلی من یشاء و کذلک یعطی کیف یشاء و ننبقی کیف یشاء و انه لمقتدر علی ما یشاء و انه هوالمقتدرالمحبوب **هوالحی** اگر شمس جهانی اشراق انوار بهجت گو و اگر قمر رضوانی ابتهاج ضیاء اسرارقدست گو و اگر از قاصرات غرفات جنات احدیتی جذبه و شوقت گو و اگر از طلعات سراوقات ربوبیتی و له و ذوقت گو آخرهر مقامی را نشانی هست و هررتبه و لایت در کار مشک،خطای احدیه بی روحات دلکش معلوم نگردد و طیب سنای مبنای صمدیه بی نفحات دلپذیر چه کار‌اید اگر صورت بی معنی مراد است تصویر هندی بسیار است و در بغداد ان بعشر عشر دینار میدهند و اگر معنی مطلوب و مقصود است آنرا ظهور و بروزی باید تا نسایم شمال قدس عما از مجتعدات گیسو قسمت بردارد و نفایس مرغولات عز ضیاء از معطرات شمامه مجد او نصیب یابد این است شان جواهر مجردات و سوازج مقدسات طوطی بی نطق از صعومه کمتر بنظر‌اید و شمس بی نور و بها البته ازذره پست تر پای

\*\*\* ص 39 \*\*\*\*

محبت مستقیم کن تا سررفعت بر افرازی قلم نیستی بر لوح منیر دل بکش تا علم هستی فوق جبل قدرت برپا نمائی و لکن کلّ ذلک من فضل الله یوتیه من یشاء غیر سازح وجود را از این نعمت قسمتی نیست و جز جوهر نفوس را از آن حوض نصیبی نه و انه هو معطی مایشاء لما یشاء جناب ملیح الله که عوالم وجود حقیقی را بملیح خوش طعم او طعمی نیست مزه نه بوفور تکبیر مکبر شوید **هوالحی** نقره الهی بر ناقور صمدانی مقرون شد و جذبه جمامه سلطان ازلی برلفصان سدره ربّانی مغرد گشت که تا جواهر ممکنات و سوانح موجودات در سرائر افئده صافین و مخلصین ظاهر و هویدا گردد و قلوب صاف مقدسه از سبحات و حجبات مکدره خالص شوند و دست افشان در میدان جلال تلقاء طلعه جمال لم یزل و لایزال سائر گردند اینست نصیب وجود از عالم شهود فهنیئا لکم و لا صحابکم و لا حبابکم و لمن شرب من کاوس محبه الله و کاوب مودت الله پس چه نیکوست این نعمت عنایت از ایادی رفعت و چه دقیق است این خمر سنا از طلعه حمرا و چه ملیح است این بلور ضیا از وجهه روحا قسم بخدا هرکس بچشد قطره لیشهد مالا یشهد احد من العالمین و بعد وصیت میکنم شما را که از جمیع جهات امرالله را حفظ فرمائید و مردم را بر کلمه جامعه اذلیه جمع فرمائید تا کمال حبّ از صدور منیره بفوران‌اید و بجناب ها اتحاد پیدا کنید خلاف را بالمره میان

\*\*\* ص 40 \*\*\*

از میان اصحاب مرتفع کنید و عالم حدود را حبالله معمول دارید که فساد ناس ساکن نمیشود مگر باین امر و امرالله را در کمال محبت ناظر باشید جمیع طلعات جاذبات و روحات مولهات را در ترنمات جذباذ اکرم **هوالحی** باز بلند مکنت پرواز نمود و غراب غیرت از مغرب جان متصاعد و باوج عماء قدرت متمکن شد و از صعودان صغوه خاموش حدیقه عزت بخروش آمد و بلبل ریاض قدس در ملکوت انس بحرفی که منزه از حرف و صوتست مغرد گشت از لحنی از آن حجبات عظمت غرق شد و سر اوقات رفعت منهدم آمد و از لحن دیگران روح بقا از مدینه و ناراحت بخشید و نور لقاء لطایف نعمت را از جذبه و رقاء بخشید و مصباح احدیه سراجی از کافور بر افروخت و صرف عدم علم قدم فوق جبل ظهور بر افراخت و نور صمدیه در بلور وجود غیبیه نار احدیه بعد از تقدیس ازمشکوه اسمیه مشتعل فرمود چه مبارک نفسی که بان مهتدی شود و چه فرخ وجودی که بان نار مصطلی گرددحینئذ قل قلبا ظاهرا فاخلق فی یاالهی سراساکنا جدد فی یامنا و بروح القوه ثبتی علی امرک یا محبوبی و بنور العظمه فاشهدنی علی صراطک یا رجائی و بسلطان الرفعه الی سماء قدمک عرجنی یا \*\*\* ص 41 \*\*\*

اولی و باریاح الصمدیه فاتهجنی یا اخری و نغمات الاولیه فاسر حینی یامونسی و بغناء طلعتک ابقدیمه نجنی عن دونک یا سیدی و بظهور کینونتک الدائمه بشری یا ظاهرا فوق ظاهری و الباطن دون آقا میرزا حسن باطنی **هوالعزیز الجمیل** مدتها در گذشت و عهدها تمام شد و طیری از آنجانب پرواز ننمود و خبری بدوستان نرسانید مگر جزائر قلم بعدم برگشت و بحر مداد خشک شد که قلم برقمی ملحقّ نیامد و لوح بر خطی زینت نیافت دوستان معنوی اگر بر شاخسار الهی محفل گریدند چرا از جان نخروشند و اگر عاشقان حقیقی را بوطن اصلی اقبالی است چرا روح را بشهر جانان نفرستند چشم حبّ منتظر ماند و گوش طلب محروم گشت این ایّام آخر مقام وصل است و اول مقام هجر طاوس قدسی را تغنی بانتهی آمد و بسدره ربّانی عزم رجوع فرماید بسا عاشقان شیدائی که از معشوق باز مانند و در صحراهای هجران و حرمان جان در بازند همیشه خمر وصال در جوش نیست و عندلیب جمال در خروش نه وقتی رسد که بلبل وفا خواموش شود و بسدره منتهی پرواز نماید و با دوست بی لب و زبان نکته سراید پس ای بهای من قدمی بر دار و بلامکان

\*\*\* ص 42 \*\*\*

دار و بلامکان گذار تا از چشمه راجعون ننوشی برعرش انالله و اقف نشوی بحر حبّ مواج شده و این غلام اکنون خمر بقا نوشیده و زمام مکث را قلم از دست گرفته هر چه میخواهد بر صفحه میبارد و لکن خمر امکان درخور این مستی نیست و فضای لامکان قابل این هستی نه پس باید خلوت اختیار نمائی و بخواموشی بپردازی **هوهو** ایّام ایّام امتحان و ابحر اختلاف و ابتلا در هیجان و رآیات مشتبهات از هر گوشه و کنار در فساد و خسران معلوم است که هیچ احتجابی اشد از احتجاب از حقّ نیست و هیچ ناری احراز بعد او نه در هر آن پناه بخدا بر مظهر نفس او برده و عامل بآنچه رضای اوست بوده که این است ثمره وجود و سر مقصود و بعد بر رفارف مرتفعه و مکامن ممتنعه مسئریح باشید شبهه نیندازد شما را ندای بعضی از عساکرنفی و از حقّ غفلت مینمائید که در هر ظهور اینگونه اختلافات ظاهر گشته لکن الله یثبت امره و یظهر نوره و لوکره المفسدون درجمیع ایّام مراقب امرالله بوده و از نفی احتراز و در ارض اثبات ساکن باشید کینونیتی را ساجد باشید که لم یزل و لا یزال بر مسند عزت مستریح

\*\*\* ص 43 \*\*\*

بوده و هست و ستایش ننموده ذات مقدس او را هیچ منزه و مقدسی پس جوهر عز خود و اصف عز خود بوده‌اند و بهویه جود خود ناعت جود خود خواهد بود و کلّ جودها نزد جود او ساجد بوده‌اند و جمیع عزعند بود و ذات عز او خاضع نخواهد بود زیرا که هر شیئ بعز جود او موجود خواهند گشت فسبحانه سبحانه عما یقولون الظالمون **هوالحی** عندلیب سنا میگوید الی یا اقسل البقابلیل وفا میگوید الی یا اهل الوفا هدهد لقا مغرد الی یا اصحاب الهدی ورقه و رقا مرنم الیک یا قدس القدس فی ملکوت الابهی لیشهدون کیف یمشی السرور قدام الوجه و بعد فائق اکلیل التکبیر علی رأس من یشاء جناب محمد اسمعیل توجه بنقطعه اعلی و کلمه اولی نموده و این اشعار را ذکر نمائید اگر چه فارسی است لاباس علیه های عشق منم از تو سرگشته سودائی و اندر همه عالم مشهور بشیدائی در نامه مجنونان از نام من آغازند زین پیش اگر بودم سردفتر دانایی ای باده فروش من سرمآیه جوش من ای از تو خروش من نایم و تو نائی گر زندگیم خواهی در من نفسی دردم من مرده صدساله توجان مسیحائی اول تو و اخر تو ظاهر

\*\*\* ص 44 \*\*\*

ظاهر تو و باطن تو مستور ز هر چشمی در عین هویدائی و لکن بقوت الهی و قدرت ربّانی و عنایت حضرت لایزالی باید بر بساط نور جالس شد و بر فزای فضاء روح سایر گشت تا جمیع چندها را بیچون مشاهده نمود و تمام اسم و رسم را بی ننگ و نام دید این است مقام رفرف اعلی و سدره ابهی و شجره طوبی و ثمره قصوی فطوبی لعارفیها و شاربیها و اکلیها و و اصلیها **هوالحی** صبح صباح احدیت از مشرق جان طالع گشت و انوار سنای سینای صمدیّت از مطلع امکان ظاهر شد هیاکل وجود هستی بقمیص رجوع نور درعالم روح راجع گشت و عظایم رمیم موجودات بردای حیات ابدی بعد از کشف مراتب بعد و دوری مردّی شده تا کلمه انا در نفس راجعون رجعت نماید و حروف لواحد در انّما الهکم ثابت گردد تا بعد از رجوع عود نمایند و بعد از عود رجوع فرمایند تا حمامه ازلی برافنان سدره الهی آیه کما بدئتم لتعودون تلاوت کند این است طلعت اولیه در هیکل اخریّه و وجهه ظاهریه در هیئه باطنیّه لیکمل القول فیما نزل فی الکتاب بانه هو الاول والاخر و الظاهر و الباطن و انّه علی شیئ علیم بشیر

\*\*\* ص 45 \*\*\*

ارض قاف با نامه آنجناب ببشارتی نیکو بر ارض حزن وارد شده بطلعه بعد رساند حمد خدا را که سرور لانهایه از کلمه لابدآیه حاصل آمد و فرح و بهجت از اشارات آن ظاهر گشت طائفین حول و طلعات مقدسات و مخدرات مومنات همه را مکبر شوید **للجواد** شرح فراق که تواند داد و یا عهد محکم میثاق که آرد بر یاد حکم بدیع تلاق ندهی بر باد مگر نشیده امر مبرم طلاق پس بایست بر نور سداد و اگر هستی از اهل و ثاق دور ممان از وداد آنست حبیب دقاق مدهش برباد و آنست ادیب دقاق مبرش از یاد و آنست طبیب وفاق مزنش بر اضداد و اگر چشیدی شهد شکر از لب ستاق قل حینئذ فزب برب العباد محبوب من اگرچه لقاء حقیر مسدود شده و لکن بسلطان هوالذی یفتح مایشا و یقبض مایرید را بخوانید انشاءالله رفع جمیع علل میگردد چنانچه متصل اظهار و ابراز رفت لانشرک بعباده ربک احدا و ما انا الا عبده و کفی بنفسک علی شهیدا و کذلک قل کلما سمعت منّی ثم احفظ امرالله کما ینبغی لشانک براحباب جمیعا بکم جان سلام جان بکم میرسانم **هو ها هو** این نامه منزول از سارج قبول بارض محبور است

\*\*\* ص 46 \*\*\*

و انشاءالله بعد از و صول مقبول خواهد افتاد آنچه نامه از هرکس و بهرجا که نوشته شد و هرچه نفحه و نغمه از هر نفس و هرکجا که ظاهر گشت از تو بود و بتو راجع گشت دیگر چه طلب مینمائی تجری از مطلوب بردوش گرفته و ذکر طلب در زبان میرانی و عالمی محبوب در قلب داری و وصل حبیب میجوئی اینها همه از جوهر فضل و ساذج عدل است که بان فایز شده چندی از شما درعالم شهود خبری نبود بعضی میگفتند ساکن دیر شده‌اند و برخی نشان مسجد میداند که در آنجا اعتکاف نموده‌اید گفتم این و اله شیدائی جز در حرم الهی مستریح نشود و این سرگشته وجدانی جز در کعبه ربّانی اعتکاف ننماید معلوم است طیر حبّ بی ذکر دوست طایر نگردد و قلب مسرور جز بیاد نور معمومر نشاید باری چون سکون شما در محلی معلوم نبود لهذا اهمال ذکر شده والا هرگز فراموش مریم نخواهید شد هوالحی مریما مهدی با یک قبضه صمدی و یک دکله محمد علی و اصل و مایل بغداد شد مع خبرهای غیر جدید غیر بدیع یک جهان گوش باید تا این سروش بشنود جمیع حکآیات از مرحوم صدر است و روایاتشان از ناظم غیر مناظم و دیگر ذکر حزن شما را نمود که از مفارقت و فوت مغموم و مهمومید و این بغایت بعید است

\*\*\* ص47 \*\*\*

زیرا که شما بفضل الله از خمخانه نور مشروب گشته‌اند و از خمر طهور مرزوق شده‌اید جمیع نسبتها بتو منسوبند و تمام ارواح بتو مرجوع دیگر کدورت از چه دارید و از چه محزونید آیا شنیده‌اید که بحر از فراق نهری گریان شود و یا شمسی در پی نجمی هراسان گردد غفلت را سر ببر تا سر انا الی راجعون برافرازی خلق بدیع جامع کلشئ است زیرا که در خلقت جدید نقص راه ندارد تا فتبارک الله احسن الخالقین باطل نماند و عاطل نگردد و بیش از این کفین مرا دستور نه هوالتکبیر علی الجمیع **هو** جناب وزیر که الحمدلله از کاس غنا مرزوق گشته‌اند و از خمر استنفا مشروب در حدیقه کبریا داخل شده‌اند و در ظل شجره اعلی رسیده از ارض غبرا برفرف ابهی صعود فرموده­اند و از تراب ادنی بسدره منتهی عروج نموده‌اند قاب و قوسین مراتب جذب و شوق را بقدمی طی کرده‌اند و رکن و مقامین و له و ذوق را بنفسی دریافته‌اند شهر صافی سبای عشق را کماهی سیر داشته و عنقای علای سما وجود را بتمای درک کرده‌اند گاهی طبقات عرش علوی را در درکات ارض سفلی ملحوظ داشته‌اند و هنگامی حجبات سرادق عزت و جلال را خرق نموده با این همه امورات الهیه و مشاغل ظهورات صمدیّه کجا فرصت اخبار احوال دوستان قدیمی که مطرود بلادند و مردود بین عبادند دارند

\*\*\* ص 48 \*\*\*

و لیکن انشاءالله فرصتی به شما عنایت شود که بیاد محبان بیفتید و الله یحب الذاکرین و یحب المتذکرین **هوالله تعالی عز قدرته و جلّ عظمته** در حالتیکه سموات حبّ مرتفع شده و شمس رد از مشرق صبح وفا طالع گشته و قمر محبت از افق مودّت ظاهر و انجم مرحمت از طلیعه مکرمت باهر و طلعات حمرا با کاؤب خمر وفا در تغنی و وجهات بیضا با کاوس ابن مصفی در دور و ترنی و حوریات جنت انس در غرفات قدس بآیات جذب مغردند و جمالیات عرش لقا در حدیقه بقا بحر وفات ابهی مرّنم و حمامه عنایت بر اغصان شجره و لایت در سرور و عندلیت سدره رافت بر افنان وحدت در نغمه و شور نار الهی از شحر طور در ارض سرور بآیات جذب محبور مشکور و نور صمدانی از سدره کافور در عرش ظهور بزیارت نشور مشهود هینئالکم و نعیمالکم و لمن دخل فی حبکم و شرب من کاوب و دکم و کاوس جذبکم و ان الحمدلله رب العالمین **فاطمه خانم** بنام دوست مهد علیا میگوید باحباب عراقی کاغذ بلحن پارسی بنویس من میگویم که ایشان از نواهای حجازی هم آگاهند او میگوید لحن عراقی ملیح تر است من می گویم نغمه حجازی محبوب تر زیرا که اهل بیت از کوثر جذبّیه نوشیده‌اند

\*\*\* ص49 \*\*\*

و از بحر احدیّه آشامیده‌اند و از فطرت اصلیّه ظاهر شدند و از شاخسار ربوبیه روئیده‌اند و صاحبان فطرت را همه نغمها یکسانست و همه آوازها از جانان اگر از او از بلبل حجازی در جوشند از نواهای عندلیب پارسی مدهوش همه نالها ازدل خیزد و اگر صاحبی گوشی بشنود البته از سر جان برخیزد و لکن هدهد جانرا دیگر بیان است و دیگر لسان ای خواهر اگر بگوش جان بشنوی مقنعه از سر براندازی و سر در کوی برادر دراندازی تا درطلب وصال جان در بازی هزار حجازی این مرغ عراقی را چاکر و هزار طایر معنوی این و رقاء الهی را خادم والتکبیر علیک یا اختی **هوالله** بسا صبح صادق طالع آمد و شب هجران باخر رسید و چه عندلیبها که در بستانها بنغمه در آمدند و بلبلی از مدینه وصال بنوائی نسرود گویا ابواب رجا مسدود شد و حدایق یاس بگشود عالمی از شراب لطیف وصال بیهوش و این مهاجران برای غمی در خروش شبهای تیره هجر و فراق آخر کی بسراید هم جان عاشقان اگر از تن بدرآید قاصد جان از سبای جانان کی عزم صفر نماید و بشیر مصری مژده قمیص بوسفیرا به پیر کنعانی کی رساند گویا طیر ترابی باشیان معنوی پرواز نماید و لقای وصل را ادراک ننماید پس باید زهر قضای الهی را چون شهد شکر بنوشیم و یتر محکم قدر را بجان طالب شویم

\*\*\* ص50 \*\*\*

شویم زیرا مراد از تسلیم خیزد و مرام از تفویض پدید‌اید تا خدا را چه تقدیر باشد و قضا را چه تدبیر والسلام آمیرزا رضا قلی **هوالله** تعالی اگر چه دفتر عاشقان ببیان طی نشود و نامه مشتاقان بقلم امکان اتمام نپذیرد و لکن اگر بحری از وصال دست ندهد نیمی از اذکار باید قانع شد مدتیست که از مدینه قرب سبا طیری نپریده و بلبلی بگلذار رو ننموده گویا رسم وفا از اهل بقا زایل شد و یا اراده کانرا غم هجران بدل نمانده و یا دوستان بساط معنوی را قاصد مقصود نگردد و حجاب بعد محجوب نگرداند بی قاصد نامه فرستند و بدل راز گویند بی قلم رقم زنند و بی لقا وصال جویند و درعین بعد بقرب رسند بلی این مراتب حقّ است و لکن این قسمت دل باشد نه نصیب اب و کلّ روح اگر ازغذاهای معنوی مسرور است و لکن جسد را اطعمه ظاهری درخور گوش ظاهری را نغمه ظاهری باید و کوش معنوی را رنّه الهی شاید چشم سری جمال باقی ملاحظه نماید و چشم سری جلال افاقی مشاهده کند پس مقبول آنست که جمیع مراتب را باندازه قسمت بخشد و نصیب دهد **هوالهادی** جناب نورالله معنوی حضرت هادی انشاءالله و کذلک شاء که از بحر صحت بنوشی و از باده سلامتی بچشی محل فیض کامله الهی شوی و معدن ظهور انوار لایزالی گردی تا دوستانت

\*\*\* ص 51 \*\*\*

مسرور شوند و دشمنانت کور کلّ خاسد فی النار و کلّ مجسود فی رحمه الغفار پیر شوی و به پیری برسی و در هر یومی حوری در برگیری و در قصری جاگیری تا تو از سنبل مو نصیب بری و آنها از گوشه ابرو و لیکن نه حوری جسدی که جزشکم هیچ ندارند و بغیر از درم چیزی نخواهند بلکه حوریه معانی بدست آور و درانجمن الهی تفرج نما تا از کوثر روح بنوشی و از ثمر نور نجستی انشاءالله تا صبح معانی از افق بیان طالع و هویداست تو از پرتو ازلی روشن و منیر باشی والسلام **ملا جعفر** کتاب آنجانب ملاحظه شد و نغمات روحانی از عندلیب معنوی مسموم گشت و اعراض مردم از خدا و اقبال ایشان بهوی معلوم و مبرهن است هر قدر بتوانند مراعات اسباب ظاهر نمایند مجری و مقبول است یعنی اگر ممکن شود که در کمال روح و ریحان بوطن مراجعت نمائید احسن است والا حزن بوجود شریف راه ندهید و بسیار خوشوقت باشید که بخدا هجرت نموده­اید و الی الله مسافر گشته‌اید از جان گذشتن و بجانان در لامکان خلوت گزیدن شیوه مقربین و شان منقطعین است و ما غدرت فی الحب ان هدرت دمی بشرع الهوی لکن و فت ان توفت بلی شرع عشق را حاکمی دیگراست والروح علیک و علی

\*\*\* ص 52 \*\*\*

علی من معک جمیعا **هوالعزیز الوحید** نغمه قلبی بلحن پارسی بر طلعت عراقی وارد و ناله های سری از آن شنیده شد بلی گوش باقی کلام باقی شنود بابها و چشم باقی شاید تا جمال باقی مشاهده نماید زیراکه فنا را در عرصه بقا راهی نه تا ادراک مراتب عز جاوید نماید و ذلیل را از کاس عز نصیبی نه تا در ساحت قدس او قدم گذارد پس چون تو پیراهن جدید عزت پوشیدی و در شربعیه باقی رحمت وارد شدی پس بگوش جان شنو این نواهای عندلیب الهی را که در شاخسار قدس معنوی بجمیع نغمات تغنی مینماید تا در هوای روح ازلی جان در بازی و بمکمن جانان پرواز نمائی تا همه جسمت روح شود و بسماء نور عروج نماید **هوالحی** میرزا حسن انشاالله بنغمه ورقای عز ازلی از مشرق سنای سماء لایزالی بنفحات قدس عماء صمدانی از سازح مدینه وفا و جوهر حدیقه لقا جانب ارض خروج رجوع فرمائید و جمیع طلعات مکدرات و مخدرات مستسرات را باید از نار حبّ موقد و مشتعل نمائید تا اثر نارالله الموقده از منبع ماء عذب جاریه ظاهر گردد و ثمر آن از شجره وجود سر برارد تا چه رسد بمقدسات حجرات عزت و مطهّرات غرفات رفعت که از تخنیات حمامه روح مجذوبند \*\*\* ص 53 \*\*\*

و از ترنمات دیک نور مسرور فسبحان الله موجدک و موجدهن و تعالی عما هم یظنون **هوالحی** شمس ازلی از مشرق لایزالی از عنایت ربّانی مستبرق گشته و عرصه وجود عوالم نور را بنسایم جواهر روح و طراز سوازج کافور معطر فرموده تا هر ذی ثمی محفوظ گردد و هر مزکومی محروم کرد ماند کذلک قدرالامر من لدی الله العزیز المقتدر و اگر کلّ من علی الارض جمع شوند در اطفاء این نور مبسوطه متعالیه قادر نشوند وفایق نیایند پس باید صدور عالیه را از حجبات پاک و منزه نمود تا بصحرای با فضای قدس فردوس داخل شود که شاید از الحان بدیع و رقاء ازلی نصیب بود و مستفیض گردد اینست وصیت این بنده فمن شاء فلیعمل فمن یشاء فلیترک والتکبیر علیکن جمیعا **هوالحی** الحمدالله که طلعات مجد قدسیه و وجهات انس عزیه جسد سر ازلی را از حجبات غیریه و براقع ضدیه مطهّر فرموده‌اند و عریان و عری از اشارات هوای سماء انیه و حجبات عماء افکیه بر رفارف صمدیه و مکامن عزیه وارد گشته و طائف حولند الی ماشاءالله و کذلک شاءالله فیماشاءالله و انه یفعل ما یحب و انه المقتدر العطوف بلی بحلای قلب که از نعلین پاک گشت البته از وادی کدورت بیقعه مبارکه عزت و رفعت سفر

\*\*\* ص 54 \*\*\*

فرماید و هذا حقّ بمثل وجود الله لاریب فیه لوکان الناس فی ایّام الله یصبرون و فی آیاته یتفکرون **یاعمی** شکر نما که از زلال خمر بیمثال نوشیدی و از شهد وصال حضرت ذوالجلال مرزوق شد و پس جهد کن تا بیت دلرا از ذکر غیرپاک کنی و در نثار در ره جانان چالاک شوی زیراکه اگر رستم روزگاری بچنگ مرگ درائی دامن دوست گیر و از دو جهان دل برگیر تا زندگی باقی یابی و در کوی الهی ؟؟ بدنیا اعتنا مکن و بدینار دل مبند از فقر منال و از غنا مبال که جمیع اینها از فنا آمده‌اند و بفنا راجع شوند از وجه شو تا باقی مانی و ببقا راجع شوی گر گوسفند بمیرد دل نمیرد تو زنده باشی **هوالله تعالی شأنه القدره** ای خاله حمد کن خدا را که از شمال حزن بیمین سرور راجع شدی و ظلمت ضلالت را بنور هدایت تبدیل نمودی یوسف ایمان را بجان خریدی و فرعون کفر هیچ بفروختی پس باید در وفا ثابت باشی تا از شربت بقا و از کوثر لقا بیاشامی دیگر چه حزن داری و غمخوری تا گل ببازار بلبل بذکر یار عاشق را حزنی جز دوری نباشد و مشتاق را جز فراق افسرده نگرداند الحمدلله که شمس جان ظاهر است و معشوق بی حاجب و دربان مشهود و بی ستر

\*\*\* ص 55 \*\*\*

و حجاب منظور والروح علیک **هو** کاغذ بلحن حجازی نوشته شد و ارسال گشت و این نوشته بزبان پارسی القا میشود تا آوازهای خوش جان را از عندلیب الهی بشنوی و نواهای بدیع جانان را از طیر معنوی اخذ فرمائی تا در کوی دوست قدم گذاری و از آنچه غیر اوست بیزار شوی حمد خدا را که برحمت و اسعه خود بندگان را از مغرب ضلالت بمشرق هدایت راه نمود و از ظلمت شک بصبح یقین فائز فرمود پس با بهره کسیکه از این صبح صادق منور شد و بی بهره نفسیکه بی نصیب و محروم مانده شکر شکن شوند همه طوطیان هند زین قند پارسی که بنکاله میرود **هوالحی** در ساعتیکه شمس سماء وجود برقع شهود از رخ برانداخت و قمر عماء مقصود مقنع حدود را فوق تلال قدرت برافراخت وجه آن از کثرات عباد منزه گشت و طلع این از جذبات بلاء مبرا شد انشاءالله همیشه از شراب محبت بنوشید و از خمر قضای مودت مرزوق باشید فسبحان الله عماکنا فی حبه فتعالی عماهم یذکرون ثم اقمص قمص التکبیر علی التی کانت معک والتکبیر علیک و علی عبادالمخلصین هوالحی

\*\*\* ص 56 \*\*\*

**هوالحی** نقطه عما سیر نمود تا در عرش نطق مستریح گشت و بعد هیاکل حروف ابهی را بترکیب خلع بدیع مرکب نمود کلمه مبارکه از جبین مبین باهر گردید و تمام آنرا در ثای تثلیث قبل تربیع مشهود و ظاهر فرمود تا فتبارک الله احسن الخالقین قمیص بدیع پوشیده و از افاضه هوالحقّ لااله الا هو کلّ ارض را مبروک گردانید تا قدرت کلمه الهیه ثابت شود و ثمره صمدانیه و بانیه ظاهر گردد والسلام **هوالحی** منزل جواد بسیار خوب و مرغوب و کعبه مقصود منزه از جهان و باس و رجاست ارفرب و وصل و بعد و فصل بغایت عری و پاک است قمیص منسوج پوشیده و محیط را قبول نمیفرمایند یعنی بعد از ظهور خفی معدوم است و بعد از ستر ظهور مفقود رب لا املک فی الملک دون نفسی و لا اطلب غیر رضائک فیما رضیت لی و فضیلت علی و انک انت المقضی فیما تشاء و انک انت العزیز المحبوب **هو** بلی بر جمیع اصحاب و احباب لازم است که بر سرائر محبت جالس باشند و بر فارف مودت مستریح و در مقام انفس

\*\*\* ص 57 \*\*\*

متحده سیر نمایند از یک مصباح مشرق باشند و در یک مشکاه مستضئی و آن یکشجره برویند و از یک ثمر مرزوق شوند و بر یک ارض شنی نمایند و در یک بساط قاعد شوند و از یک نهر مشروب شوند و از یک بحر مجذوب این است صفت احباب فان الله تغنی عن العالمین والسلام علی عباد الله المخلصین **بجناب میرزایحیی نوشته شده** میرزا یحیی چندی اراده نموده که در خدمت یکی از دوستان خدا در صحراهای با فضای محبت حرکت نمایند و سیر فرمایند چون من الله بدء نموده انشاءالله عود خواهند نمود و من دون الله راجع شده عندالله رجوع خواهد شد و بعد از سلوک منازل عشق بوطن الهی و مقصود کلی مشرف وفائز خواهد گردید ذلک من فضل الله بهیه علی من یشاء و الله اکبر **هوالحی** آنچه مسطور آمد مشهود گشت و هر چه مستور بود مشهود آمد حمد خدا را که ثمرات شجرات احدیت را در ثمری مطوی و از شجری ظاهر فرمود هنیئا لمن فی السموات والارض که از عنایت الهی و از مرحمت و مکرمت سلطان لایزالی آنچه را اولیا امید داشتند این عباد بان فائز گشتند و هرچه را اصفیا آرزو میبردند این اصحاب بان مفتخر بار دستان نوشته شده آمدند **هوالحی** شجره عما در حرکت است و سدره وفا در بهجت تا دوحه بقا در ارض

\*\*\* ص 58 \*\*\*

احدیّه مغروس شود و ورقه نوراء از فنون لقا بورقاء مقرون گردد که شاید از موانست این دو لطیفه ربّانی و دو دقیقه صمدانی طلعت ثالثی پیدا شود تا نتیجه فغر زنا بثالث در عرصه ظهور مشهود آید والسلام **هوالله** قادر عمای غلبه و مکنت و عالم سمای قوت و معدلت برجمیع ذرات و هویات با خاطر اسما و صمغات احاطه فرموده و فلک تدبیر عرش قدم را بتقدیر مقدره در ملکوت مشیت بحیط صفراء دری متحرک فرمود و فلک عظم صفات بدیع قدیمه را بمبارکی اسمی از اسماء قدسیه و ابجد قدم جاری و ساری فرمود و بعد باراده مطلقه زمام آنرا باجازه ظهوری در قبضه اقتدار؟؟ گذاشت ذلک من تقدیر عزیز مقتدر **هوالعلی الوفی** جبذا زین شرف کبرا و مفخرت عظمی که جمیع ذرات ممکنات را از اعلی ذروه علی الی ادنی نقطه ابهی میرود فرمود و ازخمر سنا و ماء عذب بیضا مشروب ساخته تا همه ربوبات و تمام مذکورات با قلم عنایت برلوح فکر مرقوم فرمایند بانّه هو الحقّ لا اله الا هو و هو الله کان علی کلشیئ شهیدا والسلام والتکبیر علیکم جمیعا والسلام **هو الحی** وجهت محبوب مکشوف و طلعت محمود عری

\*\*\* ص 59 \*\*\*

و مشهود تا مرا یاری امکان از غیب هستی بعالم اقدس الهی متصاعد شوند و از صرف جمال صمدانی بعد از کشف حجبات جلال مستحکی و مستجلی گردند تا بر بساط حمرا جالس شوند و بر و صاید بیضا ساکن آیند که این است لذت هستی و بهجت الهی و موهبه ربّانی والسلام **هو الحی** سفرای صحرای فرقت و فراموشی و غربای بیدای ذلّت و خواموشی در دیار غربت و نهایت خفت متذکر بشاکر حضرت لایزال و سلطان بیمثال هستند و باین ذکر بدیع و کلمه رفیع مغردند گر تیر بلا ‌اید اینک هدفش جانها و لیکن از عنایت ربّانی انی ذلّت فخر عزتهاست و این فقر سلطان غنا ذلک من فضل الله یوتیه من یشاء **هو الله** معلوم است که عنآیات حقّ فوق جمیع نعماست و در و صول عبد باین رتبه عالیه فقدان دون آن از زخرف وزینت دنیا باسی نیست زیرا چشم عاشقان بالطاف الهی روشن است و قلب ایشان ببدایع دگر او ساکن اگر با حقّ انس گیری از ملک فانی درگذری و بدیار راحت مقر یابی و دیگر حزن را نه بینی و عم را احصا ننمائی والروح علیک همیشه احوال خود را ارسال دارید و کلمه نصر را ذکر حبّ نمائید

\*\*\* ص 60 \*\*\*

**هو الحقّ قد کان بکل شیئ مقتدرا** جمال غیب قناع جلال را از طلعت بیمثال برداشت فورا وجهه لله المثل الاعلی از عرش غما ظاهر و هویدا گشت فیا بشری لمن استنار با نوار حضرت قیومیه و استضاء باشراق طلعه قدّوسیه والتکبیر علیکم بااصحاب الله و من معکم فی امر **هو الحی المقتدر القیّوم** ساقی عما باکاوب سنا خمر وفا میدهد تا در طور سینای عشق از ظهور جمال مجذوب شوید و بعد از و صول بلما آفاق آیه مبارکه و لله ملکوت السموات والارض را از زبان قلب بشنوید تا سرمست در محفل محبت و مجلس مودّت وارد گردید و شاکر شوید **هو الحی** روح القدس مترّصد و روح الانس منتظر که نغمه نور کی مذکور شود و نقره ظهور کی مشهود‌اید تا طلعت هاء بی قمیص کشف حجاب نمایند و وجهه باء بی نقاب کشف راز دارد تا عرض عظیم مهتر شود و کرسی قدم ملتذ گردد والسلام **هو الحی** شمع ازلی در زجاجه صمدی مستشرق گشته و سراج انوار حضرت لایزالی در مصباح احمدی و مشکاه محمدی مستبرق شده تا صدور منیره از اشارات مکدّره

\*\*\* ص 61\*\*\*

و علامات محمده صافی شود و بعد برعرش انّا لله و انّا الیه راجعون جالس گردید والسلام هوالحی طلعات عرش قدس و وجهات عماء فردوس و حوریات سرادق عصمت و قاصرات فسطات عفت در بساط عرش حسن بارواح انس درترینات و تغنیاتند تا قلوب میته بحیوه سرمدی و نقره لاهوتی زنده گردد و بلقاء مقصود فایز شود **هو الحی** حمد خدا را که اگر موسی کلیم طلعت هدایت لابدآیه را از نار شجره لا شرقیه و لاغربیه مشاهده فرمود و مهتدی شد چنانچه فرمود او اجد علی النّار هدی این اصحاب از نور سدره ربابیّه و ظهور کینونیه صمدانیّه مستور و مهتدی کشتند فهنیئا الفائزین **هو الحی** ان یام ح م د فاستنشق رایحه الربّانی من هذا القمص السبحانی لتکون من یوسف الوفا فی مصر اللقا من قلم السّنا علی لوح البقا بالروح مکتوبا **هوالحی** بحر قدم در امواج است و نور عظیم در ارتجاج و هیکل مکرّم در ابتهاج فیا طوبی لکم و لمن معکم فیما اعطیکم ربّکم و اکرمکم بارئکم والسلام

\*\*\* ص 62 \*\*\*

**هو الحی** و رقاء ازلی و ورقه صمدی در جلوه و سرور و دریمین طور بآیات النّور مذکورند فیا روحا لمن قرب بها و سمع لحنها و بلغ الی معرفتها **هو الله** حمد خدا را که احبّاء خود را محل ظهورات قضا فرموده و این عبد در این حین که جمیع بلایا از سحاب قضا در جریان است بکل لسان و بجمیع بیان او را شاکر بوده و خواهیم بود زیرا که هرچه منسوب بمحبوبست البته حبیب بجان طالب آن باری این عبد در این ایّام اراده ارضی دیگر نموده و بتفضیل آن مسموع خواهد شد و احبّا خدا باید بقدم این عبد مشی نمایند و من بعد در امرالله راسخ تر و ثابت تر باشند تا بفضل ربّانی در عوالم باقی با این عباد پرواز نمائید و جناب آسیّد مهدی را دراین ارض برای بعضی امور گذاشتیم و مراسلات با وحی فرستیم **هو الله** جمیع احبّا را تکبیر و ذکر و بها میرسانیم پس فایز شدند آنهائیکه در ایّام الهی بشرف قرب و لقا فایز شدند فهنیئا لهم بما فازوا بنعمه التی ماقدرالله لدونهم فیها نصیب و اگر کسی از حقوق الله اراده نماید نزد آسید مهدی بفرستند چون قدری دیون موجود بود باو محول شده باقی هو الباقی ثم اعلموا یا ملاء الاحباب بانّ الشمس اذا غابت لتطیرن طیور

\*\*\* ص 63 \*\*\*

اللّیل فی الظّلمه اذا انتم لاتلتفیوا الهیم و لاتکونّن من المقبلین خلّصوا و جوهکم لله رب العالمین کذلک اخبرناکم بالفضل جودا من لدنّا للعالمین در جمیع الواح قبل ذکر یافت که وقتی‌ آید و هنگامی شود که طیر عراقی آهنگ حجاز نماید پس بشتابید بسوی اوای عاشقان جمال سبحانی و ای الهان و حرم ربّانی حال آنوقت رسید و آن نسیم وزید و آن طیر پرید وفایز نشدند و بمقصود نرسیدید باری آنچه مرقوم شد و چه مذکور آمد اقبال ننمودید و گوش ندادید حال آنوقت گذشت و آن یوم از دست رفت دیگر آن نسیم دراین ارض نوزد و آن گل رخ نگشاید و آن باب مفتوح نشود هرگز شنيديد که بلبل باغ الهی جز بگلزار روحانی راحت جويد و يا مقر گزيند هدهد سبای عشق جز در سينای روح وطن گيرد و يا قلوب عاشقان جز جمال معشوق منظوری طلبد و شما ای عاشقان بخيال خود مشغول شديد و هرگز عزم ديار معشوق ننموديد زهی غفلت که امکان را فرو گرفته و اکوان را احاطه نموده که شمس در و سط زوال منير و درّی و روشن و جميع بطيور ليل همراز و هم آواز گشتيد و اختم القول بما غنت عندليب الفراق فی ارض العراق و ينادی کلّ من سکن فی شطر الآفاق بان طير البقاء قد طارت الی مدينه العماء و حمامه الرّوح قد صعدت من غصن و ارادت غصناً اخری اذا فا بکون يا ملأ

\*\*\* ص 64 \*\*\*

یا ملاء العاشقین و یا ملاء العارفین و کذلک نلقی علیکم آیات الفراق لعل یقومون عن مراقد الغفله و تکون من الذینهم میرزا حسین کانوا لمن المتذّکرین متولی باشی **هو العلی العالی الاعلی** مکتوب آنجناب بر مکمن فنا و اصل و بر مخزن تسلیم و رضا وارد و آنچه مسطور شد منظور گشت و هرچه مذکور آمده صحیح و درست و لیکن محبّان کوی محبوب و محرمان حرمی مقصود از بلا پروا ندارند و از قضا احتراز نجویند از بحر تسلمی مرذوقند و از نهر تسنیم مشروب رضای دوست را بدو جهان ندهند و قضای محبوب را بفضای لامکان تبدیل ننمایند و هر بلیات را چون آب حیات بنوشند و سم کشنده را چون شهد روح بخشنده لاجرعه بیاشامند در صحراهای بی آب مهلک بیاد دوست موّاجند و در بادیه های متلف بجان فشانی چالاک دست از جان برداشته‌اند و عزم جانان نموده‌اند چشم از عالم بربسته‌اند و بجمال دوست گشوده‌اند جز محبوب مقصودی ندارند و جز وصال کمالی نجویند بپر توکل پرواز نمایند و بجناح توسل طیران کنند نزدشان شمشیر خونریز از حریر بهشتی محبوبتر است و تیر تیز از شیر ام مقبولتر زنده دل باید در این ره صدهزار تاکند در هرنفس صد جان نثار دست عاقل را باید بوسید و رقص کنان آهنگ کوی دوست نمود چه نیکوست این ساعت و چه ملیح است این وقت

\*\*\* ص 65 \*\*\*

که روح معنوی سرجان افشانی دارد و هیکل وفا عزم معارج فنا نموده گردن برافراختیم و تیغ بیدریغ یار را بتمام اشتیاق مشتاقیم و سینه را سپر نمودیم و تیرقضا را بجان محتاجیم از نام بیزاریم و از هرچه غیر اوست در کنار فرار اختیار نکنیم و بدفع اغیار نپردازیم بدعا بلا را طالبیم تا در هواهای قدس روح پرواز کنیم و درسآیه های شجر انس آشیان سازیم و بمنتها مقامات حبّ منتهی گردیم و از خمرهای خوش وصال بنوشیم و البته این دولت بیزوال را از دست ندهیم و این نعمت بیمثال را از کف نگذاریم و اگر در تراب مستور شویم از جیب رحمت ربّ الارباب سر برآریم این اصحاب را بلا فنا نکند و این سفر را قدم طی ننماید و این وجه را پرده حجاب نشود بلی این معلوم است که با این همه دشمن داخل و خارج که علم اختلاف برافراخته‌اند و بکمال جد در رفع این فقرا کم بسته‌اند البته بقانون عقل باید احتراز نمود و از این ارض بلکه از روی زمین فرار اختیار کرد و لکن بعنایت الهی و تاییدات غیب نامتناهی چون شمس مشرقیم و چون قمر لایح برمسند سکون ساکنیم و بر بساط صبر جالس ماهی معنوی از خرابی کشتی چه پروا دارد و روح قدسی از تباهی تن ظاهری چه اندیشه نماید بل تن این را زندان است و کشتی آنرا سجن نغمه بلبل را بلبل داند و سخن آشنا را آشنا شناسد باری ایّام قبل را ناظر باشید که بخاتم انبیا و مبدء اصفیا چه نازل شد تا چون

\*\*\* ص 66 \*\*\*

روح خفیف شوی و چون بنفس از قفس برآئی در نهایت احاطه اعداء و شدّت ابتلا طایر قدسی نازل شده و این آیه آورد و ان کبر علیکم اعراضهم فان استطعت فابتغی نفقا فی الارض او سلما فی السماء هزار چشم باید تا خون گرید و صدهزار جان باید تا ناله از دل بر آرد و هم چنین در جای دیگر می فرماید اذیمکر بک الذّین کفروا الیثبتوک او یقتلوک او یخرجوک و یمکرون و یمکرالله ان الله خیر الماکرین در این روآیه مبارکه که از مبدء الوهیّه نازل شد بسیار ملاحظه فرمائید تا براسرار غیبیّه و اقف شوید اگر چشم بصیرت ناس باز بود همین جلوس این عبد در ظاهر همه را کافی بود که با همه اعدا و موارد بلا چون شمع روشنیم و چون شاهد عشق در انجمن ستر و حجاب را سوختیم و لکن چه فائده که جمیع عیون محجوب است و همه گوشها مسدود و در وادی غفلت سیر می نمایند و دربادیه ضلالت مشی می کنند هم بریئون عما اعمل و انا برئ عما یعلمون معلوم آنجناب باشد که یکی از علماء که مشغول بزخرف دنیاست و ازجام رحمت نصیبش نه و از کاس عدل و انصاف بهره ایش نه و در لحظه این بنده را ندیده و درمجمعی مجتمع نشده و بساعتی موانست نجسته قلم ظلم برداشته و بخون مظلومان رقم کشیده و بعضی حرفهای بیمعنی هم بجمعی گفته و در همین روزها هم بشخصی معروف بعضی مقالات از ظنونات بیان نموده

\*\*\* ص 67 \*\*\*

و آن شخص این دو روزه بطهران رفته با دفتری حکایت و کتابی روایت آنچه در دل دارد از مکر و رموز پیش حقّ پیدا و رسوا همچه روز همه این مطالب معلوم و واضح است و بنای آنها هم مکشوف و محقق از این بنده کتمان کنند از حضور من لایعزب عن علمه من شیئ چگونه مستور ماند و ندانستم که آخر بکدام شرع متمسکند و بچه حجت مستدل این بنده که مدّتی است بالمرّه عزلت جسته ام و خلوت گزیده ام دراز آاشنا و بیگانه بسته ام و تنها نشسته ام این حسد از چه احداث شد و این ببغضا از کجا هویدا گشت و معلوم نیست که باخر خیر برند و کام دل حاصل نمایند اگرچه ایشان بهوا سالکند این فقیر بخیط تقی متمسّک و انشاء الله بنور هدی مهتدی کدورتی از ایشان ندارم و عل در دل نگرفته ام بخدا گذاشتم و بعروه عدل تشبث جستم بعد از حصول مقاصد ایشان شاید از حمیم حجیم مشروب شوند و از نار غضب الهی مرزوق زیرا که حاکم مقتدر و در میان است و از ظلم البته نمیگذرد آخر باید یک مجلس ملاقات نماید و برامور مطلع شود تا برایشان مبرهن ؟؟ گردد آنوقت حکم جاری کند قضی و امضی دست ظنون ایشان کوتاهست و شجر عنایت الهی بغایت بلند تا زمان ما نرسد هیچ نفسی را بر ما قدرتی نیست و چون وقت آمد بجان مشتاق و طالب نه تقدیم یابد و نه تاخیر انالله و اناالیه راجعون و ان ینصرها الله فلاغالب

\*\*\* ص 68 \*\*\*

فلا غالب لکم و ان یخذلکم من ذالذی ینصرکم بعده الی آخر والسلام علی من اتبع صوره توقیع مبارک ایشان الهدی حمدی خدا را که صحرای با فضای فصاحت را طی فرموده‌اند و ارتقای سموات بلاغت جسته‌اند و در صبح ابقا از صهبای بیان نوشیده‌اند و بمراتب بلند تبیان که آخر مقام لسانست فایز گشته‌اند و لئالی کلام را از صدف امکان بتمام ظاهر فرموده‌اند گویا بر جوامع کلم و کلمه تامه کما هی آگاهی حاصل کرده‌اند فهنیئا لک ثم هنیئالک ثم هنیئالک ملی از تقدیر و تدبیر زبانی ظهورات فعل در عالم وجود بظهور و لکن تدبیر و تقدیر علت نمیشود تا بحثی وارد یا نقصی راه یابد اگر باین لطیفه اگاه شوید بجمیع مقامات عالم قدر که عالم جبر و اختیار است حرفی از اوست اطلاع خواهید یافت قواعد و رسوم از شئونات عالم خلق است و عالم امر از جمیع این حدود منزه و مبرا پس باید قدم برداشت و بملک قدم گذاشت تا عالم هستی در سماء نیستی برافرازیم و معنی کلّشئ هالک الا وجهه را ادراک نمائیم و از وطن ترابی بگذریم و بوطن اصلی الهی انالله و اناالیه راجعون حاکی از اوست راجع گردیم ای حبیب من سالکان را بعد از ارتقای سموات معانی سه مقام حاصل یعنی شمس مجلی باین سه رتبه در مزایای موجودات

\*\*\* ص 69 \*\*\*

اشراق متجلی میفرماید اگرچه بعضی مراتب تعتیاترا میدانند و حضرات خمس نام نهاده‌اند اگر تفصیل دهم کتابی کفایت نکند و از عهده بر نیاید چنانچه عارف صمدی و و اقف اسرار الهی امام ربّانی رشحی از این مراتب در تحدید عالم قلب ذکر فرموده‌اند و البته بنظر شریف عالی رسیده که رتبه آخر این سه مقام سفر من الله الی الله است در این مقام و رتبه وجود فانی و بحقّ باقی است کلّ من الله بوده و الی الله خواهد بود و قل کلّ من عندالله بر این مطلب شاهد کافی و دلیل و افی چنانچه عارف رومی میگوید هست از روی بقای ذات او نیست گشته وصفا و در وصف هو این مقام البته قاعده ندارد و رسوم نجوید یعنی جمیع فعل او عدل ؟؟ است اگرچه بظاهر بنظر ظلم‌اید و علم بحجت است اگرچه در صورت بجهل جلوه نماید این مقام احتیاج ببیان ندارد ظاهر و هویداست انشاءالله از خمر بیمثال حضرت لایزال مشروب شویم و باشراقات لقا فایز شویم تا همه معانی را بی حجاب و نقاب ادراک نمائیم والسلام سالکان طریق معبود و و اصلان سبیل مقصود مقدس از حدوداتند و منزه از تعارفات بر رفرف توحید ساکنند و بر مکمن تفرید مستریح و سدره المنتهای عالم عشق را در ابتدا سیر کرده‌اند و غآیه القوای معارفرا

\*\*\* ص 70 \*\*\*

از شجره طوبی ادراک نموده‌اند و فواکه ظیبه بقا را از مشرق جان یافته‌اند و بجانان در عرش لامکان خلوت گزیده‌اند و لقد خلوت مع الحبیب و بیننا سرادق من اذاسری این اصحابرا ارواح متحد است و انفاس مختلف چنانچه عارف رومی میگوید جان گرگان و سگان ازهم جداست متحد جانهای شیران خداست زیرا که از یک کاس مشروبند و از یک جام مرزوقند و بر یک بساط جالسند و در یک مقام ساکن بجناح عز توحید پرواز نمایند و در سماء قدس تجرید سیر میفرمایند در اظهار مراتب حبّ بقاصد و پیام محتاج نیستند و در ابراز مقاصد بخامه و مداد امداد نجویند نفحات قدس را از شمال روح استشمام نمایند و روحات انس را از انفاس طیب قلب استنشاق فرمایند تمسک بحبل محکم الله نور السموات والارض جسته‌اند و تشبث بذیل استثنای لایسعنی ارضی و لا سمائی نموده‌اند بعدشان عین قرب است فراقشان عین وصال و لکن چون ظهور معنی بعالم لفظ متعلق است و بروز ارواح بظهور جسد مشروط و منوط زیرا که هر باطنی را ظاهری ضرور و در کار است و هر اولی والاخری در خور تا هیکل علقه بعد از رجوع بمعارج فنا نجلعت بقای

\*\*\* ص 71 \*\*\*

فتبارک الله احسن الخالقین مفتخر شود و جوهرید بعد از رجوع از عالم هویه بقمیص ختم و لکنه رسول الله و خاتم النبیین جلوه نماید تا کلمه جامعه بانه هوالاول والاخر و الظاهر والاباطن در عرصه وجود بظهور‌اید لهذا محبتهای باطنی که عمرها و قرنها در صدر مستور بود باین کلمات بدیهی و تعارفات رسمی کشف و هویدا نمودیم تا که همسآیه نداند که تو در خانه مائی انشاء بعنایت ربّانی حرم جمال را طایف شویم و کعبه ذاترا زائر تا در عرش بقا بشرف لقا فایز شویم هو امّه والسلام کاسنی اگر در ظاهر تلخست در باطن شیرین این وصف کاسنی ظاهر است که در ریاض ارضیّه ظاهر است و لکن تو کاسنی رضوان ؟؟ و ورقه سدره تقدیس که بهر مذاقی طعمی از تو ظاهر شکر مصر الهی هستی و لکن در مذاق عاشقان و حنظلی در کام مشرکان از برای اهل توحید ثمر تجریدی و از برای اهل تحدید اثر یوم شدید نعمت مجرمانی و نعمت مقرّبان سلسبیل رحمتی از برای قلوب طالبان و کاس قهری مخصوص افئده معرضان عفی الله عمّا سلف من احبائه انّه بکل هوالله شیئ علیم ای بنده خدا نظر حقّ با تو بود چه که تا او ناظر نباشد احدی ناظر

\*\*\* ص 72 \*\*\*

باو نخواهد بود نظر او سبقت داشته برعالمیان چنانچه رحمتش داشته و خواهد داشت لازال ذکر او عباد خود را مقدّم بوده از ذکر عباد او را و لکن ذکرش را هر گوشی استماع ننماید و هر قلبی ادراک نکند از خدا بخواه که از ذکرش ممنوع نشوی و از نفحات ایّامش محروم نمانی هوالله حمد خدا را که برفلک تقدیس وارد شدی و از سلسبیل قدس معنوی آشامیدی و لکن اریاح اختلاف وزیده نفحات رحمن از جهتی در هبوب و رایحه شیطان از جهه اخری در مرور محبوبم از قبل خبر فرموده که جمیع از شطر رحمن معرض شوند و در بحر نفی مستغرق باری الیوم بحر در طلاطم و امواج دیگر تا چه نفسی باعانت فلک کبریا بی خطر از بحر بگذرد هوالله هر قلبی قابل ودیعه حبّ الهیّه نبوده و نخواهد بود چنانچه هر ارضی لایق انبات ریاحین بدیعه نبوده و نیست مگر قلب انسان که لازال حامل امامت رحمن و منبت سنبلات حکمت و تبیان بوده فتبارک الرحمن ذوالفضل والاحسان و لکن هرکه بصورت بشر لایق منظر اکبر به و از انسان بین یدی الله محسوب نخواهد بود چه که هرنفسی از خلع عرفان عاری ماند از بهایم عندالله مذکور هو الله محبوب می فرماید که الیوم احدی بعرفان الله فائز نمی شود مگر بانقطاع از آنچه در انسانها و زمینهاست پس نیکوست حال نفسیکه باین شرافت

\*\*\* ص 73 \*\*\*

کبری فایز گردد هولله و ثابت ماند در احیان محبوب اریاح امتحان و امتنان باید عاشقان جمال رحمن و در کمال اطمینان بر بساط ایقان مستقر باشند والا در ایّام عزّت کو ؟؟ قدرت در مرور است کلّ مدّعی حبّ جمال ذوالجلال بوده و خواهند بود لکن او دعوی معلّق است بامتحان دیگر چه که معلوم نیست سبب آن اسباب ظاهریّه بوده یا نفس رحمانی هوالله والروح علیک حمد خدا را که صنم و هم را بقدرت خلیل شکستی و حجاب مانعه را دریدی اینست آن فضلی که معادله نمینماید بان آنچه مستور و مشهود است هو الله طوبی از برای نفوسیکه از رحیق بقا نوشیده‌اند و از کوثر لقا مرزوق شده قسم بافتاب فجر معانی که معادله نمی نماید بنفسی از آن نفوس آنچه مستور و مشهود است هوالله ابواب رضوان معانی مفتوح و نسایم قمیص رحمن در هبوب و مرور ای احبّای الهی خود را از این رایحه روحانی محروم می نماید که شاید از نفحاتش زنده هوالله و باقی مانید ورقای بقا برسدره منتهای در هر صبح و شام باین کلمه اجلی مغرّد است ای مجذوبان در هوای رحمت رحمن طیران نمائید و سرادق انقطاع بر شاطی بحر اعظم مرتفع کنید که برشحی از بحر عنایتش مرده گان بزندگانی باقی

\*\*\* ص 74 \*\*\*

دائمی فائز شوند والروح علیک هوالله کلمه الهی محیی ابد آن است و مثبت روان پس بشنوید کلمه بدیعه محکمه اش را تا از اهل مداین بقا عنداللّه مذکور گردید هوالله ای سمع اکوان بشنوند ای ربّ رحمن را که از شطر احزان مرتفع است که شاید بشنیدن تو اذان اهل ارض توجه نمایند و باصغای کلمة الله فائز گردند هوالله طوبی از برای نفوسیکه در سبیل دوست از کاس بلا بیاشامند و از جام قضا بنوشند لازال اهل حقّ از باطل در حین ؟؟ از هم منفصل و ممتاز شده‌اند خوشا حال تو که بآنچه محبوب مبتلا گشته مبتلا شده و از کاسیکه بنفس خود آشامیده چشیده دل تنگ مباش که دنیا و آنچه در اوست فانی خواهد شد و آنچه در نزد پروردگار تو مخصوص تو مقدّر شده باقی و دائم بوده و خواهد بود ذلّت در سبیل دوست محبوبست عنقریب حزنت بفرح تبدیل شود از زاویه ظلمانی بعرصه نورانی وارد شوی قل ای ربّ انت الذی فی قبضه قدرتک جبروت الممکنات و فی یمین ارادتک ملکوت الکائنات اشهد بلسانی و قلبی و فؤادی بانّک لو ترید ان تسخیر الممکنات باشاره من اصبعک لتکون قادرا باقتدار سلطنتک و مقتدرا بسلطان قیومیتک اذا یا الهی اسئلک باسمک الّذی منه جرت سفینه امرک

\*\*\* ص 75 \*\*\*

علی بحر مشیّتک ان تخلصنی عمّا کنت فیه و تطهر قلبی بعرفانک و تجعلنی ثابتا لامرک و حبک فانک انت المقتّدر علی ما تشاء و انّک انت الغفور الرّحیم هوالله حجبات اوهام را ؟؟ ؟؟ صدا و آن را اهل مرادقات قدس ربّانی بشنوند و جمیع فتبارک الله اقد را ؟؟ گویند هوالله اگر در حبّ الله ثابت مانی ینابیع حکمت ربّانی از قلب و لسانت جاری شود و بمعانی کلمات لحی آگاه شوی چه که حبش مطهّر قلوب طاهره و افئده صافیه بوده و خواهد بود تجلیاتش خلف خجبات قلب مستور محجوب مانده حجاب را پاره کن تا انوار تجلیش بر طور صدر پرتو افکند هوالله حمد خدا راکه از کوثر حبّش آشامیدی و از نسیم عنایتش از حجبات غفلت سربرداشتی پس جهد نما که این لطیفه رحمانی را مظاهر شیطانی سرقت ننمایند چه که هرچه لؤلؤ گران بها را دزدان در صددند و کاروان یمن رحمن را قاطعان سبل درکمین از خدا بخواه که امانت حبّش در خزینه قلب ازدست سارقان ایّام محفوظ ماند هوالله در این ظهور اظهر ابدع امنع جمیع عبادالله را از قتل و فساد و ظلم و عناد منع نمودیم و جمیع بحکمت و بیان مامور شده‌اند مع ذلک بعضی از حدود الهی تجاوز نمود حصن اوامر و نواهی رابطین مشتهیات نفسانی بیالودند و فعل یک جاهل سبب شد که جمیع فساد را عاملین آن باین مظلوم راجع نموده‌اند و بعد نفوس مطمئنه را اضطراب بشأنی احاطه نموده

\*\*\* ص 76 \*\*\*

که بالمره از نفحات ربّ الارباب محروم مانده‌اند دیگر مگر نسایم احری از شطر رحمن بوزد و مرده گانرا حیات جدید عنایت فرماید باری تجاوز از حدود ربّانی سبب خسران دنیا و اخری بوده و خواهد بود هوالله مریبین و متوهمین را از کاس یقین ربّ العالمین نصیبی نبوده و نخواهد بود پس خوشا حال آن نفوسیکه بایقان تمام در سلسبیل رحمن سالک شوند و از کلّ من فی الامکان چشم بردارند نظر برای منظر اکبر خلق شده و قلب از برای کوثر عرفان نفس رحمن پس سعی باید تا قلب بعرفان نفس فائز شود و نظر بمنظرش ناظر هوالله ذکر ایّام سداد که در لوح سداد شده حقّ جمیع را بفتنه عظیمه در الواح بدیعه منیعه اخبار فرموده که شاید ناس در حین و روان مضطرب نشوند و از سبیل رحمن ممنوع نگردند مع ذلک بعضی از ناس از هبوب اریاح افتتانیّه باصل هاویه راجع شده‌اند از شطر احدیّه معرض مگر آن نفوسیکه به نظر رحمن ناظرند و از کوثر اطمینان شارب والروح علیک هوالله ای بنده خدا این بنده خدا می گوید که چندین سنه می گذرد که در هر صبح و شام آن ببلایای لایجعلی مبتلا بوده­ام تا آنکه از قضای ربّانی بمقرّی نسا کنم که ایادی احبّا از و صول بذیلم ممنوع شده و از جلّ قاصدین از ورود بمقرم مقطوع مانده قسم بافتاب جهانتاب که الیوم از ظلم منتسبین در خلف سحاب محجوب مانده که لازال اراده چنین بود که جان در ره

\*\*\* ص 77 \*\*\*

دوست انفاق شود و از ثری برفیق اعلی شتابد و لکن هنوز بان فائز نشدم چه که اکثری اهل بنیان را لایق آنکه بتجلی عاکف شوند نه بحقّ ساجد چنانچه حال اکثری از اهل ارض عبده اصنام‌اند چنانچه در بعضی از کتب مسطور است که نصف اهل ارض عاکف اصنام­اند و نصف دیگر از ملل مختلفه انشالله از ماسواء منقطع شده بخلعت انالله فائز و مفتخر شوی هوالله لازال لحاظ الله بعبادش مشغول متوّجه و اگر اقل من آن نظر عنایت از ارض و من علیها بردارد البته کلّ بعدم راجع شوند و لکن الیوم محبوب آنکه احبّای الهی باخلاق روحانی در مابین عباد ظاهر شوند از هر نفسی روایح ریحان اهل اکوان استشمام نمایند مدعیان محبت را برهان لازم هرچه بلسان‌اید مقبول ساحت رحمن نیفتد الیوم فعل مقدّم بر قول است پس جهد نمائید تا از کلّ جوارح اعمال حسنه بظهور‌ آید اگر نفسی دعوی نماید که از اهل رضوان ربّانی است آنقول بمجرد ادعا ثابت نشود بلکه صاحبان شامّه استشمام نمایند اگر استنشاق ریاحین نمودند مقبول خواهد شد والا مردود ای برادر من صریر قلم اعلی از طنین ذباب سنی طاهر و ممتاز هوالله ای دوستان در این ربیع رحمان که سدره اراده الهیّه باثمار معارف بدیعه مزیّن شده سعی نمائید که فواکه جنیّه را بدست خود چیده و تناول نمائید چه که در غیر فصل بدست نیاید و اگر هم یافت شود

\*\*\* ص 78 \*\*\*

البته بطراوت اول نخواهد بود هوالله ای طایران هوای رحمن بکلمات مسطوره از جمال احدیّه محجوب بمانید چه که از معارف الهیّه و حکم بالغه ربانیّه که الیوم ناس بآن مفتخرند جمیع از نقطه ظاهر و باو راجع و آن نقطه از اثر کلک رحمن بوجود آمده لذا لایق نه که ناس بآنچه ربّانی ببحر معانی فائز شوید بنام خداوند یکتا انشاء الله لازال بذکرالله مشغول باشید و از دونش فارغ وحی جلّ کبریائه هرگز عباد خود را از ذکور و اناث فراموش ننموده و نخواهد فرمود و ذکر و رحمت و عنایت و مرحمتش لازال سبقت داشته و خواهد داشت اوست ذاکر و مذکور ذاکر است چه که قبل از ظهور عباد در عالم ملکیه جمیع را ذکر فرموده و ذکر او عباد را علت ذکر عباد است او را و مذکور است چه که کلّ ؟؟ بذکر و ثنای او ناطق چنانچه جمیع حقّ را میطلبند اگر چه از او محتجبند هروصف و ثنایی که از لسان هر و اصف ظاهر میشود بمبدء خود راجع است اگر چه آن متنی و و اصف موصوف را نشناسد خوشا بحال نفسی که بشناسد و ذاکر شود والروح علیک هوالهل ای امةالله ذکرت بین یدی مذکور انشاءالله از رحیق اطهر در کلّ حین از کارس کلمات ربّ العالمین بنوشی اگر چه فتنه ایّام شدیده اکثری از بریّه را مخمود نموده و لکن آنآنکه تبارالله مشتعل شده‌اند و بحبش فائز گشته‌اند از

\*\*\* ص 79 \*\*\*

فتنه ایّام محجوب نگردید بلکه هر چه فتنه شدیدتر شود نار حبشأن بیشتر بفوران ابد ایشانند نفوسیکه اهل ملا اعلی بوجودشان فخر می نمایند و بلغائشان مشتاقند پس تو جهد نما که یوسف حبّ الهی را ذیاب افتنان نرباید والروح علیک هوالله نامه ات بین یدی حاضر و لکن قلم امر دراین ایّام در جواب متحیر است چه که معلوم نیست روایج افتتان که از یمین اراده رحمان وزیده کدام نفس را باعلی علیین مقر داده و که را باسفل سافلین راجع نموده اگرچه احوال کلّ عندالله مشهود و مذکور است و لکن چون خود را ستّار نامیده‌اند لذا ستر فرموده و می فرماید باری در این ایّام از نفحه قدس احدیّه تازه و زنده بودی انشاءالله بعنایت الهیّه این نعمت ربانیّه که در نفس خود همیشه باقی بوده از دست ندهی و لازال بشطر قدس ناظر باشی بشأنیکه از اریاح مکدّره فانیه از جمال احدیّه غفلت ننمایی و محروم نگردی والروح علیک هوالله ان یا بقیه ال الملیح نامه ات رسید و ناله ات مسموع آمد حمد خدا را که بطراز حبش حبّ الهی مزین شدی و بنعمت دائمی باقی مرزوق گشتی قلبت مخزن حبّ محبوب شده و صدرت مظهر انوار مقصود و لکن از خدا بطلب که لئالی حبیه از دست سارقان و مظاهر شیطان محفوظ ماند چه که به کلّ حیل ظاهر شده‌اند خائن بلباس امین مشهود وفاسق بلباس زهد ظاهر انشاءالله باید بعنایت الهی بر صراط امر مستقیم باشی و باعمال حسنه ممدوحه عامل والروح علیک باسم پروردگار عالمیان

\*\*\* ص 80 \*\*\*

نامه آن امة الله رسید در حینیکه از احزان وارده نفحات الهیّه مقطوع و قلم از حرکت ممنوع مع ذلک حبّ الله بان امة الله جواب مرقوم می گردد علی ما اراد به ربّی اگر چه معلوم نیست که اریاح افتتان که را برضوان انداخته و که را بنیران مقر داده چه که مشاهده میشود که اکثری از قاصدان حین رحمن از نفخات شیطان منقلب گشته‌اند و از فیض سحاب سبحان محروم مانده‌اند و لکن از خدا می طلبم که آن ورقه و سایر اماءالله را از شر شیطان و جنود او حفظ نماید والروح علیکم بنام خداوند یکتا ای کنیز حقّ ذیل مطهّر بغبارا افتراء مفترین آلوده شده و معراج آفاق از هبوب اریاح نفاق از نور و ضیاء ممنوع گشته رهی حسرت برای نفوسیکه عاکف اصنامند و عابد اوهام اگرچه تو زنی و لکن مردانه برخیز و صنم و هم را بقوه خلیل بشکن و حجاب مانعه را بقدرت جلیل شق نما و کوثر معانی را از ید غلام الهی برگیر و بنوش و از جمیع عالم چشم بپوش چه که چشم برای مشاهده جمال محبوب خلق شده و قلب برای معرفتش موجود گشته و اگر باین شرافت کبری فائز نشوند بی ثمرند و چون مشکاه بی سراج لایسمن و لا یغنی خواهند بود هوالله نقطه بدئیه بعد از سیر در عوالم ملکیه بطراز حتمیه ظاهر شد و از ترکیب آن اشکال مختلفه ظاهر و بشکل اعظم منتهی و از اشکال متغایره که از ازدواج نقطه فردیه احداث شده آنچه متعلق بکنز بود در بیوت خود ساکن پس جهد نما تاکنوز مستون از انظر بریه را باراده الهی بیرون آوری اینست وصیت این عبد ؟؟ آن عبد را والروح علیک هوالله ای امة الله ذکرت در این ملجن مذکور شد لذا بذکر قلم امر فائز شدی وصیت علام الهی را بشنو قلب را از ما سوی الله فارغ نما تا بتجلیات انوار محبوب منیر شود بر کلام لازم است که باخلاق پسندیده و اعمال حسنه و افعال طیبه ظاهر

\*\*\* ص 81 \*\*\*

شوند و آن نفوسیکه خود را برحمن نسبت دهند و باعمال شیطان عاملند عندالله حقّ از چنین نفوس منیره و مقدس بوده و خواهد بود انشاءالله لازال در ظل عصمت الهی محفوظ باشند و در سآیه رحمت منبسطه اش مستریح والروح ملیک **هوالله** ای صغرا بشنو صریر قلم اعلی را از ما سوی الله بگذر بیادش خرم باش و بذکرش مسرور قسم بجمال قدم که اگر ناس در جمیع سموات و ارض سیر نمایند و تفحص کنند ابداً فرح و سرور نخواهند یافت الا در حذبش پس جهد نما که باکلیّک حذبش مابین آماءالله مزین گردی والروح علیک ای محمد عاشق جمال دوست قرار نجوید و در ذکرش اصطبار ننماید چون سمندرنار شعله در یار افکند بشأنیکه جمیع حجبات و سبحاترا از جمیع ذوات محترق و معدوم سازد ای محمد چنان از خلف ستر و سکون بیرون خرام که جمیع جهانیان از حرکتت متهر شده بهیجان آیند بقسمیکه جمیع حوریات مستوره در قمایص سندسیه و جوهریات افئده محجبه از غرف ستر و سکون بیحجاب و نقاب بذکر رب الارباب ناطق شوند ای محمد قسم باسم اعظم که قدرتی ظاهر شده که اگر ایادی رجای جمیع ممکنات بیمین اعطایش بلند شود جمیع با کف مشرق بیضا از هینای فضل و عنایت کبریا راجع شوند پس کف منیره را از جیب امریه باذن خالق بریه بیرون ار گمراهان وادی نفس و هوی را برضوان قدس ایمنی و فردوس عز اعلی هدایت نما و از فقدان ثامتین و اعراض مغرضین محزون مباش چه که بدعا خلقی مبعوث شوند که قدم انقطاع بر کلّ من فی الارضین و السموات گذارند و استین تقدیس بر کلّ ماخلق و یخلق من الماء و الطین برافشانند و بی سر و پا بقدم دوست بشتابند در سینه ستین ملاحظه نما که چارقد راز ؟؟ اشارات که در ظهور قائم از رؤسای قوم در دست بود محتجب بودند و چون

\*\*\* ص 82 \*\*\*

ظهور نیّر اقدس امنع ارفع ابهی از افق عز اعلی مشرق و ظاهر گشت خلقی مبعوث شدند که جمیع آن اشارات مشهوده را از صدورمحو نمودند و قدم بر صراط عز مستقیم بسلطان و قار و تسلیم و تسکین گذارند و هیچ حجابی محجوب نشدند و بهیچ نهی منهی و ممنوع نگشتند کذلک یخلق الخلق بسلطان امره و لکن الناس من هم لایعرفون بلکه بشأنی از کلّشئ منقطع شدند که ذکر خاتم که نص کتاب بود بتصریح اقم من غیر تلویح بان هم ممنوع نشده بساحت مرفوع و مقام محمود بین یدی سلطان مقصود وارد شدند و حال شهادت میدهند که فی سرا وجهرا که نبی از اول الاول بوده و الی الاخر الاخر خواهد امد حال مشاهده فرما که چه قدرتی ظاهر شد و بصر را از جمیع این کلمات برداشت و بمنظر اکبر دلالت فرمود باری بکل حسد مغل چشمه خورشید و اشعه شمس تقرید و تجرید آلوده نشود و از فیض خود ممنوع نگردد و هیچ ؟؟ از ساذج قدم محروم نشوند قل یا ملاء البیان بعد اشراق فی و سط الزوال لن بینفع شیئ شیئا و لویکون اعظم فی الانظار و اثقل عما خلق بالاجهاد **ای جواد** سلطان ایجاد میفرماید سیف لسان را از غلاف بیان بقوه رحمن برآور و بقسمی تبلیغ این امر نما که جمیع آفرینش را مجال اعراض نماند چه که این احبابرا در حین تکلم روح القدس تایید فرمایید ای جواد صبح منیر از نفس رحمانی نفس کشید و الصبح انا قفس مره آخر ظاهر گشته انشاءالله جهد بلیغ مبذول فرمائید که مبادا ظلمت انفس ظلمانی و هیاکل شیطان بحجبات انفس مشرکه اين صبح نورانی را از أعين ناس مستور دارند ای جواد ذيابی چند در اثواب اغنام ظاهر شده‌اند بايد در کلّ وقت پناه بخدا برد که از خدع و مکر اين خادعين که برّب عالمين مکر نموده‌اند محفوظ مانيم ای جواد الیوم \*\*\* ص 83 \*\*\*

اگر کلّ من فی الّسموات دعوی ربوبيّت نمايند و بآيات اوّلين و آخرين تغنّی نمايند من دون ذکر اسم ربّک الأعلی فی هيکل الأخری علی اسمه الأبهی مردود بوده و خواهد بود چه خلق کلمات بمثل خلق أنفس شده و خواهد شد و هم چنآنکه از خلق أنفس مقصود عرفان نفس الله بوده از خلق کلمات هم از هر لسان که جاری شود مقصود ذکر حقّ خواهد بود اگر اين رتبه از نغمات مفقود شود مثل کلمات اهل سوق خواهد بود بل عندالله ثانی ارجح و اگر چه آن نغمات باحسن الحان ظاهر شود نظر بمشکاه فرمائيد که اگر از زجاج لطيف و بلور منيع مصنوع شود مقصود استوای سراج است بر او و اگر باينمقام فائز نشود آلتی خواهد بود معوّق و معطّل لا يسمن و لا يغنی پس مقصود از مشکاه کلمات اشتغال سراج ذکر جمال ذوالجلال بوده و من دون آن و ساوس شيطانيست اگر چه دفتر آن کلمات بقطر ملکوت اسمآء و صفات مشاهده شود ميفرمايد ای جواد مقصود از اشجار هياکل انسانی اثمار معرفتم بوده و اگر شجری باين فضل مرتفع نشود حکم شجره يابسه بستانيّه دارد که لايق قطع و احتراق بوده و خواهد بود اي کاش که برای ترتيب خوان محبوب مشتعل ميشد و شايد که به محّل ظبخ مشرکين برده شود بما اکتسبت ايداه من قبل فنعوذ بالله من ذلک ای جواد محبوب ميفرمايد که ظهورم بين احبّا و قيامم ما بين أعداء در ايّاميکه کلّ رجلّ متزلزل بوده و جميع أيادی از سطوه أيّام مرتعش حجّتی بوده واضح و اعظم از حجج أوّلين و آخرين لو يکونن النّاس لمن المنصفين دليلی بر نفسم جز ذاتم نبوده و نخواهد و مقصود از آيات إثبات امر ما بين ناس که محتجب بوده‌اند والا شاربين خمر اصفا من کأس بها حقّ را بحقّ

\*\*\* ص 84 \*\*\*

شناسند و بدون آن ناظر نه ای جواد تالله ظهوری بين هؤلاء أعظم عن خلق السّموات والارض و عن کلّ ما کان و ما يکون و لکن العباد فی سکر أنفسهم ميّتون در اين أيّام أطفال حرم بآياتی تکلّم مينمايند که أفئده مقرّبين مجذوب و متحيّر مانده‌اند و ليس ذلک علی بعزيز آن یا مسافر بمال فانی قناعت مکن و حجاب عاریتی مسرور مباش جهد کن تا بملکوت باقی درائی و بجانان قدس صمدانی فائز گردی قسم بخدا که الیوم حر رضایم مردود است و جز لطائف امر مر همه محدود و معدوم پناه بخدا برده در هر شان مراقب امرالله شده که بلکه هیاکل علین من اثبات بستجین نفی و اعراض راجع نشوند و نفوس معدودی از آب و گل نفس و هوی خارج شده بمواقع قدس دل که مقرّ ظهور سلطان بیمثال و محل بروز ملیک لایزال است در ایند و هذالهوالخلق و ما بعدالخلق الاالضلال المبین فوالذی نفس حسین بیده مقصود جز ابلاغ امرالله نبوده و نیست و آیا شما ندیده‌اید که جان این عبد در معرض تلف بوده و خواهد بود و انی او را حفظ ننموده ام و هرگز با اعداء در امرالله مداهنه نشده دنیا فانیست او را بقائی نه مثل او مثل ظل امنست آیا هیچ ظلم را پایدار دیده‌اید نه و الله المهیمن العزیز القدیر پس عنقریب کلّ بتراب راجع خواهیم شد پس باید تونمات ذبابرا ا نغمات رب الارباب فرق گذاریم و بهر نعیقی دل نبندیم و از تقلید و و هم بالمره خارج شویم چه که مقصود از ظهور بیان این بوده و خواهد بود والا ما الفرق بینکم و بین امم القبل فتبینوا یا ملاءالمومنین ها نزل عن بیمین العرش جناب جیم و صاد بنفحات عزم رحمت ربّانی مسرور بوده بدانند که لم یزل عنآیات مخصوصه از ساحت عرش احدیه بر آن رسولان وادی عز صمدیه بوده و

\*\*\* ص 85 \*\*\*

خواهد بود و لکن ای دوستان خدا الیوم سکون و استقرار ممنوع و وله و لج و اضطراب در سبیل مختار محبوب چه که اگر بصر لطیف ملاحظه شود تالله الحقّ آن فردوس الاعظم بتحرک فی نفسها ثم ما قدر فیها شوقا للقاء ربکم العلی الاعلی الذی ظهر مره اخری بقمیصه الاولی اذا فرّوا عن محضره هیاکل الحمراء من هولاء الاشقیاء بین الارض و السما دانسته که فردوس اعظم و آنچه در او خلق شده از جواهر افئده حوریات و ساذج ارواح قاصرات و هم چنین از لطایف صنایع قدس الهیه و جواهر عز خلق ربانیه جمیع الیوم در حرکتند و از شوق جمال مختار بیقرار پس زینهار که در حبّم مخمود نشوید و در بدایع ذکر مرحمت اختیار ننمائید و در کلّ حین اذکار بدیعم را بر مستقرین وصاید ذکرم القاء دارید که جمیع بفضل الله و منه ثم عزالله و رحمته چون نار بحرکت آیند و مشتعل گردند تا از حرارت این افئل و هیاکل مقدسه اهل عالم بنار سدره عز حبیه محترق و مصطلی گردند تا آثار نارالله برکل ما سوا ظاهر و هویدا گردد الیوم کاس و ما فیها و الذی اخذها کلّ در حکم واحد ملحوظ و بین یدی العرش مشهود و لیکن سیف فضلیه که بقمیص کلمة الله ظاهر شده در کلّشئ بماموریت خود مشغول و عنقریب است که افئده های قدسیه از مکامن مخموده چون ظهورات نار سدره الله فوران زنند و در عالم ظهور مشهود گردند فطوبی لهم و بما فاز و امن لدن بارئهم و قدر لهم من رحمة الله العزیز المنیر زبان را از بیان و تبیان ممنوع ندارید و در کلّ حین بتبلیغ امرجان و دل مبذول دارید والسلام علی من بلغ امر مولاه و ما منعه شماته الاعدا و لا غفلتهم و لاضرّهم و دیگر آنکه در جمیع اوقات مراقب امرالله بوده و در هیچ حال حکمت را از دست مدهید که مباد ضری واقع شود و تکبیر مقدس از حجبات تحدید

\*\*\* ص 86 \*\*\*

تحدید عبادالله و احبای و او چه از اناث و چه از ذکور من لسان الله القا نمائید فطوبی للمقبیلن **ایدوست** من حزن بقسمی این عبد مظلوم را احاطه نموده که ذکر ان قلب را میگدازد دنیا محل افتتان و امتحان بوده و خواهد بود از کاسش جز زهر قاتل احدی ننوشیده و از جامش جز سم مهلک نفسی بخشیده لازال بلایای آن نصیب مریدان حقّ بوده و خواهد بود و رزایای او قسمت قاصدان او خواهد بود زینهار بحزنش محزون نشوی و از ذکر رحمن در این ایّام تغافل ننمائی در جمیع امور بحقّ توکل نما و از دونش دل بگسل و در این ایّام شداد که سکر جمیع ایجاد را احاطه نموده از ملکوت سداد حبش غفلت مکن و چون شمس باشراقات حبّ سلطان اسما وصفات مشرق باش تا انوار جمال مختار از تو در بین عباد ظاهر شود و کم همت در استقامت بر امر محکم بندد از کلّ ماسوی آزاد وفارغ باش دنیا را وفا نیست و عنقریب آنچه بر ارض مشهود در قعر آن مستور آیند والروح علیک و منع آن دوست از قرب لقا سبب هبوب اریاح اختلاف بوده و بعد از تفضیل کبری و سکون آن انشاءالله بمقتضانی وقت اظهار می شود **هو** چون جمیع ممکنات را بحروف حی زنده نموده ایم و از جمله حروف توئی لذا تو الیق و اولی بوده و خواهی بود از برای تبلیغ امر ربک المختار باری بکمال جد و اجتهاد چشم از ملکوت سموات و ارض و ما خلق بینهما من الاضداد پوشیده تا بعنایت خاص مفتخر شده قدم سبقت در میدان تبیلغ امر حضرت منان گذاری ای حرف حیّ سعی بلیغ باید تا از حیوه تو جمیع ممکنات بخلع حیات بدیع جدید مفتخر شوند و از ماء حیوان عرفان زنده گردند در هر اسمی را سمی باید و هر حرفی را معنی شاید که مبادا از حروف بیمعنی

\*\*\* ص 87 \*\*\*

و اسامی بی مسمی محسوب گردی چه که الیوم از اینگونه اسماء لایعدولا یحصی مشهود است پس ای حرف حی از صراط و هم بگذر تا بجنت ایقان و اصل و بفضای لامکان که مقام عرش رحمن است فائز گردی و در کلّ حین مراقبت امر را از دست مده و در مسالک تبلغ بکلمات جهد سالک شو که شاید بمیامن الطاف عز نامتناهی و ظهورات مواهب قدس حضرت رحمانی جمعی از آواره گان را بحرم کبریائی و مقر قدس سلطانی ساکن گردانی و تشنگان زلال عرفان را بمعین قدس حیوان کشانی و اگر فضلی الیوم بآنچه رضای دوست بوده سلوک ننماید البته عدمش بر وجود راجح است و فنایش بر بقا اولی و انسب کذلک الهمناک من جواهر الاسرار بالحجب الاستار و ایقظناک عن رقد الغفلیه لیقوم علی امر ربک و تبشر الناس من هذا الرضوان الذی ما وقع علیه امین احد من الاولین والروح والتکبیر و البهاء و العز و العظمه و الکبریا و الرفعه و العزه و البقا و الشوکه و الذکر و الثناعلیک یا حرف الخ من لدنا من یومئذ الی یوم الذی اقوم علی امر اخری بجمالی الاولی و اذا یعمرتن علینا ملاء البیان من هولاء المعرضین قسم بجمال حقّ که هر حرفی از این آیات منزله و کلمات مقدسه منبع مشک رحمانی و خزینه عنبر قدس سلطان صمدانی است و بقسمی نفحات او منتشر و متضوع است که اگر حرفی از آن از مشرق لامکان بیحجاب ظاهر شود اهل امکان و اکوان از این رایحه خوش روحانی سرمست شده بمواقع قدس است بشتابند مگر آنکه جمیع را زکام غل و سد بغضا منع نماید و محروم مسازد کذلک اخاط فضل ربک کلّشئ ان انت من العارفین **و الحمدلله رب العالمین** هوالمحزون فی حزنی ای مریم مظلومیتم مظلومیت اسم اولم را از لوح امکان محو نموده و از سحاب قضا امطار بلا فی کلّ حین بر این جمال مبین باریده

\*\*\* ص 88 \*\*\*

اخراج از وطنم سببی جز محبوب نبوده و دوری از دیارم علتی جز رضای مقصود نه در موارد قضايای الهی چون شمع روشن و منير بودم و در مواقع بلايای ربّانی چون جبل ثابت در ظهورات فضليّه ابر بارنده بودم و در اخذ اعدای سلطان احديّه شعله فروزنده شئونات قدرتم سبب حسد اعدا شد و بروزات حکمتم علّت غل اولي البغضا هيچ شامی در مقعد امن نياسودم و هيچ صبحی براحت از فراش سر بر نداشتم قسم بجمال حقّ که حسين بر مظلومّيتم گريست و خليل از دردم خود را بنار افکند اگر درست مشاهده نمائی عيون عظمت خلف سرادق عصمت گريان است و انفس عزّت در مکمن رفعت نالان و يشهد بذلک لسان صدق منيع ای مريم از ارض طا بعد از ابتلای لا يحصی بعراق عرب بامر ظالم عجم وارد شديم و از غل اعداء بغلّ احبّاء مبتلا گشتيم و بعد اللّه يعلم بما ورد عليّ تا آنکه از بيت و آنچه در او بود و از جان و آنچه متعلّق باو گذشته فرداً و احداً هجرت اختيار نمودم و سر بصحرا‌های تسليم نهادم بقسمی سفر نمودم که جميع در غربتم گريستند و جميع اشياء بر کربتم خون دل بباريدند با طيور صحرا مؤانس شدم و با و حوش عرّا مجالس گشتم و چون برق روحانی از دنيای فانی گذشتم و دو سنه او اقلّ از ما سوی اللّه احتراز جستم و از غير او چشم برداشتم که شايد نار بغضنا ساکن شود و حرارت حسد بيفسرد ای مريم اسرار الهی را اظهار نشايد و رموزات ربّانی را اجهار محبوب نه و مقصود از اسرار کنوز مستوره در نفسم مقصود است لا غيرنا و تاللّه حملت و لا يحمله الأبحار و لا الأمواج و لا الأثمار و لا ما کان و لا ما يکون و در

\*\*\* ص 89 \*\*\*

اين مدّت مهاجرت احدی از اخوان و غيره استفساری از اين امر ننموده بلکه خيال ادراک هم نداشته مع آنکه اعظم بود اين امر از خلق سموات و ارض فواللّه نفسی فی سفری ليکون خيرا من عباده الثّقلين با اينکه این هجرت حجّتی بود اعظم و برهانی بود اتمّ و اقوم بلی صاحب بصر بايد تا بمنظر اکبر ملاحظه نمايد بی‌بصر از حسن جمال خود محروم است تا چه رسد بجمال قدس معنوی ظلّ از مظل چه ادراک نمايد و شیئ کلّ از لطيفه دل چه فهم کند تا آنکه قضای الهی بعضی از عباد روحانی را بفکر غلام کنعانی انداخت با دسته مکاتيب از همه جا و همه کس در جستجو افتادند و در کهف جبلی نشان از اين بی‌نشان يافتند و انّه لهادی کلّشئٍ الی صراط مستقيم قسم بآفتاب حقيقت صمدانی که از حضور واردين اين مهجور مسکين مبهوت و متحيّر شد بقسميکه از ذکر آن اين قلم عاجز و قاصر است شايد که قلم حديدی از خلف عالم قدم بيرون خرامد و خرق استار نمايد و اسرار را بصدق مبين و حقّ يقين اظهار نمايد و با يک لسانی به بيان آيد و لئالی رحمانی را از صدف صمت بيرون آورد و ليس هذا علی اللّه بعزيزٍ باری ختم اسرار رايد مختار گشود و لکن لا يعقّل الّا العاقلون بل المنقطعون تا آنکه نيّر آفاق بعراق راجع شد نفسی چند مشاهده شد بيروح و پژمرده بلکه مفقود و مرده حرفی از امر اللّه مذکور نبود و قلبی مشهود نه لهذا اين بنده فانی در مراقبت امر اللّه و ارتفاع او بقسمی قيام نمود که گويا قيامت مجددا قائم شد چنانچه ارتفاع امر در هر شهری ظاهر و در هر بلدی مشهود بارتفاعيکه جميع ملوک

\*\*\* ص 90 \*\*\*

ملوک بمدارا و سلوک عمل نمودند ای مريم قيام اين عبد در مقابل اعداء از جميع فرق و قبايل سبب ازدياد حسد اعدا شد بشأنيکه ذکر آن ممکن و متصوّر نه کذلک قدّر من لدن عزيزٍ قديرٍ ای مريم قلم قدم ميفرمايد که از اعظم امور تطهير قلب است از کلّ ما سوی اللّه پس قلب را از غير دوست مقدّس کن تا قابل بساط انس شوی ای مريم از تقييد تقليد بفضای خوش تجريد وارد شو دل را از دنيا و آنچه در اوست بردار تا بسلطان دين فائز شوی و از حرم رحمانی محروم نگردی و بقوّت انقطاع حجاب و هم را خرق کن و در مکمن قدس يقين درای ای مريم يک شجر را صد هزار و رق و صد هزار ثمر مشهود و لکن جميع اين اوراق و اثمار بحرکتی از ارياح خريف و شتا معدوم و مفقود شوند پس نظر را از اصل شجره ربّانيّه و غصن سدره عزّ و حدانيّه منصرف منما ملاحظه در بحر نما که در محلّ خود بسلطان و قار و سکون ساکن و مستريح است و لکن از هبوب نسيم اراده محبوب بيزوال امثال و اشکال لا يحصی بر وجه بحر ظاهر و جميع اين امواج مغاير و مخالف مشاهده ميشوند و حال جميع ناس بامواج مشغول و از اقتدار بحر البحار که از هر حرکت او آيات مختار ظاهر محجوب گشته‌اند ای مريم با نفس رحمان مؤانس شو و از مجالست و مجانست شيطان در حفظ عصمت منّان مقرّ گير که شايد يد الطاف الهی تو را از مسالک نفسانی بفضای عزّ ابهائی کشاند ای مريم از اظلال فانيه بمس عزّ باقيه راجع شو وجود جميع اضلال بوجود شمس باقی و متحرّک بقسمی که

\*\*\* ص 91 \*\*\*

اگر در آنی اخذ عنايت فرمايد جميع بخيمه عدم راجع شوند زهی حسرت و ندامت که نفسی بمظاهر فانيه مشغول شود و از مطلع قدس باقی ممنوع ماند ای مريم قدر اين ايّام را دانسته که عنقريب غلام روحانی را در سرادق امکانی نه بينی و در جميع اشياء آثار حزن ملاحظه نمائی فسوف تضع انامل الحسرة بين انيابکم و لن تجدوا الغلام و لو تجسّسوا فی اقطار السّموات والارض و کذلک ینزّل الامر من ملکوت عزّ عليّا بلی زود است که انامل وجود را از حسرت غلام در دهان بينی و در تمام آسمانها و زمينها تفحّص نمائيد وفائز بلقای غلام نشود باری امر بمقامی منتهی شد که اين عبد اراده خروج از مابين ياجوج نموده متفرّد از کلّ جز نسوانی که لابدا بايد با عبد باشند حتّی خدمه حرم را هم همراه نميبرم تا بعد خدا چه خواهد غلام حرکت مينمايد در حالتيکه معينم قطرات دموع من است و مصاحبم زفرات قلب و انيسم قلمم و مونسم جمالم و جندم توکّلم و حزبم اعتمادم کذلک القينا عليک من اسرار الامر لتکوننّ من العارفين ای مریم جمیع میاه عالم و انهار جاریه آن از چشم غلام است که بهیئه عمام ظاهر شده و برمظلومیّت خود گریسته باری این جان و سر را فی ازل الازال در راه دوست داریم و هرچه واقع شود باّن راضی و شاکریم وقتی این سر بر سنان بود و وقتی در دست شمر وقتی در نارم انداختند و وقتی در هوایم معلّق آویختند کذلک فعلوا بنا المشرکون باری

\*\*\* ص 92 \*\*\*

ای مریم لوح را بناله بدیعه و کریه ربیعه نام نهادیم و نزد تو ارسال داشتیم تا ندبه و نوحه نمائی و در حزن باجمال قدم شریک باشی و دیگر آنکه چون جناب بابا در سنه اولیّه در حضور بودند و بر بعضی از امور مطلعند انشاء الله روح القدس صدق و یقین بر لسان او نطق مینماید و بر شبحی از قضیه عالم میشوید و هر نفسیکه خمر حبّ الهی را از کاس مقدس ربّانی نوشیده جمیع را ذکر نموده متذکر دارید و بگوئید فسیئا لکم بما شربتم من کاس التی ما فاز به احد من العالمین و لکن این خمر ربانیه و باده صمدانیّه را هرگز مرزوق شد باید در خزینه دل مستور نماید تا اغیار مطلع نشوند فنیذ اللشاربین هو ای حبیب کتاب تو تلقات عرش تلاوت شد و از احزان بذکوه او برجمال قدم حزنی دارد و لکن لاقیاس من روح ربّک و رحمه مولاک فی الحقیقه چون اصل شجره در حزن کبری وارد لهذا بر افنان و لفضان و اثمارا و البته سرایت نماید خاصه ان جناب که مخصوصند به نسبت خود بجمال قدم و وصیت می نماید تورا لسان رحمن که آنجناب باید بحیی ظاهر شوند که جمیع عباد ار اظهار حبّ او بجمال قدم متحیّر کردند و بعبودیتی قیام نمایند که جمیع امکان بعبودیت محضه ظاهر و هویدا گردند و بحرارتی مشتعل شوند که کلّ کاینات بحرارت او مشتعل گردند از احزان وارد محزون مباشید و بر امور ماموره از ساحت محبوب بتمام جان و اعضا و جوارح قیام نمائید بشأنیکه کلّ ایّام از نفحاتت معطر شوند و کلّ احیان از فواحاتت روایح قدس کسب نمایند اینست بیان جمال قدم

\*\*\* ص 93 \*\*\*

جیب راد بعد انشاء در هفته آخر لوح محکم منیع ارسال می شود هرگز فراموش نشده‌اید و نخواهید شد بفضله و منه که گویا در کلّ اوقات بین یدوللعرش حاضرید **ای مهدی** بعنایت رتبت مسرور باش و ببدایع فضلش متبهّج انکاس ذکرش بنوش و از باده حبّش بجوش بسروش انی در مراقبت امرهم اهمال مکن و توقف منما باداب الله بین ناس حرکت کن و با احبای او بنهایت خضوع و خشوع سلوک نمای خاصه بجبیب که باید در استرضاء خواطرش جهت منیع مبذول داری باو موانس باش و در کمال حبّ با یکدیگر حرکت نمائید چه که رضای او الیوم محبوبست ای مهدی بغفلت ایّام مگذران در جمیع اوقات بتلاوت آیات الله مشغول شو و بتفرس در کلمات محکمش مواظب باش دنیا فانی است قسم بجمالم که متمسکین باو ابداً فائز نبوده و نخواهند بود پس در رضایت سعی و استقامت تمام بر امر الله قائم شو و با احبایش متحّد این است امر من و رضای من و اهل حرمرا از لسان الله بذکر بدیع مذکورید او مسیر و رینازوهم چنین منتسبیز خود را والسلام علی من سمع لحن القدس من جمال الله العلی الاعلی و اتبع رضائه فی منقلبه و مثویة هوالله تعالی شأنه التقدیس این نامه ابن مسجونست باسم منیر و قمیص یوسف مصر الهی است بکلمه بصیر قمیص غلام کنعانی بصر ظاهر بخشد و قمیص غلام رحمانی بصر باطن بخشود فیاطوبی لک بما جعلک الله بصرک الیوم حدیداً زفرات قلبت مشهود و حرقت فوادت معلوم و انّک فی کلّ ذلک اقتدیت بنفسی و ورد علیک فی سبیلی ماررد علی جمالی در سبیل محبوب وقتی نیاسودی و ساعتی نیارمیدی چه مسافتهای

\*\*\* ص 94 \*\*\*

چه مسافتهای بعیده که مقابل وجه پیاده طی نمودی و چه بادیه های صعبه که با رجلّ حبیّه دویدی جمیع در نظر بوده و خواهد بود و حال هم بمعاشرت انفس افسرده و هیاکل پژمرده و عباد محتجبه مرده مبتلا شده و از محضر انس و مقرّ قدس دور مانده و لکن چون مراد ما اراد الله بوده و مقصود ما قصد به الله و مشیّت ما شاء و قضی کلّ مطلوب بوده و محبوب خواهد بود انشاءالله در کلّ ایّام انا مرا بذکر ربّهم العلّام متذکر دارید اگرچه کوثر حیوان قسمت معشر حیوان نه و تسنیم رضوان رحمن نصیب اهل ضلال و خسران نخواهد شد و المخلصون یشربون عن خمرا التی کانت من انامل القدس معضوراً و لکن چون اریاح رحمتیّه الهیّه در هبوب است و نفحات قدمتیّه فضلیّه در مرود شاید جمعی بسلسبیل عرفان از کدورات اکوان طاهر شده بمقرا منع ارفع ایقان درایند و بلقاء جمال رحمن فائز شوند و این ایّام باید کمال خضوع و خشوع و عبودیت صرفه مابین عباد مشی نمائید چه که ظهور امرو استقرار انفس ضعیفه منوط باین امور است و این است نصر حقیقی چه که اعدا بمکری ظاهر شده‌اند که ابلیس متحیّر شده فسوف تعرف و تکون من المطّلعین و اگر سیر بلاد را مصلحت دانید مجراست و لکن بکمال حفظ چه که حفظ آن جناب اهم امور بوده و اگر از \*\*\* ص 95 \*\*\*

قضایای وارده در این ارض بخواهید مطلّع شوید تالله عجرالقلم بل کلّشئ عن ذکره ای کاش از لم متولد نمیشد و از ثدی لبن مطهّر نمینوشیدم و یا بعد از بلوغ اظهار امر الله نمینمودم چه که سبب و علّت بعضاً اعدا این رتبه بوده و خواهد بود فوالله طیّر طیر البقا فی صدری بسیار جهد نمودم که اصلا اظهار امری نشود و یا سر را در مقر و هم بگذارم و لکن الرّوح افترنی ما ترکنی فارغا و اقامنی علی الامر و انطقنی بین السموات والارضین باری بشأنی ظلم وارد شده که در امکان شبه ان تمکن نه و صع ذلک قلم کذب برداشته و افعال نفس خبیث خود رابجوهر تقدیس نسبت داده‌اند و چون ملاحظه نمودند که این فضل مشهود را ستر ممکن نه و بعد جمیع ناس کر نیستند البته صاحبان بصر جدید یافت میشود که بین شمس و ظلّ و موجود و معدوم فرق گذارند لذا در قطع شجره کم بستند و چون خود را خائب و خاسر مشاهده نمودند جمیع ظنون خود را در اطراف باسم این عبد شهرت داده‌اند که شاید باین سبب غلّی در صدور القا نمایند که جمیع ناس را بی تمیز و شعور یافته‌اند از جمله اخوی نوشته باطراف که برای لقمه نان از من تجنب نموده‌اند حال ملاحظه نمائید که هیچ رذلی چنین سخن می گویند و انگهی بنفسی که اگر جمیع ثقلین بر مظیفش وارد شوند و الی آخر الاخرین متنعم شوند تا کره مشاهده ننمایند تا چه رسد

\*\*\* ص 96 \*\*\*

تا چه رسد بمنع از این بیان معلوم است که بچه درجه برضرّم قیام نموده‌اند و چه مقدار بر تضییع امر مستقیمند ذرهم فی کفرهم و کذبهم یلعبون حیف است قلم بذکر جعل و افعالش بیالاید ای کاش تفضیل اول این امر را تمام بانجناب ذکر می نمودم تا معلوم میشد که چه مقدار عنایت درباره او شده و چه رتبه بر کفران نعمت قیام نموده باری انشاء الله در امر الله چون جبل حدید ثابت و راسخ باشید **هو الباقی** جناب میرزا مهدی انشاء الله لازال بر صراط حبّ مستقیم باشند و بر مقرّ و دمستریح چشم از عالم بربندند و دل از غیر دوست بگسلند و درکمال تمکین بر رفرف یقین بیارامند مقصود چنان بود که مکتوب مبسوط مرقوم شود و لکن نفس بر انفس حرّ هوا شد و درجبروت مشیّت معلق ماند اهل حرم را ذکر لایحصی برسانید و در کلّ ایّام از قبلم عذر بخواهید نوشته شما که بکلیم ارسال داشتید ملاحظه شد لازال تکرون فی جوار رحمه ربّک لمن المستریحین مطلب تمام نشد و لکن چون هوا گرم و حرارت ان موثر لذا باین چند کلمه اکتفا رفت احباب را طرا از خلل ذکر بدیع مزیّن دارید **هوالاقدس الابهی** نامه آنجناب که ببدایع ذکر ربّ الارباب مزّین بود برممکن بلا و مخزن ابتلا و اصل و بیدهم اخذ شد و بلحظات غم ملاحظه گشت هذا تقدیر من مقدّر قدیر المنه لله که آنجناب از کوثر عرفان انفس

\*\*\* ص 97 \*\*\*

رحمن که الیوم اکثر اهل امکان از شربش محروم مانده­اند مردوق گشته فیاهذا از این فضل بدیع که در ابداع من غیر شبه و نظیر و من بدون وقوف و تعطیل ظاهر گشته و الموحّدون یشربون من فم الّتی کانت بحب الله ممروجاً ذکر شده بود که اراده طواف بیت الله نموده بودید و باسباب مانعه موقوف داشتید فنعم ماقضی و فی ذلک لحکمة عظیم زوراست که بر حکمت مستوره مطّلع شوید چنانچه از قبل از کلّما قضی من لدن ربّک حکم بالغه مشاهده نمودید لن یعرب عن علمه من شیئ و انّه بکل شیئ علیم بقضایائی محتومه سلطان لایزالی راضی شده دل تنگ نباشید و ما هو الجحوم عند ربک لن بید له شیئ عمّا خلق بین السموات و الرض چنانچه مابین عباد مذکور است دو اجلّ فرض نموده‌اند از برای هر شیئ الاول معلق و الثانی محتوم و لکن آنچه در این دو مقام ذکر نموده‌اند لایسمّن و لایغنی بوده چه که از اصل علم الهی و حکم بالغه صمدانی محرومند الا من یشاء ربک و اکثری از ناس بعدم بلوغ بعرفان این دومقام مقرّ و معترفند در بیان این مطلب مثلی ذکر می شود که شاید آنجناب بحقیقت ان عارف شده ناسرا بحفظ الله و قدرته از اجال معلّقه حفظ نمایند که شاید بنفس محتوم و عرفان او فائز شده موقن شوند در شمع ملاحظه نمائید که مشتعل است اجلّ محتوم ان منتهی شدن پیه و فتیل است چه که تا این دو باقی شمع مشتعل و منیر است و چون این دو منتهی شد

\*\*\* ص 98 \*\*\*

حتم است اطفای او و البته منطقی خواهد شد و ابداً تغییر و تبدیل در این مقام راه ندارد و انی تقدیم تاخیر نپذیرد چنانچه مشهود است و مشاهده میشود و لکن باین حتم مرزوق شود اگر اجال اکوانیّه که در نفس اکوان بقدره رحمن خلق شده او را اخذ ننماید وفانی نسازد و این اجال نظر بعدم انقطاع قدرت کلیّه الهیّه بر کلّشئ مشهود امده فهنیئا لمن بلغ الی منبع العرفان و بکون فی اثار ربّه لمن المتفکرین و یبلغ الی مراد الله فی کلماته فطوبی للواقفین و البالغین مثلاً همین شمع بسا میشود که بانتها نرسیده اریاح بر او مرور می نماید و یا اسباب دیگر عما خلق منطقی می گردد و خاموش می شود چنانچه برای العین مشاهده میشود جمیع علوم در نفس هرشئ ظاهر و مشهود چه که جمیع اشیا کلمات بکونیّه الهیّه‌اند و علوم الهی در خزائن کلمات او مستور محزون مگر علومی که مخصوص ذات قدم است و احدی را اطلاع بدان ممکن نه فسبحان نه عما ینسبه الغالمون اگر چه در مقامی جمیع قضایای وارده محتوم بوده و خواهد بود و همان بنفس امضا دلیل بر حتمیت است و لکن ذکر ان حال در سماء مشیّت الهی باقی دیگر تا کی از جبروت مشیّت بملکوت بیان‌اید و از قلم تقدیر تحریر مشو و این حدود مقامیّه مراتبیّه که ذکر می شود نظر مجدودات بشریّه و اسباب ملکیه است که از مشیت امکانّیه خلق شده و باو راجع میشود و ماعند الله و مشیّته مقدس از شئونات تحدیدیه بوده و خواهد بود باری آنجناب

\*\*\* ص99 \*\*\*

باید الیوم بقدر وسع در مراقبت امر الله و حفظ عباد او مجاده نمایند که شاید شمعهای عرفان نفس رحمن که در افئده انسان مشتعل شده باریاح نفس شیزان و حزب ان مخمور و خاموش نشوند که شاید بمقرّ محتوم و مقام محمود فائز گردند جهت لازم و لکن الله یفعل مایشا|ء و یحکم مایرید در فراق صابر باش و بنا و اشتیاق محترق چه که حرفت مشتاقین عند الله محبوب بوده و فی احتراقهم فی الفراق یوتیهم الله ماجر الوصال کذلک قدر فی جبروت القضا انشاء الله باید در جمیع احوال از دون احد منقطع باشید و بشطر مواهبش ناظر و دیگر آنکه الیوم هیکل وجود را بطراز عبودیّت مزیّن دارید و بعبودیت خالصه صرفه بین عباد حرکت نمایند قسم بجمال مدرکه هرنفسه الیوم بعبودیت خالص عابد شود معبود حقیقی را عند الله مقدّم است بر کلّ نفوس چه که معاندین دین ربّ العالمین در هر حین بمکر جدید ظاهر می شوند و تازه مضمونی بدست جهان داده‌اند که شاید بدین و سیله ناسرا از صراط ذوالجلال محروم نمایند و بعد خواهید مطلع شد باری لازال از کاس عنایت ملیک افضال مشروب باشید و در ظل رحمت او ساکن و مستریح مایند و منع اصحاب از توجه باین امر لازم چه که البته ضرّ وارد شود و در کلّ حین بنصایح مبین عباد الله را متذکر دارید که مبادا نفوس مقدس را بالایش معاصمی بیالایند و از رضوان قرب الهی بعید مانند ابداً از بعد محزون مباشید و من غیر اذن حرکت نفرمائید

\*\*\* ص 100 \*\*\*

نفرمائید و لکن انشاء الله اگر دست قدرت ربّانی اجال معلّقه این ارض را منع فرمود البته بساحت لقا احضار شوید و الله مع الصابرین قل یا احبائی ثم ؟ اسمعواند ان هذا الجیب فی هذا الشجرالکبری ان وجدتم من احد اقل من ان یحصی روایح الاعراض فاعرضوا عنه ثم اجتنبوه و هذا ما وصینا کم به فی کلّ الالواح و یشهد بذلک کلّ الاشیا من الغیب و الشهود من و رائهم جمال عزّ بدیع لانهم مظاهر الشیطان الیوم تالله الحقّ لن یجری اسم الله علی السنیهم الا بان منصرف به عباد الرّحمن عن شاطی عزّ منیر ایّاکم یا احبّاء الله لامقربوا الی هولاء و لا تجمعوا معهم علی مقر و کونوا من المعتصمین بحبل الله المقتدر العزیز العلیم قدّسوا انفسکم عن حبّ غیر الله ثم انقطعوا عن الدینهم لا یسلکون لابل المتوهمین بلکه پخته اراده فرار نموده که از عرصه بلا و موقف ابتلا بگریزی هیهات هیهات هنوز بسهم اعداکما هو المقصود مرزوق نشده‌اید و بشماتت اعدا گرفتار نیامده‌اید وجود شما از برای ظهور اسم مظلومیت بسیار لازم است البته خیال فرار را از سر بیرون کنید و از قلب محو نمائید و بکمال قرار بر ممکن رزایا استقرار یابید **بسم الله الامنع الاقدس** مقصود از نصرتیکه در جمیع احوال ذکر شده معلوم احباء الله بوده که حقّ جلّ ذکره مقدّس است از دنیا و آنچه در او هست و مقصود از نصر این نبوده که احدی بنفسی محاربه و یا مجادله

\*\*\* ص 101 \*\*\*

نماید سلطان جلل جمیع ارض از بر و بحران را بید ملوک گذاشته و یشا انبذ مظاهر قدرت الهی علی قدر مراتبهم و اگر در ظل حقّ وارد شوند از حقّ محسوب و من دوق ذلک ان ربک لعلیم خبیر و آنچه حقّ جلّ ذکره از برای خود خواسته قلوب عباد اوست که کناثر وحی صمدانیه و خزائن حبّ الیه‌اند و لم ایزل اراده سلطان لایزال این بوده که قلوب را از اشارات دنیا و ما فیها و علیها طاهر نماید تا قابل شوند از برای انوار تجلیات ملیک اسما و صفات پس باید مدینه قلب بیگانه راه نیابد تا دوست بمقر خود شتابد یعنی تجلی جمالش نه ذات و نفس او چه که لازال مقدس از صعود و نزول بوده و خواهد بود پس نصرت الله اعتراض و مجادله بنفسی و محاربه مع شیئ نبوده و نخواهد بود بلکه محبوب است که مداین قلوب بسیف لسان و حکمت بیان مفتوح شود نه بسیف حدید پس هر نفسی که اراده نصرالهی نماید باید اول بسیف معانی و بیان مدینه قلب خود را تصرف نماید و از جمیع ما سوی الله او را مطهّر سازد و بعد بمداین قلوب توجه کند این است نصرت الله که الیوم از مشرق اصبح ملیک اسماء اشراق فرمود ابداً فساد محبوب نبوده و نیست و آنچه از قبل شده من غیر اذن الله بوده باری الیوم باید احبّای الهی بشأنی در ما بین عباد ظاهر شوند که جمیع را بافعال خود برضوان ذوالجلال هدایت نمایند قسم بافتاب صبح عز تقدیس که ابداً حقّ و اولیای او که منسوب باویند ناظر بارض و اموال فانیه در او نبوده و نخواهد بود چه که اگر مقصود تصرف

\*\*\* ص 102 \*\*\*

تصرف در ارض بود البته قادر و مقدر بوده و بکلمه جمیع عالم را تصرف میفرمود و لکن سلطنت بسلاطین عنایت فرمود و حکمت بمتفرسین و عرفان بعارفین و حبّ قلوب عباد خود را مخصوص خود مقرر داشته و بدون او ناظر نبوده و نخواهد بود و این هم نظر بعنایت کبری است که شاید نفوس فانیه از شئونات توابیّه ظاهر و مقدس شوند و بمقام باقیّه که رضوان عز احدیّه است وارد کردند والاکل از امکنه ترابیّه ظاهر و باو راجع خواهند شد و آنجمال قدم متوجّدا متفردا بر مقر خود که مقدس از مکان و زمان و ذکر و اشاره و دلاله و وصف و علّو و دنو بود و لا یعلم **ذلک** الّا کلّ ذی فطن بصیر لسان محبوب میفرماید کمر خدمت محکم ببندید و در تمام اوقات و احیان بذکر حقّ مشغول شوید و احبای الهی را متذکر دارید بمجید میفرماید که ای صفی مستقیم شو بر امرالله بشأنیکه معارضین مفقود شمری و معایدین را معدوم انگاری و اگر بر مظلومیتم مطلع شوی هر اینه خون گریه کنی همین قدر ذکر مینمایم که ملاحظه کن در بیست سفه نفسی را تربیت کردم و الله الذی لا اله الا هو بشأنی در تربیتش جهد منیع نمودم که فوق ان متصور و ممکن نه و کمال اسباب عیش برایش مهیا ساختم چنانچه از بلاد بعیده ابکار برای خدمتش طلبیدم که مستریح باشد و بعیش مشغول گردد و او در کلّ حین در صدد دخترم بوده چنانچه بر آنجناب مشهود است و مع ذلک ستر نمودم آخر صریحاً بر قتلم برخواست بعد چون خارج شدم

\*\*\* ص 103 \*\*\*

جمیع آنچه خود ارتکاب نمود بجمالم نسبت داد که از برای خود مظلومیتی بابت کند و حال آنکه آنجناب میداند که اگر این عبد در صد دختر او بودم بهر نمونی ممکن و کسی را هم بر حقّ بحثی نه و انه هو یفعل مایشاء و یحکم ما یرید مع ذلک بکمال حفظ حفظش نمودم و در جمیع اطراف نوشته ارسال داشته و یا میدانی که محبوس بوده­ام و دیگر آنچه در نفس خود دیده باینمظلوم نسبت داده قسم بخدا که اگر قدری تفکر نمائی بگذاری چه آنجناب مطلعند بر بعضی از امور و ذلّت امر در حینی که نبودم ما بین ناس بشنو ناله و حنینم را ما بین اسمان و زمین و کلّ حجبات را بنار حبّ الهی بسوزان و در کلّ حین باو ناظر باش و بر او متوکل هرگز آنجناب از نظر محو نشده و انشاءالله نخواهد شد و چون در مجمع انس مجتمع شوید از مظلومیت و احزانم یاد آورید که زود است نامه های مجعوله بهمه کس خواهد رسید بقوت و قدرت الهی ابداً اعتنا بانها ننمائید و بلکه ستر آن جایزند و دیگر سایر اصحاب جمیع را از لسانم متذکر نمایید و بگوئید الیوم یوم ثبوت و استقامت و رسوخ در امرالله است بر وجهه و ظاهر و باطن بگوئید و باین آیه مبارکه عامل شوید قل الله ثم ذرهم فی خوضهم یلعبون ای مهدی و مهدی با کمال تسلیم و رضا و حسن خلق باناس معاشرت نمائید و در امرالهی فطی باشید چه که معرضین جمال مبین الیوم بکمال تذویر در کمینند و در کلّ اوان پناه بجمال رحمن بوده و در حصن رحمت او محصون بوده بگو ای احبای الهی بنار حبّش

\*\*\* ص 104 \*\*\*

حبّش مشتعل باشید بشأنیکه خمودت نپذیرد و گوشرا از آنچه شنیده مطهّر نمائید تا معانی کلمات که الیوم از افق بیان ظاهر شده ادراک نمائید ثم ذکر الذی سئل من قبل عن النباء الذی کان بالحقّ عظیم قل انه ظهر بالحقّ متمسک به و کن من الامنین تجنب من دونه و ان ذلک لفضل مبین قل اناما نسیانک فاطمئن فی نفسک و کن من المفرحین و ان ترید ان تحزن فی شیئ فاحزن علی ما ورد علی نفسی المظلوم الحزین فان بجنب ان تبکی فایک من نفرات قلبی و ان هذا الاذن جمیل و ان بتئت ان تنوح فی الارض اوتصحی لامر فکن صاحا فیما مستنی من ظلم هولاء الظالمین و دیگر بجناب حاجی عبدالرحیم تکبیر بلیغ برسانید قل قد بلغنا ما رایته فی النام فسوف ینصرک الله علی اورائی و یجعلک غالبا علیهم بقدره من عنده و انه لهو المقتدر علی ما یشاء و لهو الامقتدر القدیر و از قبل هم بایشان لوحی ارسال شد انشاءالله تا حال رسیده و دیگر جناب هادی و حضرات نجارها و سایرین من العرب و العجم کلّ را بذکر الله متذکر دارید جناب اقا محمد رضا و اقا محمد صادق و ما سوها من کان فی بیتها من کلّ اناث و ذکور و من کلّ صغیر و کبیر نوشته آنجناب که بحکیم مرقوم شده بود رسید و ملاحظه و لکن نفحات حزنیّه از کلماتش در هبوب بشأنیکه بر حزن جمال مخزون افرود اگرچه ایّام حزن است و لکن در باطن ان سروری مستور که چشم ابداع شبه آنرا \*\*\* ص 105 \*\*\*

ندیده الیوم باید ان جناب در کلّ حین ببدایع ذکر ناسرا متذکر فرمایند و برد و قبول ناس محزون نباشند قل انما اذکر لوجه الله و ما نرید جزاء و لا شکوبا و سیاهه فرستاده بودید شما امین بوده و انشاء امه خواهید بود و لن بحاسب بما ذکرو ما تحاسبه هو امری تصعب الیسیر لاحزن من شیئ فتوکل فیما یرد علیک علی ربک المقتدر القدیر انی در تبلیغ امرا قد توقف جایز نه چه که منکرین بمکری ظاهر شده‌اند که فوق ان در ابداع شنیده نشده جمیع اصحابرا از عرب و عجم تکبیر برسانید و بگو یا قوم ان اتبوا علی امرالله وجه ثم انقطعوا عن العالمین و اگر از احوال این ارض و مآورد علی بخواهی در کلّ حین در دست شمر کین و خولی بیدین و مغداد عناد و نمرود مردود و فرعون ملعون و یهود عنود و بوجهل حسد و قابیل بغضا مبتلا بوده و هستم کذلک کنت و اکون الا ان یبدل الله الا مروانه علی کلّشئ قدیر جناب میرزا مهدی و احباب کلا را بذکر حزن این مسجون متذکر دارید و هم چنین اهل حرمرا الملک یومئذلله جناب مجید را ذاکر شوید **هوالله** الامنع الاعز الابهی ای علی نامه­ات بین یدی حاضر و ملاحظه شد حمد کن محبوبرا که نفحات عنایتش از شطر رحمت بر یومرود نموده و نسمات فضلش بر قلب و جانت و دیده لم یزل عنایت او بر تو بوده و خواهد بود انشاءالله و لکن ای علی قسم باین

\*\*\* ص 106 \*\*\*

باین ناطق صاعت که اگر از حزن این ایّام که بر محبوب وارد شده مطلع سوی سر بصحرا گذاری عدل از جمیع من فی الملک بود اری و لکن حزیم نگردد و مشهود نیاید جز ذات قدم احدی مطلع نه و قادر بر احصا نخواهد بود ای علی ایّام لقا را فراموش مکن و کلمات محبوبرا از دل محو نما جمیع عالم را معدوم دان الا من دخل ظل ربک با اجایم مانوس شو و از اعدایم منقطع بعنایت حقّ مطمئن باش چه که فضلش تو را اخذ نموده و خواهد نمود در کلّ یوم عندالله مذکوری والتکبیر من لدنا علیک و البهاء من عندنا علی وجهک و علی اخیک الذی سمی محمد لیکون من الفرحین قل ان یا محمد ان الحمدالله ربک بما عرفک نفسه و وجهک الی وجهه و جعلک من الفائزین الیوم جواهر امر آنکه احبای الهی کلّ مفق باشند و بر صراط واحد قائم کلوا یا قوم من فواکه التی اثمرت بهاسده الفضل ثم استضلوا فی ظلها و کونوامن المجتمعین و المتوحدین و الحمدلله رب العالمین بسم الله الامنع الاقدس الا؟؟ الیوم یومی است که بوهر ذی نفسی و ذی روحی نصرت امرالله لازم است یعنی تبلیغ امرش ببیان و لسان بالحکمة لا بالمجادلة و امری ظاهر شده که صافین و مقربین در توقف مانده‌اند تا چه

\*\*\* ص 107 \*\*\*

رسد بهیا کلّ شرکیه لم یزل مفقود و غیر مذکور بوده و خواهند بود ای مهدی الیوم استقامت کبری است بایست بر امر و تقدیر مقدور در ترویج امرالله اهمال مکن و از احزان وارده بر تو مطلعیم و لکن فاصبر کما کماصبر نار لا تکن من المضطربین سلمان عازم است و هم چنین چند نفر دیگر و بعد از ورود از تفصیل این ارض مطلع خواهید شد و هیا کلّ شرکیه در کلّ حین در افترای جدید مشغولند و البته باطراف رسایل ارسال داشته‌اند فو نفسی الحقّ اگر ناس صاحب بصر باشند از همان مفتریات مجعوله که باطراف فرستاده‌اند برشان و قدر و اندازه و کذب مصرفین بالله و محاربین بحقّ کماهو مطلع شوند و همین قسم که هیاکل مجعوله در انتشار کلمات جعلیه مشغولند باید ان جناب هم در انتشار کلمات حقیه و صدقیه مشغول شوند لعل لا یمنع الناس روایت الکذب والافترا و یثبتهم علی صراط الله الذی له ما فی السموات والارض بمیرزا باقر بنویس ان اثبت علی الامر و لا تحزن هما اخذ عنک و سوف یعطیک الله ضعف ما فات عنک و انه لهو المقتدر علی ما یشاء و انه علی کلشئ قدیر ایاک ان لا تحزن فی مثل تلک الامور لان کلّ عبادلله یاخذ و یعطی ثم بمیت و علی و انه ما یفعل یا جدالا و هو غیر له من کنائز السموات والارضین ان اصبتم بما ورد علیک ثم استقم علی الامر لا تحزن اقل عن شیئ فسوف تهیب علیک ما یبشرک بالحقّ و انه ولی المحسنین و بجناب رسول القائمابید که بیان

\*\*\* ص 108 \*\*\*

که بیان تو بمقر قلبیان وارد حمد کن خدا را که عنایت حضرت سبحان و جمال رحمن درباره تو بوده و خواهد بود عن ثم ان کیف تشاء و لا تحزن من تبئی فانه یحب عباده المحسنین و لن یغفل عنهم فی اقل من ان و انه لقریب بالمحسنین و دیگر آنکه ناله های جناب محمد علی مسموح شد فینبعی له بان یکون کذلک و انه قد سمع نغمة الله باذنه و کان معه فی السبحی و اطلع بمآورد علینا من البلایا و انک کبر فی وجهه من لدنا ثم بشرة بذکرنا ایاه لیکون من المستبشرین ثم کبر من لدنا علی اهل الحرم و علی کلّ الاحباب من العرب و العجم ثم ذکر هم بهذا الذکر السبیع و الجهاء و علیهم علیک و علی لحاءلله عبادالله العزیز المقتدر السلطان الحکم فرمودند که بنویس لم یزل عنآیات شامل حال آنجناب بوده و خواهد بود و اینکه تا حال احضار نشده‌اید نظر بمصلحت امرالله بوده چه که اینخدام خود لازال جان را در مصلحت امرالله انفاق نموده و دوست میدارم که احبای حقّ جمیع بهمین نحو معمول دارند اگر شما احضار میشدید با اختلافات از ارض جایز نبود والا البته تا حال احضار شده بودید حال در کمال سکون و راحتیساکن باشید انشاءالله در ایّام حز احضار خواهید شد لا تحزن فی فراقک ثم اصطبر و لا تکن من المحرومین انشاءالله امیدواریم که بلقا ؟؟ شوید فاسترح و لا تجزح ثم انطق بثناءالله بین العالمین هوالله لاقدس الاعزالاهی

\*\*\* ص 109 \*\*\*

ای احمد در کلّ حین کلّ جهتهای بالغه بر تو ظاهر شد و ملتفت نشدی و در جمیع احیان سلسبیل عنایت الهی بر تو عنایت شد و بقطره از ان مشروب نگشتی و کاش باین کفایت میشد بعضی اقوال از شما ظاهر شد که شایسته نبود با آنکه در حین حضور بشما القا شد که جز صدق تکلم مکن و سبب وهم ناس مشو و شما آنچه که سبب احتجاب ناس بود ذکر نمودی و ابداً بحقّ تکلم ننمودید لازال این عبد از عباد الله جز صدق و انصاف نخواسته و نخواهد خواست و کفی بالله شهید بوهم منشبث شدی و از عرق یقین منفصل بشوند را دین را بدنیا مده و بوهم تکلم منما بارق از همه گذشتیم اینقدر برشما معلوم نبوده که این عبد نان ازکسی دریع نمینماید و برای نام بکسی شماتت ننموده و زخارف دنیا از نفسی دریغ نداشته مع ذلک نوشته حضرات که رسید و ان مفتریان که بحقّ نسبت داده‌اند چرا تکلم ننمودی بکلماتیکه جمیع ناس مطلع شوند بر کذب اقوالیکه بحقّ نسبت داده‌اند چه که شما بوده‌اید و دیده‌اید که اگر خزاین ارض جمع شود از نفسی مضایقه نشده و نخواهد شد هوالله یا احمد همان نوشته حضرات بحجت الهی برتو تمام شد چه که تو موقتی که کذب نوشته‌اند باری بشنوند ای صادق امین را و از ظلمات و هم بعرصه نورانی یقین وارد شو ای احمد بشنو ندایم را کسی را که باو تمسک جسته ملاحظه کن که چه قسم

\*\*\* ص 110 \*\*\*

چه قسم تکدّی از ناس نموده و نوشته نان بمن نمیدهند و شهریه مرا قطع کرده‌اند و درخانه خراب مرا منزل داده‌اند و تومیدانی که آنچه در ظاهر ممکن بود هیچ وجه از او دریغ نداشته و بعد از تو هم ابداً باو معاشرت ننمودم باری جانان قدری تفکر کن در غنای استغائی که از حقّ دیدی و در دخالت دونش که چه مفتریات نوشته و چه قدر دنائت ظاهر نموده و کاش اکتفا می نمود بآنچه نوشته و بعراق فرستاده محاکم این بلد هم نوشته و شکایت کرده و نان طلبیده و تو موقتی براینکه اگر جمیع اهل عالم براین عبد وارد شوند و لازال از خوان نعمت متنعم ابداً ممنوع و محروم نکردند فوالله یا احمد اگر در همین افعالیکه ارتکاب نموده‌اند و اقوالیکه باطراف نوشته‌اند تفکر نمایی حقّ را از باطل تمیز خواهی داد فوالله یا ارحمد رحیم بوسبب شده که این لوح ارسال شده والا ان ربّک لغنی عن العالمین و امیدواریم که در هوای قدس طیران نمائی و درفضای صدق وارد شوی و از جمیع عالمیان منقطع کردی و بحقّ راجع شوی و البهاء علیک ان یستمع مانصحک ربک و ترجع مرا لو هم الی الیقین و الحمد الله رب العالمین **بسم الله الامنع الارفع الاقدس الابهی** ان یا احمد بالله الحقّ قد تمت حجة الله علیک و جعل برهانه علیک بالعاً ان انت من العارفینه لاّن دونک قد اخذتم الا و هام من شطر النفس و الهوی و ماسمعوا من الامر حرفاً و کانوا من المتوهمین علی الواح عزّ حفیظ و لکن

\*\*\* ص 111 \*\*\*

انک انت حضرت بین یدنیا و شهدت الّذی حارب معنا بعد الّذی کان ان یدعی فی نفسه بانه لهو مرات الله المهمن العزیر العلیم اذا فاجعل محضرک بین یدی الله ثم انصف فی نفسک هل شهدت من دونی ما شهدة منّی لانو جمالی المفقود العلی العظیم بل اوستضعف لشهدت مادونی مفقودا فی ساحه قدسی بحیث لن بیقدر ان یتکلم فی محضری و یشهد بذلک کلّ الکلمات ان انت من المنکرین و انک فکر فی نفسک لو تجهیزنک ملائکه الامر فی محضر ربّک العلّی الاعلی و یسئل عنک یا عبد بای حجه امنت بنفسی و بای بر همان معرفت من جمالی المشرق المنیر ان کنت امنت بی بما نزل علی من آیات الله المقتدر الملک العلی الحکیم تالله هذه ایاتی قد نزلت علی شان لو یطهر نغمه منها علی قید فیها لینصعق کلّ من فی السّموات والارضین و انک انت یا احمد هل رایت من دونه مالا رایته منه مات برهانک و لاتکن من الصابرین اذا یاخذک الحیره و الخجله بحیث لن یقدر ان یتکلم فی محضر الله ربک و ربّ ابائک الاولین تالله یا احمد لو تنصف فی نفسک لن تجد لنفسی شبیهاً و لاشریکا و لافی کلّ ماظهر من عندی ان انت من المنعفین ایّاک ایّاک ان لا تتبغ هوبک فانظر بالمنظر الاکبر و قل یا قوم تالله قد ظهر مالا ظهر فی العالمین طهّر قلبک عن اشارات القوم ثم عن کلّ ما منعک عن صراط ربّک لان الیوم لن ینفعک شئی و لو تمسک بکل شیئ و انّک تصدقنی لو شکر فی امری و تکون من المتفکرین قل تالله هرا البهاء لن و ملاء الاعلی و منیانه لمن فی جبروت

\*\*\* ص 112 \*\*\*

لمن فی جبروت البقا و کلمه لمن فی لحج الاسما و کتابه علی الخلایق اجمعین تالله یا احمد ماینطق الّروح من الهوی بل ینطق بما نطق الله فی صدره الممرد الا صفی بانه لا اله الّا هو فان حسینا قد علی عبده و بهائه ثم فکره و برهانه علی کلّ ماخلق بین السموات الارض و الّسما ان انت من العارفین ثم اعلم بانّ بعد خروجک انا خرجنا من بین هولاء و سکنافی البیت و حده و اغلقنا الباب لعل بذلک تسکن نا البغضا فی صدور المعلین و انک انت تعلم بانی ما تکلمت مع اخی بکلمه و ماعاشرت معه فلما ظهر منه ما اراد و کشف الله خافیه صدره انا فام علی افتراء عظیم و کتب الواحاً و فیها نسب ماارای نفسه الی نفسی المظلوم العزیز الغریب و انت تعلم بانّی کنت ملجا فی الغیبه عن هولاء و عزلتی عن الذّینهم اراد و اقتلی من دون بیّنه و لاکتاب منیر و انّک کنت معنا فی هل جا دلت معه فی امره بعد ها الذی فی سرالسّران یکتب فی الالواح مایحترق به افوده المقربین و من دون ذلک قام علی سفک دمی بعد الذی و بیناه و حفظناه عن شر کلّ ذی شرّ و انّک لو تنکر تشهد بذلک لسان الله الملک الصادق الامین و انّک عرفت منه ما لا عرفه احد دونک لان الناس هم فی و هم و حجاب علیط انسبت فاسئل منه عبد من عباد الله الذی سمّی بعلی قبل قلیل و هو عجز عن جوابه و ما اظهره ذلک الا لتنبیه الغافلین اذا اسمع قولی و قدس من نفسک عن کلّ الاشارات ثم تکلم انفکر فیما شهدت منی و سمعت

\*\*\* ص 113 \*\*\*

عنی ثم اتخذ لنفسک الی الله سبیل تکلم بین الناس بالحقّ الخالص و بماسنهدت و رایت و لاتکن من الذین یعرفون نعمة الله ثم ینکرونها و هذا فصیحی علیک ان تقبل یرجع علیک کلّ خیر قدرلعبادالله الصالحین ایاک ایاک ان لا تجاوز عن حکم الانصاف لان به یرفع العبد الی مقام الذی لن بصیل الیه الاکل منصف بصیر تالله الحقّ انی انطقت روحی حین الذی عرفنی الله نفسه و انطقنی بایاته و بعثنی بالحقّ علی العالمین و لم یکن فی قلبی بغضک و لا بغض احد من الممکنات بل احب ان تنقطع عن الذین ظلموا و ترجع الی الله ربک بخضوع مبین و تسئل الله بان یوفقک علی امیره و یشربک کاس البقا من ید ربک العلی الاعلی علی اسمی الابهی لیطهر قلبک عن همزات الشیاطین و یخلصک لوجه ربک و ینقطعک عن المشرکین ان اعرف الله بالله لا بمادونه و ان مادونه قد خلق بقوله ان انت من العارفین ایاک ان لا ینظر الی بما عند الاناس و لو ترید ان تعرفنی فانظر بعینی و هذا ما وصیناکم فی کلّ الا لواح ان انت من الشاهدین قل الیوم لمن منفیعکم شیئ عما خلق بین السموات والارض الابان تنقطعوا عما عندکم و توجوا الی شطر الله المهیمن العزیز العلیم ان انقطع عن الدنیا و ما فیها لانها لن بینفعک ابداً و ما ینفعک ما قدر فی ملکوت الامر من لدن علیم حکیم کذلک نصحناک و وصیانک ان اعمل عبا امرت و لا تکن من الغافلین و ان رایت اخیک کبر علی وجهه من لدنا ثم ذکره بهذا الدنیاء العظیم

\*\*\* ص 114 \*\*\*

العظیم والروح و العز و البقا علیک ان ترکب فلک البها الذی جری علی بحر الحمرا باذن الله خالق الاسما و تکون من الراسخین لازال این عبد از عببادالله جز صدق و انصاف نخواسته و این معلوم ان جناب بوده که در خدمت هیچیک از مهاجرین بقدر امکان اهمال نرفته و بقدر وسع در استرضای هریک بوده خاصه منتسبین مع ذلک اخوی باطراف نوشته که بمن ظلم کرده‌اند و شهریه نداده‌اند و اراده قتل من کرده‌اند و شما اگر بگوئید از اسرار مطلع نیستم و نمیدانم انقدر بر شما معلوم و مبرهن شده که کلّ این نسبتها که نوشته کذب صرف است و او اراده قطع سدره ربانیه نمود و هم چنین شما مطلعید که این عبد نان و شهریه از هیچ نفسی مصایقه نداشته تا چه رسد عنتسبین فوالله الذی لا اله الاهو که بعد از شما آنچه از دولت میرسید جمیع مابین ساکنین این ارض از مهاجرین و اخوان قسمت شده و خود ابداً چیزی تصرف نکردم مگر قلیلی مخصوص حرم قرار دادم و در جمیع اشهر باخوی و غیره میرسد مع ذلک مخصوص تضییع امرالله و تکدی از ناس اینگونه مفتریات باطراف نوشته حکایت سید محمد اصفهانی را که شما مطلعید که هر ماه فرستاده میشد باری ای احمد بشنو نغمات قدس صمدانیرا قسم بافتاب سماء معانی که فعل حقّ از دونش ممتاز است لو کان الناس هم یشعرون حقّ باطراف مینویسد که بمن شهریه نمیدهند لا قونفسی الرحمن لوانتم تعلمون ؟؟ حسرة علیه و علی الذینهم اتبعره اگر اقل انصاف دهید و تفکر

\*\*\* ص 115 \*\*\*

نمائید از انچه نوشته و باین عبد نسبت داده جمیع اقوال و افعال او را درک میکنی چه که شما میدانید که آنچه نوشته‌اند کذب صرف بحب بوده اگر نامه احبات دهم از ادراک بعضی از امور منع نموده شما حاضر بوده‌اید و بچشم خود دیده‌اید که این عبد بضر احدی راضی نبوده و از هیچ نفسی چیزی مضایقه نشده ابداً حال ملاحظه نما که در مدت این سنین متتایعه بر این عبد از این نفس چه وارد شد و الله یا احمد که در جمیع ایّام در حفظش و عزتش سعی می نمودم و او در قتل و ضرم قائم و این تخصیص باو نداشته بهرنفسیکه کمال محبت شد اخراز او باین عبد رسید آنچه رسید از هیچکس از مظاهر نفی بجمال قدم نرسید و شما از آنچه دیده‌اید و سبب فرق لحجاب عباد می شود ابداً تکلم ننموده‌اید و آنچه سبب و مشعر بر ضر این عبد بوده یا بقول خود و یا قول او روایت کرده‌اید ان یا احمد ان ربی لبا لمرصاد ای احمد این قدر بدان که مفترین این جمال مبین خیر ندیده و نخواهند دید عنقریب خواهی دید لن یغزب عن علم الله من شیئ و انه یعلم بما فی الصدوره باری از شما و غیر شما آنچه مقصود حقّ است این بوده که آنچه دیده‌اید و ادراک نموده‌اید ذکر کنید و از انصاف در هیچ مقام مگذرید حمد محبوب قدمرا که در مواضع متعدده شأن او را بر شما واضح و ظاهر نمود اول حکایت ذبیح اخوی شما و ثانی نوشته پارسی که در جواب شعر احمد علی نوشت حال انصاف ده نفسیکه معنی شعریرا ادراک نکند

\*\*\* ص 116 \*\*\*

نکند چنانچه تو بر ان مطلع شدی مع ذلک او را حقّ اخذ کردی و از حقّ غافل بوالله یا احمد حجتی علیک حزک قلمی علی نصحک لعل ینطقک علی الصدق بین العالمین ای احمد فرق کن حجبات اوهام را و مباش از نفوسیکه الیوم مع آنکه حقّ ظاهر و مشرق هویداست بریارت تواب از اماکن بعیده میروند که زیارت نمایند و گاهی هم معجزات مجعوله نقل می کنند مع ذلک خود را اتقای ناس و اعلای عباد دانسته و میدانند ای احمد مصدق ناطق شود و سبب و هم ناس شو دنیا قابل کذب نه مباش از کسانیکه بید خود اصنام مبترا شدند و بعد مصنوع خود را ساجد و عاکفند اینفوم چظ فرق دارند با عبادیکه درباره نفسیکه جز هوی در او مشهود نه کلمات جعلیه در ذکرش بیان کنند تا بین ناس ثابت شود و ساجد شوند و فیما بین این دو حزب عندالله فرقی مشهود نه چه که این طایفه مصنوع بد خود را ساجدند و این طایفه مصنوع لسان خود را فویل لهم بما اکتسبوا فی الحقّ لباطله فسوف یرجعن ایل مثوبهم فباس مثوی المشرکین و الکاذبین ای احمد هر نفسی بآنچه موصوف شود این اوصاف نظر تا جهانی است که در او بوده و اگر ببصر منیر حدید ملاحظه نمائی حقّ جلّ ذکره هر نفسی را وصف نماید خود را وصف نمود و ان تجلی حبّ الهی است که باسم محبوب خود بر کلّ ممکنات تجلی فرمود و هر نفسیکه بشمس این اسم مقابل شد انوار انوار تجلی شمس اسم خود را وصف فرمود و اینمقام و اوصاف باقی

\*\*\* ص 117 \*\*\*

؟؟ مادامیکه تجلی باقی و بعد از انحراف از نفس از تقابل و محو انوار عندالله معذوم و مفقود بوده و خواهد بود ای احمد سمع را از کلمات وهمیه مقدس کن و نغمات مقدس محبوب را بشنو و تفکر کن هرگز در ابداع چنین امری ظاهر نشده نشده و نخواهد شد الامن بشاء رتبک و ما یظهر من الحقّ از ما یظهر من الباطل بسی واضح و مفصول نعمه روح القدس را نفحاتی دیگر و اریاحی دیگر است کاذبرا از صادق مدان و جعل را مذهب علل فرض مکن ای احمد نفحات صدق از کذب بسی لامح و معلوم بشنو ندای صادق امین را و ما سوی الله را معدوم دان و در ظل محبوب ساکن شو و بیارام بچشم خود در امرالله نظر کن و بگوش خود نغماتش را ادراک نما و حقّ را بحقّ بشناس قل یا قوم اعرفوا الله بالله و من اراد ان تعرفه بدونه لن یعرفه ابداً انشاءالله امیدواریم که از او هن جمال بجمیل محکم و تقی راجع شوی و از سحاب رحمت الهی محروم نمانی و الله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم و الحمدلله رب العالمین هوالبهی الابهی ای امة الله حال بلسان ابدع احلی نغمات الهی را به بیان فارسی بشنو و بدان که الیوم جز ذکرم مردود و جزحتم عندالله غیرمقبول بوده و خواهد بود چه که جمیع آنچه مابین ارض و سما محقق شده چه از احمال عاملین و چه عرفان عارفین وادیان مختلفه و شرایع لانهایه کلّ از مظاهر نفسم راجع و محقق بوده و کلّ من عندالله

\*\*\* ص 118 \*\*\*

عندالله ظاهر شده و اینکه در ظهور بعد اعمال قبل عندالله مقبول نبوده نظربان است که اعمال فرح معرفان بوده و خواهد بود و عرفان الله هم منوط بعرفان مظهر نفس اوست و هر نفسی الیوم از نفس ظهور که جمیع اوامر الهی طائف حول اوست محتجب ماند هیچ عملی او را نفع نبخشد اگرچه بعمل کلّ ممکنات عامل شود چنانچه عرفان بیت انسانرا کفایت نمینماید از عرفان صاحب بیت هم چنین اعمال عامل عاملین را کفایت نمیکند از عرفان منزل و مثبت ان و اگر الیوم نفسی تارک باشد جمیع اعمال را و عارف بهی باشد امید نجات از برایش باقی و لکن اگر نعوذ بالله از حقّ محتجب باشد و بمقام اعمال مشغول مغیری از برای او نه عندالله از اهل سجین و نفی و نار مذکور و تو ای کنیز الهی بشنو نغمات قدس صمدانیرا تا از استماع ان روح القدس در قلبت مبعوث شود و روح الامین در صدرت ناطق گردد و چون باینمقام فائز شوی از عالم و عالمیان منقطع گردی و مقر اعز اعلی و منظر قدس ابهی متصاعد شوی و بمقام اعرفوا الله بالله که منتهی و لهن عارفین و متهی مقصد مقربین است فائز شوی در اینمقام حجتی جز نفس دوست نه بینی و برهانی جز جمال محبوب نخواهی ظهورش را دلیل بر وجودش دانی و طلوعش را عدل بر نفسش مشاهده نمائی و جمیع ممکنات را در قبضه قدرتش

\*\*\* ص 119 \*\*\*

چون کف لمین بینی و تمام موجوداترا در ید قدرتش مقدود و محدود ملاحظه کنی پس سعی نما تا قلب را از دشحات اشارات اهل حجاب مطهّر نمائی و صدر را از ظلمات ما سوی الله مقدس تا از پرتو انوار تجلیاتش منور شوی بشأنیکه کلّ من فی السموات از تو روشن شوند تعجب مکن از قدرت سلطان معانی که بر عرش عز صمدانی مستولیست قسم بافتاب افق ابهی که اگر الیوم کلّ من علی الارض اذکرورات وهمیه مقدس شوند و از حجبات ظنیّه مطهّر در کلّ انوار تجلی شمس عز ربّانی مشاهده نمائی شرة کن حجبات ظلمانیرا و در سر ادق قدس نورانی ساکن شو و مستقیم شو بر حبّ الهی و بقدر وسع خود در ذکر الهی و انتشار ان ما بین اماءالله جهد نما چه که الیوم هرنفسی بذکر محبوب ناطق شود روح القدس تاییدش فرماید کذلک قدر الامر من لدن حکیم قدیر **هوالمحزون** ای علی الیوم لسان الله در کلشئ ناطق و لکن ذی سمعی مشهودند تا ادراک نماید و آیات الله در کلّشئ طاهر و مشرق بوده و لکن ناس دروهم صرف مستغرق و از مقصود مستجب نظر کن در اهم قبل که کلّ با کمال طلب و امال در کلّ ایّام و لیالی بذکر حقّ ناطق و مشغول بوده‌اند و در حین ظهور کلّ بما عند هم از سلطان امر محتجب ماندند بآیات الهی از منزل ان محروم گشتند حال در اهل بیان الیوم بهمین نظر ملاحظه کن کلّ تلاوت بیان مینمایند و لکن از منزل ان محتجبند ای کاش باینمقدار اکتفا مینمودند بلکه بر جمال قدم وارد آوردند آنچه را نفسی بنفسی وارد نیاورد این است مقدار این عباد ای علی چشم از ما سوی الله

\*\*\* ص 120 \*\*\*

ماسوی الله بردار و قلب را از ذکر دونش مقدس نما ای علی سرادق انقطاع در شاطی بحر اعظم مرتفع نما و خیمه توکل در ظلّ سلطان احدیّه برافراز چه که جز ظلش هاویه بوده و خواهد بود حمد کن خدا را که لازال نسیم عنایتش برتو مردود نموده انشاءالله مقطوع نخواهد شد الیوم اکثر از اهل ارض مجادله پایمال احدیّه قیام نموده‌اند مع آنکه بچشم خود در این ظهور مشاهده نموده‌اند آنچه در هیچ ظهور ندیده و نشنیده‌اند کذلک یفصل الله بین الحقّ و الباطل بکلمه من عنده و انّه علی کلّشئ قدیر ثابت شو برامرالله و ازکل منقطع باش و البهاء علیک و علی من بعد **هو الباقی الابهی** او کنیز خدا و فرزند کنیز او بشنوند ای الهی را بکوش جان چه که از ان ظاهر کلمات غیر صادقه اصغا نموده قادر بر استماع نغمه ربّانی نه دل از عالم بردار و بذکر دوست مشغول شو که مرده کانرا حیات باقیه بخشد و زندگان را بمدینه بقا هدایت فرماید الیوم حکم سمع و بصر بر کلّ من علی الارض جاری و صادق نه مگر نفوسیکه ببصر خود بحقّ عارف شده‌اند و بسمع خود آیات منزله را استماع نموده‌اند و در کلّ حین پناه بخدا برده که الیوم از بی بصران در محضر قدس رحمن محسوب نشوی این است فضل اعظم از قلم قدم جاری شد و انشاء الله بان فائز شوی و بعد نامه ان امین یدی الله حاضر و آنچه در او مذکور مشاهده شد حمد کن خدا را که بار حبّش مشتعل شدی و از دونش غافل و لکن جهت نما که این ناروا

\*\*\* ص 121 \*\*\*

ببرودت معرضین نیفسرد چه که در کلّ حین بمکرمبین مشغولند سدره منتهی را قطع مینمایند و درنفس خود فریاد سیحه زنند قسم بشمس معانی که ظلمی برجمال ابهی وارد شده که از اول ابداع تا حال شبه ان دیده نشده بشأنیکه اوراق سدره بقا پژمرده و افنان دوحه قصور درهم شکسته الا لعنه الله علی الظالمین جمیع قائنات را ذکر حزن از این محزون مسبحوت برسانید و همچنین نبات ثلثه علیه بهاء الله العزیز المنیر **هو العزیز** المحزون نامه آنجناب برمکن حزن وارد و بر مطلع بلایا و اصل فجراک الله جزاء حسنا لا یعقبه البدا و انّه علی کلشئ قدیر ای ابراهیم بت نفس و هوی عالم را احاطه نموده جمیع از خدا کشته‌اند و بهوا عاکف شده‌اند از حقّ بخواه که خلیلی هویدا و ظاهر فرماید تا بقوه سبحانی بتهای امکانرا بشکند و فرو ریزد اگر چه ل یزل عباد را عادت آنکه بوهم مقبل بوده و از سلطان یقین معرض تا نفس الله بین ماسواء مشهود و لالح جمیع بوهمیّات نفوس خود مشغول بشأنیکه بجهل و هم متشبه و از عروه الوثقی منقطع و در ظهور اولم ملاحظه کن که چون از الق قدس اعلی ظاهر احد و بان ساذج احدیّه اقبال ننمود و لکن مشقتهای لایجعلی تحمّد می نمودند و از جمیع منقطع شده تا بطواف حجری که بقولی خلق شده فائز شوند و ربّ الارباب از افق اسمه العزیز الوّهاب طالع و مشرق بو و لکن کلّ در بادیه ها میدویدن که بزیارت تراب مرذوق شوند الیوم را مشاهده نما که سیّد ایّام و ابدع زمان قبل و بعد است و حقّ جلّ کبریائه بتمام ظهور و بطون طالع و مشرق و هر نفسیکه باقل

\*\*\* ص 122 \*\*\*

باقل مایحصی بطرف انصاف ملاحظه نماید شهاد می دهد که مشبه این ظهور در ابداع ظاهر نشده و مع ذلک باسمی از اسما که احدی اطلاع برامراد نداشته تمسک جسته و از موجدان معرض گشته فاّف لهم و بما هم یعملون مغ آنکه در حین خروج جمیع را اخبار نموده که عجلّ بعد از خروج جمال قدم بنعره‌اید و سامری ظاهر شود از حقّ تا بالکیّه معرض گشته‌اند و ما ماویهم الا النار فبئس مشوی المعرضین ای ابراهیم باستقامت تمام بر صراط الله مرور کن و از ماسوی الله چشم بپوش و بجمالش بگشا که کلّ الیوم فانی و لاشئ محض عند الله مذکورند لازال باصل امر و ملحقق به الامر ناظر باش و در عرفان حقّ باجدی تمسک مجو چه که ان سارج قد بدون خود معروف نشده و نخواهد شد ابداً بتصدیق و تکذیب احدی منوط نبوده دلیلش نفسش بوده و برهانش آنچه از فضلش ظاهر فرموده و اگر ببصر منیر ملاحظه شود جمیع حرکات حقّ چه از قیام و تعود و مشی و سکون و بیان و سکوت ممتاز و مقدّس از افعال کلّ من فی السّموات والارض مشاهده شود لا زال حقّ بدونش مشتبه نبوده و لکن شبهه در انفس و هممیّه بوده و خواهد بود صدر را از اشارات اهل حجاب پاک و مقدّس نما و قلب را از ریب منزه کن و در تبلیغ امر الله بقدر وسع جهد نما اینست ثمره وجود هر ذی وجودی الیوم لازال طرف الله بتو ناظر بوده و انشاء الله خواهد بود دیگر جمیع اجابر امن ذکور و اناث من لسان الله تکبیر برسانید \*\*\* ص 123 \*\*\*

انشاء الله حول حقّ سایر باشی چون ظل حول شمس **هو العزیز** المقدس الاعنی حمد محبوبی را که لم یزل سحاب عنایتش بر کلّ ممکنات باریده و لایزال پرتو افتار مکرمتش بر جمیع موجودات تابیده بی نصیب نفسی که خود را از امطار فضلش محروم نموده ای امّه احه جهت کن تا ازتجلیات انوارش بی نصیب نکردی و از ظل رحمتش دود نمانی در پناهش ماوی گیر و درسآیه فضلش مقر گزین چه که جز ظلّش برهوت بوده و خواهد بود این ایّام دو اسم الهی در کمال ظهور در تصرف مشغولند اسم محیی و اسم ممیت میمیرانند و زنده می فرمایند از معرض حیات اخذ می نمایند و بمقبل حیات باقیه عنایت می فرماید زهی قدرت که در یک زمان دو فصل ظاهر فرموده ربیع و خریف چه مقدار از اشجار نفوس که از این ربیع معنوی الهی خرّم شده و بفواکه و اثمار عرفان الهیّه مزیّن گشته‌اند و چه مقدار از اشجار نفوس که یابس شده و از جمیع عنآیات محروم مانده‌اند یک نسیم از شطر رضوان بدیع وزید بر موحدیّن بر دوسلام و رحمت بوده و بر مشرکین سموم قهر و عذاب این است قدرت سلطان احدیّه ای کنیز الهی انشاء الله از هبوب اریاح و بیع قدس صمدانی محروم نگردی و از فیوضات ایّام روح بی نصیب نمانی از عالم و عالمیان بگذر و بحقّ توجه کن که دونش در ذات خود فقیر و محتاج بوده و محتاج برفع احتیاج خود قادر نه چگونه رفع احتیاج غیر تواند نمود ای امر الله هنگامی که در بساط اسایش جالس شوی

\*\*\* ص 124 \*\*\*

شوی بذکر این سبحون مشغول شو و اگر غریبی مشاهده نمایی از غربت و این غلام روحانی ذکر نما قسم بنقطه وجود که بلایی وارد شده که مدّه از ان را اسمان و زمین و جبال نتوانند حمل نمود ذکر مصائب غلام مستور به و امر بکل شیئ علیم قائنات را من لسان الله تکبیر برسانید هو الابهی ای خورشید نامه ات بین یدی الله وارد و برمقرّ استوای عرش یمانی فائز له الحمد و المنّه خورشید جهت کن که فی الحقیقه خورشید باشی و از افق سماء حبّ برافروزی چه که الیوم اسم کفایت ننماید رسم باید و بسی شاید چه مقدار از نفوس که محبوب موسومند و عند الله مبغوض انشاء الله بظاهر و باطن از این اسم حاکی باشی قسم بخورشید سماء توحید که اگر خورشید سما ظاهری برحزن جمال احدیّه مطلع نبود ابداً از افق خود طالع نشود و قمیص نود و ضیا از خود بیندازد و لکن سترنا عن کلّشئ لئلایفنی مظاهر اسما فی ملکوت الانشا و لکن شما محزون نباشید و بذکر محبوب در کلّ حین مشغول شوید و بحزن دنیا محزون مباش و بسرورش مسرور که هردو چون برق بگذرد وفانی گردد دل از فانی بردار و بجبروت باقی وارد شور حمد کن محبوب را که بحبش فائز شدی و حبش مطهّر نفس است از علل و معاصی و مقضی حوائج انشاء الله برحبّش ثابت باش و برصراط امرش مستقیم و لکن علامت حبّش آنکه محبّانش در مناهج رضایش سالک شوند نه در سبیل نفس و هوی لازال در ظل رحمتش بنا کن باش وارد و نش منقطع جمیع قانتا ترا تکبیر ابهی مکبّر شوید و ابها علیکن

\*\*\* ص 125 \*\*\*

**هو البدیع** ای مسافر فی الله و ای مهاجر بالله حمد کن محبوبرا که سبیل قدس باقی وارد شدی و نغمات الله را بسمع ظاهر معنا نمودی برضی الله وارد شدی و بامر الله من غیر کره راجع گشتی فنعیماً لک بما فزت بلقاء الله و رضائه و سبقت فی بحر الرضا بامر مولاک القدیم. عبدی عبدی فارجع الی مقری و احبائی ثم اخیر هم منزی و سجنی و بلائی و کن من الذاکرین بگو ای احبای حقّ قد ایحن مظلوم او ظلم ظالمان خم گشته وسک سود سفید گشته ای بنده من و پسر بنده من برصراط اقهم مستقیم باش و از دونش معرض بالحبایم مانوس شو را از دشمنانم مجتنب نما حرمت بیت الله را بغایت منظور دارید چه که نسایم قدسم از بیتم در هبوب و مرور است و انی امر علی بیتی فی اللیال والایّام لو انتم تعرفون جمیع اولیای حقّ را من لسان الله تکبیر برسان انشاءالله در جمیع عوالم بین یدی قائم باشی و حولم طائف اقربای خود را ذکر منیع برسان بهائی ملیک **هوالباقی** حمد محبوبیرا که حجبات غلیظه امکانیه را بقدرت الهیه فرق فرمود و جمال قدم غمالانف الذیاب بی ستر و حجاب بر عرش کان الله و لم یکن معه من شیئ مستوی و از یمینش بجود اکسیر جاری و از سیاوش نهود عنایت ساری طوبی لمن شرب منه و کان من الفائزین. ای دوستان از کوثر باقی در ایام ظهور جمال سبحانی بنوشید فوالذی نفسی بیده که در غیبت اگر جمیع اقطار اسمانها و زمین را تفحص نمائید بقطره ان فائز نخواهید شد جمال قدم میفرماید

\*\*\* ص 126 \*\*\*

میفرماید اسرار این ظهور مستور مانده و اگر مذکور‌ آید البته فرغ اهل ارض مرتفع شود الا من طهر الله قلبه من هذا الکوثره ای اهل بیان اعلا ظهور باسم رحمن مرتفع شده و سرادق امر در قطب امکان منصوب گشته و تسنیم اب هی بایادی غلمان یقادر دور خذوا و اشربوا بانامل القدس فی هذا البها لا ؟؟ من الصابرین **ای علی** بشنو جوابهای سوالات خود را که از قلم الله جاری میگردد و اقا سید فی حفظک علی حبّ مولاک نسئل الله بان یحرمک من شر الشیطان و یدخلک علی مقعدا لا لمن والامان فی ظلامه اسمه الرحمن لا اله الا هوالعزیز السبحان و اما مسئلت فی حفاظت عن شر الظالمین لا تفسدوا فی الارض بعد اصل ها لئلا یمسک ظلم کلّ ظالم عنید و انک ان تفسد تکون ظالما فی نفسک فلما صرت ظالما ینبغی ان یسلطاقه علیک ظالما آخر و هذا عدل من عنده ان انت من العارفین و اما ما سئلت الله بان یوتیک ما یحارب به الناس بعضهم بعضا لتضربه ربک فاسمع انا قد ارفعنا حکم السیف و السنان و قدرنا النصر بالبیان فیما یخرج من اللسان و انه لهوالمستعان و اما ماسئلت بان نبعث فیک شجاعه الضرغام فاعلم با ناجعلنا قلوب الذینهم انقصعوا عن الدنیا و توجهوا الی شطر اسمی الاربهی نوبرالحدید یحبث لن یخافهم شیئ حلو بین السموات والارض و هم قسوره اجام القدره و القوه و قد سلسلهم الله بسلاسل العصمه و لوشاء لیطلقهم بامر من عنده و یستخر بهم کلّ من فی السموات والارض و انه

\*\*\* ص 127 \*\*\*

لعلی کلشئ قدیر و اما ما سئلت بانا نجعلک مختارا فی توجهک الی الله بحیث علی ترید تتوجه الی شطر القدس فاعلم انک فی هذا السوال جعلت نفسک شریکا مع ؟؟ لانه هوالنحار و ما اتخذ لنفسه شریکا و لن بیتخذ ابداً یاذنک فی ذلک کیف ینشاء امرا من عنده و انه هوالعزیزالهناد **هوالبدیع** ای علی بلقاءالله فائز شدی و بضیاء وجه مستنیر و این فضلی است کبیر ان یا علی فانقطع عن کلّ من فی السموات والارض ثم اذهب بروح الله و رضائه الی المدینه ثم اخبراهلها بما رایت و شهدت عرفت من ضرالذی ورد علی جمال القدم من المشرکین او علی اخلاقم متخلق شو و با احبایم بخضوع تمام معاشر باش ای علی آنچه تلقاء عرش نصایح محکمه از لسان الله اصغا نمودی فراموش مکن ای علی در ابکار بذکر جمال مختار مشغول باش و در اسحار بیادش مانوس مانوس مابین ای علی ذکرم شفای قلوب بضیاء صدور بوده و خواهد بود بدنیای فانی از طلعت باقی غفلت مکن و از شداید ان محزون مباش در کلّ امور بسلطان ظهور توکل کن اگر بوصایای الهی عامل شوی بخیر اکبر و منظر اطهر فائز گردی ای علی برسولم مانوس باش چه که لحظات عنایتم لازال باو متوجه بوده کذلک امرک جمال القدم لتکون علی العالمین ای حسن حمد کن محبوبرا که در سنین متوالیه تلقاء عرش رحمن حاضر بودی و در کلّ لیالی و ایّام بلقاءالله فائز شدی و در اشراق نظرت بمنظر اکبر ناظر بود و قلبت بیمین عرش متوجه حمد کن خدا را که باین فضل اکبر لا عدل

\*\*\* ص 128 \*\*\*

لاعدل له فائز شدی حال بشنو ندای رحمانرا و از فراق جمال سبحان جزع مکن و از مبرم قضا فزع عنما دل و جان در رضای دوست ایثار کن بسلطان امرش ناظر باش و از دونش منقطع ای حسن بروح امدی و بریحان بمدینه الرحمن راجع شو و از بلایای وارده بریه را اخبار کن لعل یقومن علی نصر هذا المظلوم الغریب الوحید ای حسن اگرچه فراق نیر افاق صعب است و لکن امرش چون قرب روضان محبوب و مطلوب بامرش مسرور باش چه که دوستان خود را فراموش ننموده و نخواهد نمود مثل تو و مهاجر این مثال بلبلی است که مدتها در رضوان قدس صمدانی باکل جمال رحمانی مانوس بوده و دست قضای الهی بغتة فضل نماید و حکم طلاق جاری فرماید اگرچه حمل این ثقل اکبر بر بشر بسیار گران است و لکن فرمانم لم یزل محبوب جان عارفان و مقصود روان عاشقان بوده ای حسن چون بامر مهاجری در کلّ حین تلقای عرش رضایم حاضری ای حسن در کنائز امریه لئالی حکمتیه مستور است و ما اطلع بها احد الا نفسی العلیم الخبیر لذا بفرح و رضا مالک شو نه بجبر و شکوی ای حسن بتقدیس و تنزیه کبری مالک شوی نه مناهج بغی و فحشا ان اعمل بماینبعی لک انشاءالله لاناک درهوای قدس الهی طایر باشی و در فضای انس ربّانی ماشی و البهاء علیک و علی ابیک و علی من معک من اختک و اخیک هوالمحبوب

\*\*\* ص 129 \*\*\*

ای امة الله حمد کن خدا را که از خمر مرحمت رحمانی مشروب گشتی و انکاس فضل مرذوق بلسان اهل ملاء اعلی بخادمة الله مذکوری و بین اهل ارض بجاریه المحبوب مشهور خدمتت از نظر منظر اکبر محو نشده و نخواهد شد ای کنیز من بتقدیس جمال قدم بین اماءالله حرکت نما لعل جمیع بتقدیست از الایش نفس و هوی مقدس شوند و در هوای تنزیه طایر بشنو نصح قلم اعلی را و بگو محروم نفسیکه از کوثر باقی بجز فانی توجه نماید و از ظهورات انوار احدیّه بشمتهیات نفسیه پرداز ای عباد اگر عاشقید معشوق موجود و اگر طالب خمرید کوثر محبوب جاری و مشهود پر مجاز بیفکنید و به پرهای حقیقت اهنگ وطن رحمان نمائید این است شمس نصح و بیان که از مشرق فم سبحان اشراق فرمود طوبی للسامعین و المستشرقین هوانا ای کنیز من تو از تحبیه جمال احدیّه مطلع شدی و از تقدیس ذات قدم باخبر اخبار کن اماء الله و العل یطهرن انفسهن عما لایحبه الله **هوالباقی** ای کنیز من از فراق جمال قدم محزون مباش در هر دیار ساکن باشی بین یدی الله حاضری چه که خدمت توضایع نخواهد شد صابر باش و برضایم راضی و اگر وارد مدینة الله شدی کنیزانم را از ضر و بلایم اخبار کن و بتقدیس تمام مشی کن و از بدایع ذکرم غافل شو رسولم را از لسانم تکبیر برسان و هم چنین جمیع اهل خود را ای کنیز من از خدمت بیت الله و ز با دستان غفلت مکن و از محبوب عالمین محجوب مباش و البهاء علیکم هو البدیع ای مجید بشنو ندای این محزون را که قسم بافتاب افق عزّ تجرید که از اول

\*\*\* ص 130 \*\*\*

ابداع تا حال چنین ظلم براحدی وارد نشده چرا اسوده نشسته بانغمات بدعم را فراموش نموده و یا معاشرت ناسرا نجابرا غافل نموده تو صبر و حلم و سکونم را دیده حال تفکر نما که چه وارد شده که سبب منجیح و صریح و ندبه برجمال احدیّه شده فوالله الذی لا اله الاّ هو که اگر شربت شهادت را از شر ناس می نوشیدم البته نزدم ارجح از این بود که این امور که سبب ذلّت امر بوده مابین ناس شایع شود فوالله یبکی نفسی و عینی و قلبی و قلمی و من زفراتی ینوح سکان الفردوس و لکن لاناس هم لایشعرون و لایستمعون ای مجید تو میدانی که چه مقدار در علوم الهی بجان ایستادم تاالله امری بمقامی رسید که ملاحظه نمودی و بعد اول محبتی که باین مظلوم شد این بود که بر قتلم ایستاده در قطع شجره ربابیّه کمال جهد نموده‌اند چون اشتهار یافت اینغلام خارج متفرّدا عن الکل در بیت ساکن که شاید نارغل و بغضا ساکن شود بعد فاصد گرفته بجمعیع اطراف نوشته که کمر قتل مرا بسته اند و انچه را مرتکب شده و در نفسش بود بسدره لایعرف نسبت داده و حال آنکه تو میدانی که اگر این عبد اراده ضرّش می نمود ابداً موجود نبود و چون نوشته او ملاحظه شد تکلیف دیده که ناس را اخبار نمایم که مبادا از کلمات جعلیه که مسطور داشته عباد را از سبیل منیر منحرف شوند فوالذّی توحّد بالعظمه و الکبریا که اگر بعد از خروج این عبد ساکن می شد ابداً این عبد ذکر نمی نمود و از جمله نوشته که برای نان از من خارج شده‌اند رذالت و پستی نفس را ملاحظه کن که چه گفته و چه کرده خود آنجناب تامل نماید و اینغلام را سالها دیده و معاشرت نموده با تقدیس کبری و تنزیه عظمی

\*\*\* ص 131 \*\*\*

اینگونه مفتریات بمالک اسما وصفات لایق است لافونفس الله المهیمن القیوم ذکر مصایبم از لسان و قلم هردو خارج شده انما اشکوبتی و عزتی الی الله باری در اعراض آنجناب از امرالله کمال تدبیر خواهند نمود ای صفی تو در ما بین کلّ عباد در اول امر بنفس الله فائز شدی و بین یدی الموجه مومن شدی بایست بر امر بشأنیکه از استقامتت کلّ مستقیم شوند باسم قادر واحدا گر توقف صعب است بر آنجناب متوکل علی الله راجع بارض خود و دیار اخری شوند و خود را حفظ نموده که مبادا بوساوس جنود ابلیس و ساری از حقّ محروم مانند هی الذی نفسی ببرکة کلّ الیوم مفقود و غیر مذکور مکر نفوسیکه بحبل الله تمسک جسته و از دونش فارغ شده‌اند و لازال مومن بالله اقل از کبریت احمر بوده و خواهند بود در کلّ حین بسلطان بقا پناه بوده که از شر اعداء الله محفوظ مانید و جناب اخوی هم اگر میل رجوع داشته باشند مادونند و لیکن اگر در عراق امور بر وفق رضا واقع شود توقف در جواد بیت احب بوده و من دون ان اذن حرکت داده شده در هرحال بما هوالمقصود عامل شوید لاباس علیکم و وصیت اعظم الهی آنکه با نفوسیکه معروفند ببغض حقّ ابداً معاشرت جایز نه فاجتنبوا عنهم لعلکم تفلحون **هوالله** نامه شما رسید و مضمون ان معلوم امد در جواب نفس مذکور لوح منیغ نازل و ارسال شد تالله لو تتفکرن کلّ من فی السموات والارض فیما

\*\*\* ص 132 \*\*\*

فیما نزل فیه لیکفینهم و لکن الناس فی حجبات قطرها کقطرالسموات والارضین ان جناب ملاحظه نموده برسانند و لکن بسیار سفارش نمائید که بحکمت نماید مبادا حرفی اظهار شود و سبب فتر بعضی گردد و دیگر لوح مختصری هم بجناب کلیم نوشته شد ملاحظه کنید و بفرستید البهاء علیک و علی الذی سمی باسمک و امه لاسمی و علی الذین معکم من احباءالله هوالله ان یا کلیم اسمع ندائیط ثم انظرالامر باستقامه منیع الیوم بر آنجناب لازم است استقامت بر امر و نصران چه که مشرکین بر نفاق ایستاده‌اند و در کلّ حین بنصر امر بکمال سرحی قائم شوند و دیگر آنکه لوحی در جواب سلیمان ارسال شد درست ملاحظه نمائید کذلک لرناق بالحقّ لتکون من العالمین والروح و العزّ و البها علیک و علی من معک و اخیک لله رب العالمین بسم الله الامنع الاقدس الابهی ذکر الله عن شجرتالفردوس قدکان علی هیکل الغلام مشهوداً و انّه لینطق فی کلّ شی بما سمع اذن الرّوح فی سماء البقا و اذن الکلیم فی بریه السینا بانّه لا اله الا هو و انّه لم یزل کان سفینه عن العالمین خنیا ان یا غلام اسمع ندات و ربک عن جهه العرش و لاتنس ایّام التی فیها اشرقت علیک شمس جمال ربّک عن هذا الافق الذّی کان باسم الغلام فی الالواح من قلم الله مذکوراً ذکر احبان التی کنت جالساً فی محضری و سمعت نغمات الله باذنک و فی تلک الایّام انّا سترنا وجهنا عن کلّ من فی السموات فالارض

\*\*\* ص 133 \*\*\*

لحکمة کانت فی سر الله مستوراً فلما تمت المیقات و جاءت الامر کشف الاستار باسمنا المختاره و اظهرنا نفسنا علی الممکنات بسلطان الذی کان علی العالمین مشهوراً و بذلک مادعلینا الذّی خلقناه بامر عن لدّنا و حفظناه تحت جناحین الفضل و یشتهد بذلک کلّ الکائنات و عرواثها لسان اترک علی مقام قدس محموداً و کلما سمعت فی امر مقر کان من عندی و کتبنا فی حقه مالایحصیه احد الا الله ربک لحکمة الّتی کانت فی خزائن العلم مکنوناً و قمنافی مقابله الاحدا فی ایّام الّتی ذلّت فیها رجلّ کلّ نفس قویاً و جادلنا الملل بالحکمة و الموعظه الی ان اظهرنا الامر بنفسی و حده و کان الله علی ما اقول شهیداً و ان احی لما اطمئن من نفسه حارب بنفسی و جادل بایاتی الی ان قام علی قتلی کذلک و سوس الشیطان فی صده و جعله عن بشاطی القدس محروماً کذلک اخبرناک لمطّلع ببغض الّذی ماورو علی هذا الغلام و تکون علی الامر بصیرا و الیها علیک و علی من احبّک فی الله و کان علی الامر مستقیماً **هو الله تعالی** اگر این عبد بخواهد ذکر احزان وارده نماید ممکن نه و احدی جز حقّ بر احصای ان قادر لن یصبنا الا ماکتب الله لنا حمد خدا را که اخوی را ملاقات نمودید و بر وضع حرکت و تقضیل او مطلع شدید فوالله الذی لا اله الا هو که آنچه در امر شنیدید جمیع از این عبد بوده و احدی مطلع نه جز میرلا احمد که او خدمت شما رسیده و دیگر یکی از اخوان که بکلیم معروف است در این

\*\*\* ص 134 \*\*\*

این ارض حاضر و مصلحت ذکر انتشار او را این دو دیدند چه که این عبد بسیار معروف بوده و اکثر از اهل ارض بعد ارث ثابت لذا اسم او مذکور شد و چه مقدار در وصفش ذکر و تحریر شده و کلّ باسم نقطه اولی مشهور و از این مراتب گذشته چه مقدار در تعلیم و تربیت او حفظش جهد وسعی مبذول شد و در موارد بلایا مستور و در مواقع قضایا منهدم و این عبد مابین اعدا مبتلا و انجناب استماع نموده‌اند که چه مقدار ظلم و اعتساف تحمل نمودم فوالله شی اسوده و مطمئن نیاسودم و کفی بالله شهیدا البتّه اجتماع اهل عراق و علمای عجم را استماع نمودید که چگونه بعناد قیام نمودند تا آنکه بفضل الله دست قدرت الهی جمیع را محذول نمود و این ارض وارد شدیم اخوی چون از نفس خود مطمئن شد و این ارض را ساکن دید و شریکی یکی از خدام را برقتلم گماشت فلمّا اظهار الله خافیه صدره مضطرب شده انکار نمود و بخود انجام نسبت داد بعضی از مکاتیب بخطا و ظاهر شد که حال موجود است و بعد انی عبد از کلّ خارج شد و شئ کلاً علی الله در بیت ساکن و مع ذلک نار غضبش ساکن نشد باطراف الواحی نوشته و فرستاده و آنچه را خود عامل بود باین عبد نسبت داد چه که از هیج دفاع ارض مطمئن است که آنچه بگوید محقق و ثابت است اگرچه این مسئله را درست فهمیده چنانچه اکثری او را ندیده‌اند و آنچه شنیده‌اند از انی عبد بوده \*\*\* ص 135 \*\*\*

مع ذلک محاربه با جمال احدیّه بر خواسته‌اند فان لهم و علی الذّین اتخذوهم لانفسهم اولیاء من دون الله و مجردی بصری از آنچه نوشته شان و قلم اورا دانست نماید باری اموری مرتکب شده که هیچ نفی ارتکاب ننموده انّما استکبر شی و حزنی الی الله انشاء الله امید داریم که آنجناب در ظل سدره امرساکن باشند و از جمیع منقطع و البهاء علیک و علی من معک در فقره حاجی میرزا احمد مرقوم داشتید فجراک الله جزاء حسناً لا یعقبه البدا مانّه کان علی کلّشئ قدیراً اوست باقی و از افق الهی ظاهر و هویدا الواح عربی منیع بسیار مشاهده شد حال بسان پارسی بدایع کلمات قدسی الهی القا میشود فطوبی للنّسا معین لم یزل حقّ جلّ ذکره مقدس از ظهور و بروز بوده و خواهد بود غیب لایعرف ؟؟ لایدرک و باطن لایظهر و کنز لایبرز و شر لا یستهد چه که اسم غیب صادق مادامیکه مشهود نه در اینصورت ظاهر نیست تا معروف گردد و بعد از مشهور اسم غیب موجود تا معلوم شود و لذا عیب لایعرف بوده و خواهد بود و طوبی از برای نفسیکه در این کلمه تامّه محکمه الهیّه تفکر نماید و بگو هم مقصود که در ان کنز مودع است ذکر شودواگر نفسی ادعای عرفا غیب من حیث هو غیب نماید کادب بوده و خواهد بود انجمال قدم اعظم از انست که بدون خود معروف گردد و عالیتر از انست که بدون ذات مقدس خود موصوف‌اید چه که آنچه را مخلوق در منتهی مراتب عرفان خود ادراک نماید این عرفان در محلوق رهی است که با نفسهم لا نفسهم احداث شد فتعالی مراد

\*\*\* ص 136 \*\*\*

من ان یعرف القدم مالحدوث چون ابواب عرفان و ادراک مسدود و منتهی رتبه عرفان ؟؟ مردود و محض فنسل وجود سلطان وجود مظاهر احدیّه و مطالع عزّ صمدیّه را از افق اننی انّا الظاهر فوق کثر شیئ ظاهر فرمود تا جمیع ناس بعرفان ان شعوس مشرقه از اقف حقیق بعرفان الله فائز شوند و باطاعت ان ذوات مقدسه برضی الله و طاعه مرزوق کردند و بمقتضای عدل و ظهور هریک از مظاهر باقیه جهتی و برهمانی عنایت فرمود تا برای نفسی مجال اعراض و اعتذار نماند و برکل جهت الهی بالغ و کامل گردد و مقصود از این فضل اکبر آنکه ناسرا تربیت نمایند که شاید مملکت وجه داخل شوند و بمقام یبقی وجه ربک که مقام سدره منتهای وجود انسانی است فائز کردند و باقی مانند قسم بجمال قدم که اگر نفسی یکبار از این دنیا طاهر و مقدّس شده برفیق اعلام ارتقا جوید ابداً فنانه بیند هستی‌اند و هستی رسد و ابداً نیستی و فنا را باین هستی و بقادله نه و لکن چه فایده که این ناس با قلوب غیر طاهره این نغمه الهی را ادراک ننمایند باری این ظهورات عز احدیّه از اول الاول بوده و الی آخر تا آنکه منتهی شد بظهور بدیع اول در قمیص آخر و طالع شد از شرق اعدا استطمه اولی جنّت عظمته و علت اثاره و عز کبریائه و ناسرا بشریعه بقا هدایت فرمود و جمیع عباد تمسک بروسای خود از علما جسته ابداً نساذج عزّ احدیّه اقبال ننموده مع آنکه ظاهر شد بحجتیکه کلّ از اتیان مثلا خود را عاجز مشاهده نمودن و بعد بمعارضه برخواستند و خوارق عادت طلب نمودند از ذات قدم رساله استدلالیّه که بدلیال سبعه معروف است مرقوم فرمودند و جمیع حجت

\*\*\* ص 137 \*\*\*

و دلیل را بآیات منتهی نمودند و از قلم قدس جاری که الیوم این آیات که از سحاب عزّ نازل شده حجت است بر شرق و غرب عالم و حجّتی فوق ان نبوده و نخواهد بود چنانچه ولیعهد انجوهر صمد را در مجلس خود حاضر نمود و حجت خواست لجبال قدم فرمودند آیات الیوم حی است بالاخره نپذیرفتند و کلّ بر قتل انساذج قدم فتوی دادند الاّ معدودی که بآیات الهی موقن شده و از مغرب کفر و ضلال بمشرق ایمان و اقبال توجه نمودند و بعد ان ذات قدم در کلّ الواح منزله جمیع را باین ظهور اعظم بشارت داده چنانچه مطری از بیان نازل نشده مگر آنکه انی ذکر امنع در او مذکور و جمیع را نصیحت فرموده که عباد در حین ظهور و مثل امت فرقان بحروفات بیان و کلمات منزله در ان از جمال رحمن مستحب مانید مع این و صایای و این ظهور اعظم و طلوع قدس اکره که بتمام قدرت الهیّه و جمیع حجج مطالع عزّ باقیه ظاهر شده کلّ اعراض نموده‌اند ای کاش بآنچه ملاء فرقان ارتکاب نموده‌اند ای کاش بآنچه ملاء ارتکاب نموده‌اند کفایت می نمودند چه که ملاء فرقان ارتکاب نموده‌اند کفایت می نمودند چه که ملاء فرقان همان فتوی بر قتل جمال رحمن داده‌اند و لکن این طایفه بر قطع سدره الهّیه جهد نموده چون خود را عاجز مشاهده نمودند ربان بافترا گشودند و البته تاحال یضق مشرکین بان ارض رسیده و لکن حمد خدا راکه اموری باین ساذج قدم اطهر نسبت داده‌اند که هر نفسی که اقل من شعیر صاحب شعور باشد و اقل از ذر صاحب نظر ادراک می نماید که این مفتریان از منبع غل و مخزن حسد و معدن بعضا ظاهر

\*\*\* ص 138 \*\*\*

شده اذا ایتکلم الس کلّ الذرات بان لعن لله اول ظالم ظلم نقطه الاولی فی ظهوره والاخری و حارب بنفسه و جادل بایاته و کفر بلقائه ثم افتری علیه بای ای عبد این است شان این عباد لایق بیست سنه جمال قدم دو دست اعلام مبتلی بشأنیکه در کلّ حین در معرض هلاک بوده و گاهی در سجن اعدا و گاهی در سلاسل و اغلال و گاهی اسیر فجّار مع ذلک نسبت دنیا و حبّ آن باین ساذج روح داده‌اند مع آنکه جمیع دنیا و مافیها خلق او بوده و اگر بر ارض الماس هیکل عرش مستقر سزاوار بوده بلکه خدّام درگهش را لایق و حال آنکه قسم بسلطان قدم که طائفین حولش از دنیا و مافیها مقدّس بوده و خواهند بود چنانچه اگر نفسی مشاهده نماید فلسی از دنیا و اسباب متعلّقه بان نزد مهاجرین نخواهد یافت حمد محبوبرا که کلّ را صابر و شاکر خلق فرموده و این سخنان و امثال ان را ذکر ننموده‌اند مکر آنکه القای شبهه در قلوب نمایند دیگر غافلند از اینکه فعل حقّ جون شمس مشرق و لاح است و هر ذی بصری ادراک نموده و می نماید ای عبد به پر معنوی بسماء قدس الهی پرواز کن و خود را از اشارات ماسوی الله مطهّر نموده بمنظر اکبر ناظر شو قسم بحقّ که ضرم اعظم از ان است که ذکر شود و بلایم اکبر از ان که بقلم قوم گردد انّما اشکوبتی و حزنی الی الله و انّه لنعم المولی و نعم النصیر انشاالله در انی ایّام از بدایع افضال است سلطان لایزال محروم نمایند و از ذخیره بیمثال ذوالجلال ممنوع نشوید و ابهاء علیک و علی من معک من کلّ مومن موقن بابت صابر شکور

\*\*\* ص 139 \*\*\*

لسان احد بکلمات پارسی تکلم می فرماید ای یوسف حجّتم بر کلّ من فی السّموات و الارض من قبل ان اعرّف نفسی تمام بود و بالغ شد چه که بظهوراتی ظاهر و بشئوناتی باهر که احدی را مجال توقّف و اعراض نه تفکّر در امم قبل کن که بچه سبب از شاطیء بحر احدیّه محروم شده اند و از جمال عزّ باقیّه ممنوع و اگر ببصر حدید مشاهده کنی ادراک مینمائی که کلّ بحجبات کلماتیّه و اشارات وهمیّه و دلالات ظنونیّه حادثه از منبع فیض احدیّه ممنوع شده اند و در ایام اللّه که جمال الهی چون شمس در وسط سماء مشرق و مضئ است کل بحجبات وهمیّه محتجب مع آنکه در کلّ الواح وصیّت شده اند باینکه در حین ظهور بشیی از آنچه خلق شده ما بین سموات و ارض تمسّک نجویند و باصل امر و بما یظهر منه ناظر باشند معذلک کلّ از سبیل مستقیم منحرف شده و عرفان حقّ را که لازال مقدّس از دونش بوده بتصدیق و تکذیب عباد او معلّق نموده اند فافّ لهؤلآء ثمّ سحقا لهم بما ارادوا ان یعرفو اللّه بغیره و هذا لم یکن ابدا چه از ذات قدم بنفس خود معروف بوده و هر معروفی بذکریکه از قلم امرش جاری شده معروف گشته بین عباد فتعالی شأنه من ان یعرف بسواه لانّ ما سواه مخلوق کخلق نفسک باری الیوم کلّ من فی السّموات و الارض در صقع واحد عند اللّه مشهودند و هرنفسیکه از ماسوای او منقطع شد و بسموات عرفان نفسش طیران نمود او از اصفیای حقّ و اولیای او بوده و خواهد بود اگر چه نزد احدی معروف نباشد و همچنین نفسیکه معرض شد از پست ترین

\*\*\* ص 140 \*\*\*

خلق بین یدی الله مذکور اگرچه از رؤسای قوم باشد چه که حقّ جلّ ذکره را نسبت و ربطی با احدی از ممکنات نبوده و نخواهد بود و کلّ بنفحه امرا و علی حدّ سواء خلق شده‌اند و این بلندی و پستی و علو و دنّو بعد از القای کلمه در انفس خود عباد ظاهر شد هرنفسیکه بعد از استماع کلمه الهی بکلمه بلی موّفق شد از اهل علیّین و جنّت ابهی محسوب و من دون ان از اهل هاویه و حجیم مذکور پس الیوم هر نفسی که منسوب سازد خود را بشجره امر باید از کلّ من فی السموات والارض منقطع شود و بقلب ظاهر و نفس زکی و فواد منیر بمنظر بشناسد ابداً موقن نشود و عارف نگردد چه که غیر او محدودند بحدود امکانّیه و حادثند بمشیّه اختراعیه و بحادث محدود ذات قدم شناخته نشده و نخواهند شد بشنو و صایای ربّانی و نغمات قدس صمدانیرا و از شمال و هم ظنّ بیمین یقین راجع شو بصر خود در ظهورات الهّیه و شئونات قدس صمدانیّه ملاحظه کن پاک کن بصر را از اشارات لایغنیه تا ظهورات عزّ احدیّه را در کلّشئ مشاهده کنی و گوش را از کلمات قوم مطهّر ساز تا نغمات قدس الهیّه را از کلّ جهات استماع نمائی و قلب را از اشارات کلمات قبلیه منزه کن تا اشارات کلمات منزله بدیعه را ادراک نمائی و بعین قدس بیزوال و زلال عمر بیمثال فائز شوی این است وصیت جمال قدم ان عبد را و اما آنچه سوال نمودی از مبدء و معاد و حشر

\*\*\* ص 141 \*\*\*

و نشر و صراط و جنّت و نار کلّها حقّ لاریب فیها و موقن بصیر در کلّ حین جمیع این مراتب و مقامات را بچشم باطن و ظاهر مشاهده مینماید چه که هیچ آنی از امری محروم نه و از فضلی ممنوع نخواهد بود و اگر بسموات فضل الهی طیران نمائی در هر آنی امورات محدثه در کلّ اوان را چه از قبل و چه از بعد مشاهده نمائی و در هر شیئ کلّما یظهر و یحدث فی کل شئ مشاهده کنی چه که فضلش مخصوص بشیئ دون شیئ نبوده و نخواهد بود ولکن مقصود الهی از حشر و نشر و جنّت و نار و امثال این اذکار که در الواح الهیّه مذکور است مخصوص است بحین ظهور مثلًا ملاحظه فرما که در حین ظهور لسان اللّه بکلمه ئی تکلّم میفرماید و از این کلمۀ مخرجه عن فمه جنّت و نار و حشر و نشر و صراط و کلّما انت سألت و ما لاسألت ظاهر و هویدا میگردد هر نفسیکه بکلمه موقن شد از صراط گذشت و بجنّت رضا فائز و همچنین محشور شد در زمرۀ مقرّبین و مصطفین و عند اللّه از اهل جنّت و علّیین و اثبات مذکور و هر نفسیکه از کلمة اللّه معرض شد در نار و از اهل نفی و سجّیین و در ظلّ مشرکین محشور این است ظهورات این مقامات که در حین ظهور بکلمه ئی ظاهر میشود ولکن نفوسیکه موفّق شده اند برضی اللّه و امره بعد از خروج آن ارواح از اجساد باجر اين عمال در دار اخری فائز خواهند شد چه که آنچه در این دنیا مشهود است استعداد زیاده از این در او موجود نه اگرچه کلّ عوالم الهی طائف حول این عالم بوده و خواهد بود ولکن در هر عالمی از برای هر نفسی امری مقدّر و مقرّر و همچه تصوّر مکن که آنچه در کتاب اللّه ذکر شده لغو بوده فتعالی

\*\*\* ص 142 \*\*\*

فتعالی من ذلک قسم بآفتاب افق معانی که از برای حقّ جنّتهای لا عدل لها بوده و خواهد بود ولکن در حیات اولی مقصود از جنّت رضای او و دخول در امر او بوده و بعد از ارتقای مؤمنین از این دنیا بجنّات لا عدل لها وارد و بنعمتهای لا یحصی متنعّم و آن جنان ثمرات افعالی است که در دنیا بآن عامل شده اند آیا ملاحظه نمینمائید که یکی از عباد او که خدمت نفسی نماید و زحمتی از برای او تحمّل کند اجر و مزد خود را اخذ مینماید؟ چگونه میشود کریم علی الاطلاق امر فرماید عباد را باوامر خود و بعد عباد خود را از بدایع رحمت خود محروم فرماید؟ فسبحانه سبحانه عن ذلک و تعالی تعالی عمّا یظنّون العباد فی حقّه باری الیوم جمیع این مراتب مشهود است پس نیکو است حال نفسیکه بجنّت الهیّه که اعلی الجنان بوده و خواهد بود فائز شود و اگر آذان مطهّره و نفوس بالغه مشهود میشد هرآینه از بدایع فضلهای الهی ذکر میشد تا جمیع از کلّ آنچه ادراک نموده و عارف شده و مشاهده نموده اند فارغ و مطهّر شده بمنظر اکبر اطهر توجه نمایند و لکن چه فائده که با تربیت نقطۀ بیان روح ما سواه فداه این عباد از مقام علقه به مضغه نرسیده اند تا چه رسد بمقام اکتسای لحم و من دون ذلک مقاماتیکه ابدا ذکر ان نشده فواحسرتا علی هؤلآء الّذین غیّروا نعمة اللّه علی انفسهم و بوجودهم منعت سمآء المعانی عن ظهوراته و شئوناته کذلک فاشهد شأن هذا الخلق و کن من

\*\*\* ص 143 \*\*\*

الشّاهدین باری جنّت و نار و حیات ظاهره اقبال و اعراض بوده و خواهد بود و بعد از صعود روح بجنّات لا عدل لها و همچنین بنار لا شبه لها که ثمرۀ اعمال مقبل و معرض است آن خواهند رسید و لکن نفسی جز حقّ ادراک این مقامات ننموده و نخواهد نمود و از برای مؤمن مقاماتی خلق شده فوق آنچه استماع شده از بدايع نعمتهای بی منتهای الهی که در جنّتهای عزّ صمدانی مقدّر گشته و هم چنین از برای معرض فوق آنچه مسموع شده از عذابهای دائمۀ غیر فانیه و اذا نشهد بانّ الصّراط قد رفع بالحقّ و انّ المیزان قد نصب بالعدل و انّ الظّهورات حشرت و البروزات برزت و النّاقور نقرت و الصّور نفخ و النّار اشتعلت و الجنّة قد ازلفت و المنادی قد ناد و السّموات قد طویت و الارض انبسطت و نسمة اللّه قد هبت و روح اللّه ارسلت و الحوریّات استزينت و الغلمان استجملت و القصور حقّقت و الغرف رصّعت و اهل القبور قد بعث و الاعالی سفلت و الادانی رفعت و الشّمس اظلمت و القمر خسف و النّجوم سقطت و الماء سیّلت و القطوف دنیت و الفواکه جنيت و الایات نزلت و اعمال المعرضین قد محت و افعال المقبلین قد ثبتت و اللّوح المحفوظ قد ظهر بالحقّ و لوح المسطور قد نطق بالفضل و مقصود الابداع ثمّ محبوب الاختراع ثمّ معبود من فی الارض و السّمآء قد ظهر علی هیکل الغلام اذا تنطق السن کلّشئ بان تبارک اللّه ابدع المبدعین ای عبد من ای یوسف بشنو نغمات الهی را و الیوم را قیاس بیومی مکن

\*\*\* ص 144 \*\*\*

و کلمات ابدع احلی را قیاس بکلماتی منما بعین خود در امورات ظاهره نظر کن و باحدی در عرفان نیّر اعظم متمسّک مشو و الیوم بر کلّ احبّای الهی لازم است که آنی در تبلیغ امر اللّه تکاهل ننمایند و در کلّ حین بمواعظ حسنه و کلمات ليّنه ناس را بشریعۀ عزّ احدیّه دعوت نمایند چه که اگر نفسی الیوم سبب هدایت نفسی شود اجر شهید فی سبیل اللّه در نامۀ عمل او از قلم امر ثبت خواهد شد این است فضل پروردگار تو در بارۀ عباد مبلّغین ان اعمل بما امرت و لا تکن من الصّابرین و البهاء علیک و علی من معک ان تستقیم علی هذا الامر الاعظم العظیمبسم اللّه الأقدس الأعظم الأعلی مکتوب آنجناب بمنظر اکبر وارد و از قميص کلماتش نفحات حبّ مالک اسما و صفات متضوّع الحمد للّه که از فضل رحمن ببحر عرفان فائز شدی و اين فضل بسيار عظيم است چه که عارف شدی بمقاميکه اکثری از عباد از او محتجبند اليوم ملأ بيان که خود را در اعلی ذروه عرفان مشاهده مينمايند آنقدر عارف نشده‌اند که مقصود از ظهور نقطه بيان روح من فی الامکان فداه چه بوده اگر بگويند مقصود بيان توحيد و علوّ تفريد بوده کلّ شهدوا و يشهدون بأنّه لا إله إلّا هو از افق سمآء مشيّت رحمانی شمسی طالع نشد مگر آنکه علی هيئته أن لا إله إلّا هو تجلّی فرمود و از رضوان روحانی ربّانی نفحه ای ساطع نگشت مگر آنکه عرف توحيد

\*\*\* ص 145 \*\*\*

از او در هبوب بلی آنچه در مقامات توحيد و علوّ تجريد ذکر فرموده‌اند مقصودی منظور بود لکن کل از مقصود محتجب در اينصورت باقی نمانده از برای آن نفوس مگر توحيد لفظی که کل بآن ناطقند قسم بسلطان يفعل ما يشآء که الفاظ در اين ظهور اعظم عاجزند از حمل معانی مکنونه که در قلم الهی مستور است نظر بمظاهر فرعونيّه من اهل بيان خرق حجبات الفاظ نشده تا چه رسد بظهور معانی اگر چه متبصّرين از هر کلمه ای از کلمات اين ظهور معانی ما لا نهايه ادراک نموده‌اند و لکن اين مخصوص بآن نفوس است و از دون ايشان مستور و بخاتم حفظ مختوم اگر استعداد مشاهده ميشد از برای کل ظاهر ميگشت آنچه اليوم از او محتجبند و اگر بگويند که مقصود از ظهور آن بوده که احکام ظاهره الهيّه را ما بين بريّه ثابت فرمايند جميع رسل باين خدمت مأمور و نزد أولوا البصر اين مقام يکی از مراتب ظهور قدر است اکثری از ناس بشأنی محتجبند که احتجاب ملل قبل از نظر محو شده بغضًا علی اللّه در هر حين باعتراضی جديد متمسّکند با اينکه کل ميدانند که باين ظهور اعظم ما نزّل فی البيان ثابت و ظاهر و محقّق شده و اسم اللّه مرتفع گشته و آثار اللّه در شرق و غرب انتشار يافته و بيان فارسی مخصوصا در اين ظهور امضا شده مع ذلک متّصلا نوشته و مينويسند که بيانرا

\*\*\* ص 146 \*\*\*

نسخ نموده‌اند که شايد شبهه ای در قلوب القا شود و معبوديّت عجل محقّق گردد أی اهل بيان أقسمکم باللّه قدری إنصاف دهيد و بديده پاک و طاهر در بيانات الهی نظر نمائيد و بقلب مقدّس تفکّر کنيد منتهی رتبه بيانات که در بيان مذکور است بقول اهل آن مقام توحيد است و معرضين بالمرّه از اين مقام محتجب چه که هنوز بمقامی ارتقا ننموده‌اند که مظاهر حق را يکنفس و يکذات و احکامشانرا يک حکم مشاهده نمايند ديگر چه توقّع است از اين نفوس نفوسيکه خود را در اعلی ذروه عرفان مشاهده مينمايند در امثال اين مقامات که يکی از مراتب توحيد است واقف و متحيّر و محتجب و ابداً شاعر نيستند که در چه حالتند هر نفسی لائق اصغآء کلمة اللّه نه و هر وجودی قابل آشاميدن زلال معانی که از عين مشيّت رحمانی در اين ظهور عزّ صمدانی جاری شده نه بلی اين امتياز که در الواح الهی ذکر شده مقصود مقامات ديگر بوده و بعد از نزول بيان و عرفان منبسط در آن نفسی آنقدر شاعر نباشد که اقلّا احکام الهی را واحد ملاحظه نمايد و اللّه عدم از برای آن وجود سزاوارتر است از اين گذشته بکدام عقل و درايت ظهور الهی و طلوع عزّ صمدانی معلّق بنسخ شريعت قبل است بسا از مظاهر الهيّه که آمده‌اند و تأييد احکام قبل فرموده‌اند و مجری داشته و ثابت نموده‌اند چه که حکم مظهر قبل بعينه حکم مظهر بعد است که از قبل نازل شده اليوم اگر نفسی فرق گذارد و مابين احکام

\*\*\* ص 147 \*\*\*

الهی و مظاهر عزّ صمدانی فصل مشاهده نمايد از توحيد خارج بوده و خواهد بود بگو ای احولهای روزگار دو مبينيد و ناله مکنيد اگر قادر بر صعود سمآء معانی نيستيد اقلّا آنچه در بيان نازل شده ادراک نمائيد که ميفرمايد من نفس محمّد م و ما يظهر منّی ما ظهر منه و در مقامی ميفرمايند اگر اعتراض و اعراض اهل فرقان نبود هر آينه شريعت فرقان در اين ظهور نسخ نميشد نسخ و اثبات هر دو در مقرّ اقدس واحد بوده و خواهد بود لو کنتم تعرفون جميع امور معلّق است بمشيّت الهی و اراده آن سلطان حقيقی چه اگر در اين حين حکمی از سمآء مشيّت رحمن نازل شود و جميع عباد را بآن امر فرمايد و در آن بعد فسخ آن نازل گردد ليس لاحد أن يعترض عليه لأنّ المراد ما أراد ربّکم مالک يوم الميعاد در ناسخ و منسوخ فرقان ملاحظه کنيد که بعضی آيات نازل و بآيه بعد نسخ حکم آيه قبل شده گويا مشرکين بيان قرآنهم نخوانده‌اند در اين مقام چه ميگويند که هنوز مابين عباد حکم آيه قبل جاری نشده بود و ثابت نگشته چگونه جايز بود که بآيه ديگر نسخ شود؟ فو الّذی أنطقنی بالحقّ لا تجدون من هؤلاء إلّا کفرا و طغيانا و غفلة و ثبورا غفلتشان بمقامی رسيده که آنچه از قبل بآن موقن بودند و در کتاب اللّه منصوص بوده مثل ناسخ و منسوخ فرقان حال بهمان متمسّک شده و بر سلطان غيب و شهود اعتراض مينمايند إنّهم أهمج من همجٍ رعاعٍ و أغفل من کلّ غافلٍ و أبعد من کلّ بعيدٍ و أجهل من کلّ جاهل ذروهم يا قوم بأنفسهم ليخوضوا فی هويهم و يلعبوا

\*\*\* ص 148 \*\*\*

بما عندهم فو الّذی نفسی بيده که جميع کلمات بيان و احکام منزله در آن از ظلم آن مشرکين نوحه مينمايد نظر باستحکام رياست خود ذکر بيان در لسان جاری و لکن بر منزلش وارد آورده‌اند آنچه را که هيچ ملّتی بمظاهر الهيّه وارد نياورده أفٍّ لاهل البيان غايت فضل رؤساشان آنست که ظهوريکه بيان بشارة له نازل شده اين حکم محکم را انکار کرده‌اند و در حرم رحمانی که در کلّ کتب حرام بوده خيانت نموده‌اند و حرف ثالث مؤمن بمن يظهره اللّه را شهيد نموده و آنقدر بيشرمند که با اين افعال قبيحه منکره اعتراض باين ظهور نموده که هنوز حکم بيان ثابت نشده ظهور جائز نه ملاحظه کنيد چقدر ناس را حمير فرض گرفته‌اند بفعل ناسخ جميع احکام محکمه و آيات متقنه بيانند و بقول مينويسند لا تأکل البصل و لا تشرب الدّخّان و بمقرّيکه صد هزار شريعت بامر او محقّق شده و جاری گشته اعتراض نموده و کافر شده‌اند و چه قدر بی بصيرتند اين خلق که گوش بمزخرفات آن نفوس داده و ميدهند و معاذيری که اعظم از عصيآنست از آن نفوس شنيده و پذيرفته‌اند فو اللّه اگر نظر کور شود بهتر از آنست که بآن اشارات ناظر گردد و افئده معدوم شود بهتر از آنست که بآن حجبات محتجب ماند و ديگر غافل از آنند که در دبستان علم الهی نفوسی ظاهر شده‌اند که باستنشاق حقّ را از باطل تميز دهند و بنظر اهل منظر اکبر را از اصحاب سقر بشناسند و بعنايت رحمن بما نزّل فی البيان عارف شده‌اند عليهم رحمة اللّه و برکاته و بدائع فضله و ألطافه مخصوص از قلم اعلی احکام اللّه نازل که اين ظهور متعرّض \*\*\* ص 149 \*\*\*

اينگونه امور نشود و بر جمال اقدس تعبی وارد نگردد چنآنچه ميفرمايند هر نفسی سؤالی دارد و يا آيات ميخواهد حال سؤال نمايد تا نازل گردد که مباد العياذ باللّه سؤالی شود که سبب حزن آن جمال قدم گردد و مخصوص ميفرمايند هو الّذی ينطق فی کلّ شیء بأنّی أنا اللّه لا إله إلّا أنا لئلّا يبقی لاحد من اعتراض و جميع اين تأکيدات نظر بآن بوده که عالم بوده‌اند اهل بيان بچه امور متمسّک ميشوند جوهر فؤاديکه بغايتی لطيف و رقيق است که جميع من فی البيان را وصيّت فرموده‌اند ابدا بين يدی تکلّم ننمايند بحرفی که رائحه هموم از او استشمام شود ملاحظه کنيد اهل بيان چه مقدار ضرّ وارد آورده‌اند مع آنکه در اين ظهور اموری ظاهر که از اول ابداع تا حين نشده و آياتی نازل که شبه آن اصغا نگشته و آنچه از بحر اعظم سؤال نموده‌اند جوابهای شافی کافی شنيده‌اند و اکثری از نفوس آنچه طلبيده‌اند بآن فائز شده‌اند مگر اموری که ضرّ و قبح آن از نظر سائلين و طالبين مستور بوده لذا اجابت نشده و عوض آن مقامات و مراتبی عنايت شده که اگر يکی از ان مشهود گردد کلّ اهل عالم منصعق شوند باری ورقآء الهی را در هر عالمی لحنی و بر هر فننی از افنان نغمه‌ايست که غير اللّه احدی بتمامه ادراک ننموده و نخواهد نمود نفسی نيست که از آن ملحدين سؤال نمايد که در اين مدّت کجا بوده‌اند؟ ايّاميکه اين غلام الهی مابين اعدا بانتشار آثار اللّه و ارتفاع ذکرش مشغول بود رؤسای بيان از خوف جان مستور و با نسوان \*\*\* ص 150 \*\*\*

و با نسوان معاشر بودند قاتلهم اللّه و چون امر اللّه ظاهر شد بيرون آمده احکاميکه کلّ بيان باو محقّق و منوط بوده از ميان برداشته‌اند چنآنچه ديده و شنيده‌ايد در ظهور تسع که منصوص در بيآنست چه ميگويند؟ جناب سيّاح عليه بهآء اللّه موجودند و اين ايّام تلقاء وجه بوده مذکور نمودند که در آخر ايّام حضرت اعلی روح ما سويه فداه باو بشارت فرموده‌اند که بلقآء مقصود خواهی رسيد و تفصيل بشارت نقطه اولی را باين ظهور اعظم بمشرک باللّه نوشته مع ذلک متنبّه نشده‌اند سيّد محمّد مراد و يحيی مريد آنچه او القا کند او مينويسد از جمله تازه از ناحيه کذبه قولی ظاهر که مقصود حضرت اعلی از سنهء تسع تسع بعد از ظهور من يظهر است در مستغاث حال ملاحظه نمائيد چه مقدار از صراط صدق و انصاف بعيد مانده‌اند فو اللّه اگر زبان لال شود بهتر از ذکر چنين کلماتست از اين نفوس عجب نيست چه که جز کذب و جعل و افترا از ايشان شنيده نشده و لکن عجبست از اهل بيان که باين حرفهای مزخرف گوش داده و ميدهند افّ لهم و لحيآئهم و لوفآئهم شعورشان بمقامی رسيده که تازه در اين ايّام يک خبيث مثل خوديرا باين اسم اعظم ناميده‌اند و بعد نوشته‌اند که اگر آيات منزله در بيان مخصوص اين اسم باشد فلان هم باين اسم ناميده شده - لعنهم اللّه - فسوف يرجعهم اللّه إلی مقرّهم فی الهاوية و لا يجدنّ لأنفسهم من حميم قل يا ملأ البيان اتّقوا الرّحمن و لا ترتکبوا ما لا ارتکبه فرعون و هامان و لا نمرود و

\*\*\* ص 151 \*\*\*

لا شدّاد قد بعثنی اللّه و أرسلنی إليکم بآيات بيّنات و أصدّق ما بين أيديکم من کتب اللّه و صحآئفه و ما نزّل فی البيان و قد شهد لنفسی ربّکم العزيز المنّان خافوا عن اللّه ثمّ انصفوا فی أمره ظهور اللّه خير لکم إن کنتم تعلمون عجبست از نفوسيکه از اين ظهور محتجبند و مع ذلک خجل نيستند و بملل ديگر اعتراض مينمايند سبحان ربّک السّبحان عمّا هم يقولون بلی ظهور قبلم خبر فرموده از آنچه واقع شده ملاحظه در شأن نفوسی نمائيد که مع اين آيات بديعه و ظهورات الهيّه و شیء ونات احديّه که عالمرا احاطه فرموده و مع شهادت حضرت اعلی که در جميع بيان اخذ عهد نموده و بشارت فرموده بقاصدين کعبه مقصود اظهار مينمايند که برو و فلان و فلانرا ببين عجب است از امثال اين نفوس الدّهر أنزلنی أنزلنی حتّی يقال ما يقال و از جميع اين مراتب گذشته ذکر کلمات کاذبهء مجعوله مشرک باللّه را در مقابل آيات عزّ الهی و بيّنات قدس صمدانی مينمايند بعينه مثل آنست که کسی بگويد روائح ورديّه رضوان الهيّه را استشمام نمودی حال روائح جيفه منتنه خبيثه را هم استنشاق نما و بعضی بر آنند که بعد از اين ظهور اعظم نبايد آن نفس مشرک بکلمات مجعوله ناطق شود بعينه اين قول مثل آنست که کسی بگويد با وجود حق نبايد غير او مذکور باشد و با ظهور عدل نبايد ظلم مشهود گردد و يا عند هبوب نفحه ورد گلزار رحمانی روائح منتنه استشمام شود و اين اعتراضاتيست که محتجبين هيچ ملّتی بامثال آن احتجاج

\*\*\* ص 152 \*\*\*

آن احتجاج ننموده‌اند بگو ای گمگشتگان وادی غفلت لسانتان باين کلمه مقرّ است که کان اللّه و لم يکن معه من شیء و الآن يکون بمثل ما قد کان مع آنکه جميع موجودات مشاهده ميشوند و موجودند مع وجود کل شهادت ميدهی که حقّ بوده و خواهد بود و غير او نبوده و نيست حال بهمين شهادت در اين ظهور و ما يتعلّق به شهادت ده و جميع را در رتبه او فانی و معدوم و مفقود مشاهده کن و اين مقام مخصوص اولو الابصار و اولو الانظار بوده و خواهد بود فتفکّروا يا اهل البيان که شايد طنين ذباب را با آيات ربّ الارباب فرق گذاريد و تميز دهيد قسم بمحبوب آفاق که کلمات معترضين تلقآء کلمه اوليّه معدوم صرف بوده و خواهد بود آيا ظهور قبل نفرموده که آيات هر نفسی در رتبه او مشاهده شده و خواهد شد؟ عجبست که سالها بيان خوانده‌اند و بحرفی از آن فائز نگشته‌اند بعينه مثل اهل فرقان بل لا مثل لهؤلاء مشرکين قبل در احيانی که معارضه با خاتم انبيا نمودند به اين کلمات تشبّث نجسته چه که احدی نگفته چرا لسان شعرا کليل نشد که در مقابل آيات اشعار گفته و در بيت آويخته‌اند؟ از جميع اين مراتب گذشته هر بصيری شهادت ميدهد که کلمات مجعوله آن نفوس ملحده در نزد کلمات يکی از خدّام باب سلطان ابداع معدوم و مفقود بوده و خواهد بود چه ذکر شود که ناس رضيع و غير بالغ مشاهده

\*\*\* ص 153 \*\*\*

ميشوند و سبب شده‌اند که فيوضات نامتناهيه الهيّه از بريّه ممنوع شده و ابکار معانی در غرفات روحانی و خلف سرادق عصمت ربّانی مستور مانده چه که اين نفوس نامحرمند و بحرم قدس معانی راه نداشته و نخواهند داشت الّا من رجع و تاب بخضوع و اناب بگو ای اهل بيان اگر آيات عربيّه را ادراک نمی نمائيد در کلمات پارسيه حقّ و دونش ملاحظه کنيد که شايد خود را مستحقّ عذاب لانهايه ننمائيد و بانفس فانيه از طلعت باقيه محتجب نگرديد قسم بآفتاب افق ابهی که آنچه ذکر شده للّه بوده و خواهد بود و بآن مأمورم و الّا از ايمان اهل اکوان نفعی بسلطان امکان راجع نه قد جعل اللّه ذيلی مقدّسا عمّا عندهم إنّه لهو الغنيّ عمّا سويه و المستغنی عمّا دونه قد نصبت راية لا إله إلّا هو بامر من عنده و قد ارتفع خبآء مجد لا إله إلّا أنا بامر من لدنه ليس لاحد مفرّ و لا مقرّ إلّا إليه ای اهل بها اين خمر بقا را بر ملا باسم محبوب ابهی بياشاميد رغمًا لأنف الأعدآء بگذاريد اين هياکل جعليّه جعليّه را در خبائث اشارات کثيفهء منتنه خود مشغول شوند فو نفسی الحق مشام بقر را از اين عطر اطهر نصيبی نه و اين زلال بيمثال سلسال ذوالجلال قسمت اهل ضلال نبوده و نخواهد بود و هنوز اهل بيان تفکّر در اعتراضات ملل قبل در احيان ظهور ننموده‌اند مع آنکه الواح مبسوطه در اين مقام از قلم اعلی مسطور گشته کاش ملاحظه مينمودند و متنبّه می شدند

\*\*\* ص 154 \*\*\*

ميشدند بعضی الواح پارسيّه در جواب بعضی احباب نازل و ارسال شد اگر چه حيف است کلمات اينظهور اعظم را نفوس محتجبه مشرکه مردوده ملاحظه نمايند و لکن نظر بتبليغ امر الهی لازم است اگر آنجناب ببعضی بنمايند بأسی نيست و لکن لا يمسّها إلّا المطهّرون خمر معانی اين ظهور است که از قبل برحيق مختوم ذکر شده در کلمات مستور است و بخاتم حفظ مختوم و جميع مشرکين ملاحظه مينمايند و ميخوانند و لکن قطره ای از آن فائز نشده‌اند بگو ای اهل بيان اقلّاً بيان فارسی را ملاحظه کنيد که شايد بمقرّيکه نقطه اولی جز نيستی بحت و فنای بات ذکر نفرموده جسارت ننمائيد امر حقّ بمقامی رسيده که جوهر ضلال که بهادی موسوم هادی ناس شده و باعراض کمر بسته اگر اهل بيان ببيانات يحيی و سيّد محمّد و هادی و اعرج و امثال اين نفوس ملاحظه کنند و در بيانات خدّام اين باب هم تفکّر نمايند فو اللّه ليجدنّ الحقّ و يضعنّ الباطل و لکن چه فائده که بصر غير طاهر و قلب محتجب است نفسی بهادی بگويد که اگر اقلّ من ذرّه درايت ميداشتی شهادت ميدادی که آنچه باسم آن نفس مجعوله ذکر شده حکمة للامر بوده قدری تفکّر در اول اين امور کن که شايد بآنچه از عيون مستور بوده فائز شوی و موقن گردی باينکه آن نفس از اول معدوم بوده مصالح و حکم الهيّه اقتضا نمود آنچه ظاهر شد و شهرت يافت از خدا ميطلبيم که اگر امثال آن نفوس مهتدی نشده‌اند حقّ جلّت عظمته از ساذج کلمه امريّه هياکل مقدّسه مبعوث فرمايد بشأنيکه جميع من فی

\*\*\* ص 155 \*\*\*

العالمين را مفقود و معدوم شمرند و جز حقّ موجود و ناطق و متکلّم و قادر نبينند إنّه علی ما يشآء قدير إنشآءاللّه آنجناب از بدائع فضل ربّ الأرباب کاسر اصنام هوی و موقد نار هدی شوند فيا طوبی لک بما فزت بالمقام الأسنی و کان طرفک متوجّها الی الأفق الأعلی إنّه يختصّ من يشآء بفضل من عنده و إنّه لهو المقتدر علی ما يشآء و ربّ الآخرة والأولی لا إله إلّا هو العليّ الأبهی و أمّا ما سئلت فی فرق القآئم و القيّوم فاعلم بأنّ الفرق بين الاسمين ما يری بين الأعظم و العظيم و هذا ما بيّنه محبوبی من قبل و إنّا ذکرناه فی کتاب بديع و ما أراد بذلک إلّا أن يخبر النّاس بأنّ الّذی يظهر إنّه أعظم عمّا ظهر و هو القيّوم علی القآئم و هذا لهو الحقّ يشهد به لسان الرّحمن فی جبروت البيان اعرف ثمّ استغن به عن العالمين و إذًا ينادی القآئم عن يمين العرش و يقول يا ملأ البيان تاللّه هذا لهو القيّوم قد جآئکم بسلطان مبين و هذا لهو الأعظم الّذی سجد لوجهه کلّ أعظم و عظيم و ما استعلی الاسم الأعظم إلّا لتعظيمه عند ظهورات سلطنته و ما غلب القيّوم إلّا لفنآئه فی ساحته کذلک کان الامر و لکنّ النّاس هم محتجبون هل يعقّل اصرح ممّا نزّل فی البيان فی ذکر هذا الظّهور؟ مع ذلک فانظر ما فعل المشرکون قل يا قوم هذا لهو القيّوم قد وقع تحت أظفارکم إن لا ترحموه فارحموا أنفسکم تاللّه الحقّ هذا لجمال المعلوم و به ظهر ما هو المرقوم فی لوح مسطور إيّاکم أن تتمسّکوا بالموهوم الّذی کفر بلقآئه و آياته و کان من المشرکين فی کتاب کان بإصبع الحقّ مرقوما أيقن بأنّه ما أراد إلّا أعظميّة هذا

\*\*\* ص 156 \*\*\*

هذا الظّهور علی المذکور و المستور و استعلآء هذا الاسم علی کلّ الأسمآء و سلطانه علی من فی الارض و السّمآء و عظمته و إقتداره علی الأشيآء و بظهوره شهدت الممکنات بأنّه هو الظّاهر فوق کلّ شیء و ببطونه شهدت الذّرّات بأنّه هو الباطن المقدّس عن کلّ شیء و يطلق عليه اسم الظّاهر لأنّه يری بأسمآئه و صفاته و يعرف بأنّه لا إله إلّا هو و يطلق عليه اسم الباطن لأنّه لا يوصف بوصف و لا يعرف بما ذکر لأنّ ما ذکر هو احداثه فی عالم الذّکر فتعالی من أن يعرف بالذّکر أو يدرک بالفکر ظاهره نفس باطنه فی حين يسمّی باسمه الظّاهر يدعی باسمه الباطن و أنّه لا يعرف بالأفکار و لا يدرک بالأبصار علی ما هو عليه من علوّ علوّه و سموّ سموّه إنّه لبالمنظر الأعلی و الأفق الأبهی و يقول قد خسر الّذين کفروا بالّذی باسمه زيّنت الصّحيفة المکنونة و ظهرت طلعة الاحديّة و نصبت راية الرّبوبيّة و رفع خبآء الألوهيّة و تموّج بحر القدم و ظهر السّرّ المستسرّ المقنّع بالسّرّ الأعظم فو عمره إنّ البيان قد عجز عن بيانه و التّبيان عن عرفانه فتعالی هذا القيّوم الّذی به خرق الحجاب الموهوم و کشف المکتوم و فکّ الاناء المختوم فو نفسه الرّحمن إنّ البيان ينوح و يقول أی ربّ نزّلتنی لذکرک و ثنآئک و عرفان نفسک و الّذی کان قآئما بأمرک امر العباد بأن لا يحتجبوا بی و بما خلق عن جمالک القيّوم و لکنّ القوم حرّفوا ما نزّل فيّ فی إثبات حقّک و اعلآء ذکرک و کفروا بک و بآياتک و جعلونی جنّة لأنفسهم و بها يعترضون عليک بعد إذ

\*\*\* ص 157 \*\*\*

ما نزّلت کلمة إلّا و قد نزلت لاعلآء أمرک و إظهار سلطنتک و علوّ قدرک و سموّ مقامک فيا ليت ما نزّلت و ما ذکرت و عزّتک لو تجعلنی معدوما لاحسن عندی من أن أکون موجودا و يقرئنی عبادک الّذين قاموا علی ضرّک و أرادوا فی حقّک ما أرادوا أسئلک بقدرتک الّتی احاطت الممکنات أن تخلّصنی من هؤلآء الفجّار لاحکی عن جمالک يا من بيدک ملکوت القدرة و جبروت الإختيار و لو ننزل من المقام الأسنی و الدّرّة الأولی و السّدرة المنتهی و الأفق الأبهی و نرجع البيان من علوّ التّبيان الی دنوّ الإمکان لنذکر الفرق بين الاسمين فی مقام الأعداد و لو أنّ جمالی المکنون فی نفسی يخاطبنی و يقول يا محبوبی لا ترتدّ البصر عن وجهی دع الذّکر و البيان و لا تشتغل بغيری أقول أی محبوبی قد أنزلنی أنزلنی قضآئک المثبت و قدرک المحتوم الی أن ظهرت فی قميص اهل الأکوان إذا ينبغی بأن اتکلّم بلسانهم و بما يرتقی إليه إدراکهم و عقولهم و لو نبدّل القميص من يقدر أن يتقرّب و إنّک لو تريد ما تأمرنی به أرفع يد المنع عن فمی استغفرک فی ذلک يا إلهی و محبوبی فارحم علی عبادک ثمّ أنزل عليهم ما يستطيع عرفانه أفئدتهم و عقولهم و إنّک أنت الغفور الرّحيم فاعلم بأنّ الفرق فی العدد أربعة عشر و هذا عدد البهآء إذا تحسب الهمزة ستّة لأنّ شکلها ستّة فی قاعدة الهندسّة و لو تقرء القآئم إذًا تجد الفرق خمسة و هی الهآء فی البهآء و فی هذا المقام يستوی القيّوم علی عرش اسمه القآئم کما استوی الهآء علی الواو و فی مقام لو تحسب همزة القائم ستّة علی حساب الهندسة يصير

\*\*\* ص 158 \*\*\*

يصير الفرق تسعة و هو هذا الاسم أيضا و بهذه التّسعة أراد جلّ ذکره ظهور التّسع فی مقام هذا ما تری الفرق فی ظاهر الاسمين و إنّا اختصرنا البيان لک و إنّک لو تفکّر لتخرج عمّا ذکرناه لک و ألقيناه عليک ما تقرّ به عينک و عيون الموحّدين فو عمری إنّ هذا الفرق لآية عظمی للّذينهم طاروا الی سمآء البهآء و بما استدللنا لک فی الظّاهر يحقّق بأنّ المقصود فی الباطن قيّوميّة اسم القيّوم علی القآئم اعرف و کن من الحافظين و إنّا سترنا هذا الذّکر و غطّيناه عن أبصار من فی البيان إذًا کشفناه لک لتکون من الشّاکرين و قل أن الحمد للّه ربّ العالمين ای عبد ناظر الی اللّه مختصری بلسان پارسی ذکر ميشود تا کلّ بريّه از فضل سلطان احديّه از اين عين جاريه لا شرقيّة و لا غربيّة و لا ذکريّة و لا وصفيّة و لا ظهوريّة و لا بروزيّة که لم يزل از ذائقه انفس مشرکه محفوظ بوده نصيب بردارند و فائز شوند بدان مقصود نقطه اولی از فرق قائم و قيّوم و اعظم و عظيم اعظميّت ظهور بعد بوده بر عظيم و قيوميّت ظهور آخر بر قائم و از فرق أعظم و عظيم در عدد ظهور تسع بوده چنآنچه بر هر بصيری واضح و نزد هر خبيری مبرهن است و اين اعظميّت و قيّوميّت در اين ظهور و ما يظهر من عنده جاری و ظاهر مثلا مقصود از قيّوم ظهور تسع بوده و او باسم بها ظاهر و حال آن اعظميّت که در ظاهر حروف ملاحظه ميشود در مقامی همزه بهاء ستّه و قائم يک حساب ميشود فکّر لتعرف و فی ذلک لآيات للعارفين ای سائل ناظر قسم بجمال محبوب که آنچه مقصود حضرت اعلی است در اين ظهور و در صحائف قدس از قلم قدم ثابت و مسطور مشکل است بتوان

\*\*\* ص 159 \*\*\*

ذکر کرد و فی الحقيقه کشف قناع از وجه حوری معانی نمود روح القدس ميگويد که عظيم اگر خرق حجبات تسعه نمايد باعظم فائز شود و اين بيان روح القدسست و کان ربّه علی ما يقول شهيدا ليس هذا البيان منّا بل منه قل إيّاکم أن تعترضوا و اين تسعه را ايّام فرجه مابين ظهورين قرار فرموده‌اند تا کينوناتيکه از شمس عظيم متجلّی شده مستعد شوند از برای ظهور نيّر اعظم که در سنه تسع کل بآن موعود بوده‌اند مع ذلک مشاهده کنيد که اين ناس نسناس متشبّث بموهومی چه مقدار اعتراضات بر سلطان معلوم و مليک غيب و شهود نموده‌اند اين نفوس ابدا از کوثر بيان رحمن نچشيده‌اند و حرفی از مقصود سلطان امکان فيما نزّل عليه ادراک ننموده‌اند ذرهم فی خوضهم و در اين فجر روحانی در هوای لطيف معانی طيران کن متوقّفين کلمه مالک يوم الدّين را اصغا ننموده‌اند و آن نفوسند از اهل قبور و هم فی النّار خالدون والنّار قبورهم لو هم يشعرون و أمّا ما سئلت بنی نوع انسانی بعد از موت ظاهری غير از انبياء و اولياء آيا همين تعيّن و تشخّص و ادراک و شعوری که قبل از موت در او موجود است بعد از موت هم باقيست يا زائل ميشود و بر فرض بقا چگونه است که در حال حيات فی الجمله صدمه که بمشاعر انسانی وارد ميشود از قبيل بيهوشی و مرض شديد شعور و ادراک از او زايل ميشود و موت که انعدام ترکيب و عناصر است چگونه ميشود که بعد او تشخّص و شعوری متصوّر شود با آنکه

\*\*\* ص 160 \*\*\*

با آنکه آلات بتمامها از هم پاشيده انتهی معلوم آنجناب بوده که روح در رتبه خود قائم و مستقرّ است و اينکه در مريض ضعف مشاهده ميشود بواسطه اسباب مانعه بوده و الّا در اصل ضعف بروح راجع نه مثلا در سراج ملاحظه نمائيد مضیء و روشنست و لکن اگر حائلی مانع شود در اينصورت نور او ممنوع مع آنکه در رتبه خود مضیء بوده و لکن باسباب مانعه اشراق نور منع شده و همچنين مريض در حالت مرض ظهور قدرت و قوّت روح بسبب اسباب حائله ممنوع و مستور و لکن بعد از خروج از بدن بقدرت و قوّت و غلبه ای ظاهر که شبه آن ممکن نه و ارواح لطيفه طيّبه مقدّسه بکمال قدرت و انبساط بوده و خواهند بود مثلا اگر سراج در تحت فانوس حديد واقع شود ابداً نور او در خارج ظاهر نه مع آنکه در مقام خود روشن بوده در آفتاب خلف سحاب ملاحظه فرمائيد که در رتبه خود روشن و مضیء است و لکن نظر بسحاب حائله نور او ضعيف مشاهده ميشود و همين آفتاب را روح انسانی ملاحظه فرمائيد و جميع اشيا را بدن او که جميع بدن بافاضه و اشراق آن نور روشن و مضیء و لکن اين ماداميست که اسباب مانعه حائله منع ننمايد و حجاب نشود و بعد از حجاب ظهور نور شمس ضعيف مشاهده ميشود چنآنچه ايّاميکه غمام حائلست اگر چه ارض بنور شمس روشنست و لکن آن روشنی ضعيف بوده و خواهد بود و بعد از رفع سحاب انوار شمس بکمال ظهور مشهود و در دو حالت شمس در رتبه خود علی حدّ واحد بوده هم چنين است

\*\*\* ص 161 \*\*\*

آفتاب نفوس که باسم روح مذکور شده و ميشود و همچنين ملاحظه در ضعف وجود ثمره نمائيد در اصل شجره که قبل از خروج از شجر مع آنکه در شجر است بشأنی ضعيف که ابدا مشاهده نميشود و اگر نفسی آن شجر را قطعه قطعه نمايد ذرّه ای از ثمر و صورت آن نخواهد يافت و لکن بعد از خروج از شجر بطراز بديع و قوّت منيع ظاهر چنآنچه در اثمار ملاحظه ميشود و بعضی از فواکه است که بعد از قطع از سدره لطيف ميشود امثله متعدّده ذکر شد تا از هر مثالی بمقصودی مطّلع شويد و مطابق نمائيد بما سئلت عن اللّه ربّک و ربّ العالمين حقّ جلّ ذکره قادر است بآنکه جميع علوم لانهايه را در يکی از امثله مذکوره بين ناس ظاهر و مبيّن فرمايد باری بر هر مثلی يد قدرت مبسوط و بر هر کلمه ای يد حفظ گذاشته شده لا يعرفه احد الّا من اراد چون ختم اناء عطريّه بيد قدرتيّه شکسته شد رايحه آن استشمام ميشود الامر بيد اللّه يعطی و يمنع يعمی و يبصر يفعل ما يشآء و يحکم ما يريد و اينکه سؤال از خلق شده بود بدآنکه لم يزل خلق بوده و لا يزال خواهد بود لا لأوّله بداية و لا لآخره نهاية اسم الخالق بنفسه يطلب المخلوق و کذلک اسم الّربّ يقتضی المربوب و اينکه در کلمات قبل ذکر شده کان إلهًا و لا مألوه و ربًّا و لا مربوب و أمثال ذلک معنی آن در جميع احيان محقّق و اين همان کلمه‌ايست که ميفرمايد کان اللّه و لم يکن معه من شیء و يکون بمثل ما قد کان و هر ذی بصری شهادت ميدهد که الآن ربّ موجود و مربوب \*\*\* ص 162 \*\*\*

و مربوب مفقود يعنی آن ساحت مقدّس است از ماسوی و آنچه در رتبه ممکن ذکر ميشود محدود است بحدودات امکانيّه و حقّ مقدّس از آن لم يزل بوده و نبوده با او احدی نه اسم و نه رسم و نه وصف و لايزال خواهد بود مقدّس از کلّ ما سويه مثلاً ملاحظه کن در حين ظهور مظهر کلّيه قبل از آنکه آن ذات قدم خود را بشناساند و بکلمه امريّه تنطّق فرمايد عالم بوده و معلومی با او نبوده و هم چنين خالق بوده و مخلوقی با او نه چه که در آن حين قبض روح از کلّ ما يصدق عليه اسم شیء ميشود و اينست آن يوميکه ميفرمايد لمن الملک اليوم و نيست احدی مجيب لسان قدرت و عظمت ميفرمايد للّه الواحد القهّار لذا نفی وجود از کل ميشود چه که تحقّق وجود در رتبه اوليّه بعد از تحقّق عرفآنست و قبل از آن بقای ذات قدم محقّق و فنای کلّ شیءٍ ثابت و قبل از تجلّی ظاهری بر کلّ شیء کان ربًّا و لا مربوب و بعد از اظهار کلمه و استوای هيکل احديّه بر عرش رحمانيّه من أقبل إليه فهو مربوب و مخلوق و معلوم ادراک اين مقامات منوط بعرفان عباد است بصير خبير لم يزل يشهد بأنّه موجود و غيره مفقود إله و لا مألوه معه و ربّ و لا مربوب عنده کان و لم يکن معه من شیءٍ و يکون بمثل ما قد کان قسم بنقطه اوليّه که طلعة احديّه از احزان وارده و سدّ سبل باغوای انفس مشرکه از ذکر مقامات خفيّه مستوره عاليه مرتفعه ممنوع شده و بشأنی بلايا وارد که احدی جز حق محصی آن نه و ارض سرّ سرّا در اضطراب و احدی بر آن مطّلع نه إلّا ربّک

\*\*\* ص 163 \*\*\*

العزيز الوهّاب و زود است که از سرّ بظهور آيد لا يعلم ذلک إلّا من عنده علم الکتاب و اينکه سؤال شده بود که چگونه ذکر انبيای قبل از آدم ابو البشر و سلاطين آن ازمنه در کتب تواريخ نيست عدم ذکر دليل بر عدم وجود نبوده و نيست نظر بطول مدّت و انقلابات ارض باقی نمانده و از اين گذشته قبل از آدم ابوالبشر قواعد تحرير و رسوميکه حال مابين ناس است نبوده و وقتی بود که اصلاً رسم تحرير نبود قسم ديگر معمول بوده و اگر تفصيل ذکر شود بيان بطول انجامد ملاحظه در اختلاف بعد از آدم نمائيد که در ابتدا اين السن معروفه مذکوره در ارض نبوده و هم چنين اين قواعد معموله و بلسانی غير اين السن مذکوره تکلّم مينمودند و اختلاف السن در ارضيکه ببابل معروفست از بعد وقوع يافت لذا آن ارض ببابل ناميده شد ای تبلبل فيها اللّسان ای اختلفت و بعد لسان سريانی مابين ناس معتبر بوده و کتب الهی از قبل بآن لسان نازل تا ايّاميکه خليل الرّحمن از افق امکان بانوار سبحانی ظاهر و لائح گشت آن حضرت حين عبور از نهر اردن تکلّم بلسانٍ و سمّی عبرانيّا چون در عبور خليل الرّحمن بأن تنطّق فرمود لذا عبرانی ناميده شد و کتب و صحف الهيّه بعد بلسان عبرانی نازل و مدّتی گذشت و بلسان عربی تبديل شد و اول من تکلّم به يعرب بن قحطان و اول من کتب بالعربيّة مرامر الطّائی و اول من قال الشّعر حمير بن سبا و بعد رسوم خطّيّه از قلمی بقلمی

\*\*\* ص 164 \*\*\*

نقل شد تا آنکه باين قلم معروف رسيد حال ملاحظه نمائيد بعد از آدم چقدر لسان و بيان و قواعد خطّيّه مختلف شده تا چه رسد بقبل از آدم مقصود از اين بيانات آنکه لم يزل حقّ در علوّ امتناع و سموّ ارتفاع خود مقدّس از ذکر ما سويه بوده و خواهد بود و خلق هم بوده و مظاهر عزّ احديّه و مطالع قدس باقيه در قرون لا اوليّه مبعوث شده‌اند و خلق را بحق دعوت فرموده‌اند و لکن نظر باختلافات و تغيير احوال عالم بعضی اسمآء و اذکار باقی نمانده در کتب ذکر طوفان مذکور و در آن حادثه آنچه بر روی ارض بوده جميع غرق شده چه از کتب تواريخ و چه غيره و هم چنين انقلابات بسيار شده که سبب محو بعضی امور محدثه گشته و از اين مراتب گذشته در کتب تواريخ موجوده در ارض اختلاف مشهود است و نزد هر ملّتی از ملل مختلفه از عمر دنيا ذکری مذکور و وقايعی مسطور بعضی از هشت هزار سال تاريخ دارند و بعضی بيشتر و بعضی دوازده هزار سال و اگر کسی کتاب جوک ديده باشد مطّلع ميشود که چه مقدار اختلاف مابين کتب است إنشآء اللّه بايد بمنظر اکبر ناظر شد و توجّه را از جميع اين اختلافات و اذکار برداشت اليوم حقائق مظاهر امريّه بطراز ابهی مزيّن و مشهودند و جميع اسمآء در اسم بديع ظاهر و جميع حقائق در حقيقتش مستور من آمن به فقد آمن باللّه و بمظاهر امره فی کلّ الاعصار و من أعرض عنه فقد کفر باللّه المقتدر العزيز المختار و اگر نفسی تفکّر نمايد در آنچه مذکور شد بمقصود فائز ميشود اگر چه باختصار نازل شده و لکن صد هزار تفصيل در او مستور و عند ربّک علم کلّ شیء فی لوح

\*\*\* ص 165 \*\*\*

مسطور و نسئل اللّه أن يرزقک ما قدّر لأصفيآئه و يفتح علی وجه قلبک أبواب المعانی لتعرف من کلماته ما أراد و إنّه علی کلّ شیء قدير و الحمد للّه ربّ العالمين يکی از احبّای إلهی مکتوبی بحاجی محمّد کريم خان نوشته و در آن مکتوب سؤالات چندی نموده و از قراريکه استماع شد خان مذکور از معانی غافل شده بألفاظ تمسّک جسته و اعتراض نموده ليدحض الحقّ بما عنده و لکن غافل از اينکه يحقّق اللّه الحقّ بکلماته و يقطع دابر المشرکين اول آن مکتوب باينکلمات مزّين الحمد للّه الّذی کشف القناع عن وجه الأولياء خان مذکور اعتراض نموده که اين عبارت غلط است و صاحب اين مکتوب گويا بحرفی از علم و اصطلاحات قوم فائز نشده چه که قناع مخصوص رؤس نساء است باعتراض بر الفاظ مشغول شده و غافل از اينکه خود از علم و معلوم هر دو بی بهره مانده أصحاب إلهی اليوم اين علومی را که او علم دانسته ننگ ميدانند علميکه محبوبست آن بوده که ناس را بحق هدايت کند بعد از انکه نفسی بآن فائز نشد آن علم حجاب أکبر بوده و خواهد بود و اعتراضات او ديده نشد مگر همين يک فقره که آنهم شنيده شد و آن فقره بمنظر أکبر رسيد لذا از مظهر امر در جواب اعتراض او اين لوح ابدع اقدس اطهر نازل که شايد ناس بامثال اين اعتراضات از مالک اسماء و صفات محروم نمانند و کلمه عليا را از کلمه سفلی تميز دهند و بشطر اللّه العليّ الأعلی توجّه نمايند من اهتدی فلنفسه و من أعرض إنّ اللّه لغنيّ حميد **بسم اللّه العليم الحکيم** يا أيّها المعروف بالعلم و القائم علی شفا حفرة الجهل إنّا سمعنا بأنّک أعرضت عن الحقّ و اعترضت علی احد من احبّائه الّذی أرسل إليک کتابا کريما لیهديک الی اللّه ربّک \*\*\* ص 166 \*\*\*

و ربّ العالمين انّک اعترضت عليه و اتّبعت سنن الجاهلين و بذلک ضيّعت حرمتک بين عباد اللّه لأنا باعتراضک وجدناک علی جهل عظيم انک ما اطلعت علی قواعد القوم و اصطلاحاتهم و ما دخلت روضة المعانی و البيان و کنت من الغافلين و ما عرفت الفصاحة و البلاغة و لا المجاز و لا الحقيقة و لا التّشبيه و لا الاستعارة لذا نلقی عليک ما تطّلع به علی جهلک و تکون من المنصفين إنّک لو سلکت سبل اهل الأدب ما اعترضت عليه فی لفظ القناع و لم تکن من المجادلين و کذلک اعترضت علی کلمات اللّه فی هذا الظّهور البديع اما سمعت ذکر المقنع و هو المعروف بالمقنع الکندی و هو محمد ابن ظفر ابن عمیر ابن فرعان ابن قیس اسود و کان من المعروفین انا لو نرید ان نذکر ابائه واحدا بعد واحدا لی ان ینتهی الی البدیع الاول لتقدر بما علمنی ربّی علوم الاولین والاخرین مع أنا ما قرأنا علومکم و اللّه علی ذلک شهيد و عليم و إنّه أجمل النّاس وجهًا و أکملهم خلقا و أعدلهم قواما فانظر فی کتب القوم لتعرف و تکون من العارفين و کان إذا اسفر اللثام عن وجهه أصابته العين فيمرض لذا لا يمشی إلّا مقنّعا أی مغطيا وجهه کذلک ذکر فی کتب العرب العرباء و الأدباء و الفصحاء فانظر فيها لعلّ تکون من المطّلعين و إنّه هو الّذی يضرب به المثل فی الجمال کما يضرب بزرقاء اليمامة فی حدّة البصر و بابن أصمع فی سعة الرّواية لو کنت من العالمين و کذلک فی طلب الثّار بالمهلهل و الوفاء بالسموئل وجودة الرّأی بقیس بن زهير و الجود بحاتم و الحلم بمعن بن \*\*\* ص 167 \*\*\*

زائده و الفصاحه بقیس ابن صاعده و الحکمة بلقمان و کذلک فی الخطبة بسبحان اوائل و الفراسه بعامر بن طفیل و الحذق بایاس ابن معویه القره و الحفظ بحماد هولاء من مشاهیر العرب الذّین ترسل بهم الامثال طالع فی الکتب لعل لا تدحض الحقّ بما عندک و تکون من المتنبّهين و توقن بانّ علماء الادب استعملو الفظا لقناع فی الرّجال کما ذکرناه فلک بنیان ظاهر مبین ثم اعلم بانّ القناع محصوص بالنساء و یسترن به روسهّن و لکن استعمل فی الرّجال و الوجب مجازاً ان کنت من المطلعین و کذلک اللثام مخصوص بالمرئه یقال لثمت المرئه ای شدّت اللثام علی فمیها ثم استعمل فی الرّجال و الوجه کما ذکر فی کتب الادبیّه اسفر اللثام عن وجهه ای کشف النقاب ایّاک ان تعترض بالکلمات علی الذّی خضعت الآیات لوجهه المشرق المنیر خف عن الله الذی خلقک و سواک و لا تشمت الذین امنوا و انفقوا انفسهم و اموالهم فی سبیل الله الملک العزیز القدیر قل ماکان مقصود ما فیما ارسلناه الیک الاّ بان تکون متذکراً فیما فرطت فی جنب الله و تتخذ لنفسک الیه سبیلا انّا اردنا هدایتک و انک اردت ضرّنا و استهزئت بنا کما استهزء قوم قبلک و هم حنیئذ فی اسفل الحجیم انّک من الذّین اذا نزل القران من لذی الرحمن قالوا ان هذا الا اساطیر الاولین و اعترضوا علی اکثر ایاته فانظر فی الاتقان ثم کتب اخری لتری و تعلم اما اعترضت به من قبل علی محمد رسول الله و خاتم النّبیین اذا عرفناک نفسک لتعرفها و تکون علی بصيرة بدیع قل عند ربی خزائن العلوم و علم

\*\*\* ص 168 \*\*\*

الخلائق اجمعین ان ارفع راسک عن فراش الغفله لتشاهد ذکر الله لا عظیم مستویاً علی عرض الظّهور کاستواء الهاء علی الوارقم عن لقد الهوی ثم اتبع ربّک العلی الاعلی دع ماعندک عن و راک و خذ مااتاک من لدی الله العزیز الحکیم قل ان یا ایّها الجاهل فانظر فی کلمات الله ببصر و لتجدهن مقدّسات عن اشارات القوم و قواعدهم بعد الذتّی عند معلوم العالمین قل انّ آیات الله او تنزل علی قواعدکم و ماعندکم آنها تکون مثل کلماتکم یا معشر المحتجبین قل آنها نزلت من مقام لا یذکر فیه دونه و جعله الله مقدّساً عن عرفان العالمین و کیف انت و امثالک یا ایّها المعرض المریب فانصف بالله لو توضع قدره الدنیا و من علیها من قلبک هل تقدران تقوم علی امر یعترض علیه النّاس و عن و لایتهم الملوک و السّلاطین لا فوربّی لا یقوم احد و لن یستطیع نفس الا من اقامة الله مقا منفسه و انّه هو هذا و ینطق فی کلّشئ بانه لا اله الا هو الواحد الفرد المعتمد العلیم الخبیر لو یکدّر قلب منک احد من خدّام السلطان فی اقل من ان لتضطرب فی الحین و انک لو تنکرنی فی تلک قصد منی عباد الله المخلصون و مع ذلک تعترض علی الذی اعترض علیه الدّول فی سنین معدودات و ورد علیه مابکت عنه روح الامین الی ان سجن فی هذا السجن البعید قل ان افتح البصر لانّ الامر علاو ظهر و الشجر ینزق باسرار القدر هل تری لنفسک من مفر تالله لاحد مفرّ و لامستقر الا

\*\*\* ص 169 \*\*\*

لمن توجه الی منظر الاکبر مقر الامن هذا المقام الاطهر الذی اشتهر ذکره بین العالمین قل اتعترض بالقناع علی الذی امن بسلطان الابداع والاختراع والذی اعترض الیوم انه من همج رعاع عند اللّه فاطر السّموات والارضین قل ان یا أيّها الغافل جمیع تغنی الورقاء علی افنان سدره المنتهی و لا تکن من الجاهلین ان هذا الهوالذی اخبرکم به کاظم و احمد و من قبلهما النبیون و المرسلون اتقوالله و لا تجادل بایاته بعد انزالها آنها نزلت بالفطره من جبروت الله ربک و رب العالمین و انها لحجّة الله فی کلّ الاعصار و لا یعقبها الاالذین هم انقطعوا عما عندهم و توجهوا الی هذا النباء العظیم یا ایها البعیدلوان ربک الرحمن یظهر علی حدوداتک لتنزل ایاته علی قاعده التی انت علیها تب الی الله و قل بیحانک اللهم یا الهی اناالذی فرطت فی جنبک و اعترضت علی ما نزل من عندک ثم تبعت الی النفس و الهوی و غفلت عن ذکرک العلی الابهی انا یا الهی لا تاخذنی بجريراتی طهّرنی عن المصیان ثم ارسل علی من شطر فضلک روایح الغفران ثم قدرلی مقعد صدق عندک ثم الحقنی بعبادک المخلصین یا الهی و محبوبی لاتحرمنی عن نفحات کلماتک العلیا و لا من فوحات قیصک الابهی ثم ارضی بما نزل من عندک و قدر من لدنک و انک فعال لما نشاء و انک انت الغفور الجواد المعظی الکریم اسمع قولی دع الاشارات لا هلها و طهر قلبک عن کلمات التی تورث سوادالوجه فی الدارین ان اطلع عن خلف الحجبات والاشارات و توجه بوجه منير الی مالک الأسماء

\*\*\* ص 170 \*\*\*

الاسماء و الصفات لتجد نفسک فی اعلی المقام مقام الذی انقطعت عنه اشارات المرسیبین کذلک نصحک قلم الاعلی ان استضحت لنفسک و ان اعرضت فعلیها و ان ربک الرحمن لغنی عما کان و بما یکون و انه لهوالغنی الحمید بلسان پارسی ذکر ميشود که شايد عرف قميص رحماني را از کلمات منزله پارسيّه ادراک نمائي و منقطعا عن الأشطار بشطر احديّه توجّه کنی اگر چه هر طيری از کدس رحمت رحمانيّه و خرمن حکم صمدانيّه نصيب نبرده و قادر بر التقاط نه طير بيان بايد در هواء قدس رحمان طيران نمايد و از خرمنهای معانی قسمت برد تا قلوب و افئده ناس بذکر اين و آن مشغول از عرف روضه رضوان محروم بشنو نصح اين مسجون را و ببازوی يقين سدّ محکم متين بنا کن شايد از يأجوج نفس و هوی محفوظ ماني و بعنايت خضر أيّام بکوثر بقا فائز شوی و بمنظر أکبر توجّه نمائی دنيا را بقائی نه و طالبان آنرا وفائي مشهود نه لا تطمئن من الدنیا فکر فی تغییرها و انقلابها این من بنی الخورتق و السدیر و این من اراد ان یرتقی الی الاسیرکم من قطر استراح فیه بامیه فی الاصیل بالعافیه و الخیر و غداملکه الغیرکم من بیت ارتفعت فی العشتی عنه القهقهه و شد و الزرقاء و فی الاشراق نحیب البکاء ای عزیز ما زل و ای امر ما بدل و ای راحه ما راجع و ای ظالم شر کاس الفلاح و هم چنین بعلوم ظاهره افتخار منما و فوق کلّ نیعلم علیم فاعلم لکل صارم کلال و لکل فرح ملال و لکل عزیز زله و لکل عالم زله تقدی پیشه کن و بدنیتان علم الهی وارد شو

\*\*\* ص 171 \*\*\*

اتقوا الله یعلمکم الله قلب را از اشارات قوم مقدّس نما تا بتجلیات اسما وصفات الهی منوّر شود چشم اعراض بربند و چشم انصاف بگشا و بر احبّای الهی اعتراض مکن قسم بشمس افق ظهور که اگر از علوم ظاهر هم کما هو حقّه نصیب می بروی هر اینه از لفظ قناع بردوستان مالک ابداع و اختراع اعتراض نمی نمودی صد لسانک عن الاولیاء یا ایها الهائم فی هیماء الجهل و انعمی مصلحت در انست که قدری در کتب بیان و بدیع ملاحظه کنی که شاید از قواعد ظاهره مطّلع شودی چه که اگر بر حقیقت و مجاز و مقامات تحویل اسناد و استعاره و کنآیه مطلع میشدی اعراض نمینمودی که قناع در وجه استعمال نشده ببصر مشرکین در کلمات محبین ربّ العالمین نظر مکن و اما القناع و المقنعه دوجامه‌اند که نساء روس خود را بان میپوشانند مخصوص است از برای روس نساء و لکن دررجال و وجه مجازاً استعمال شده و هم چنین لثام جامه ایست که نساء بان دهان خود را می پوشانند چنانچه اهل فارس و ترک بيشماق تعبیر می نمایند و در رجال و وجه مجادله استعمال شده چنانچه در کتب ادبیّه مذکور است فانظر فی کتب القوم لتجدماغفلت عنه و ان نامه را یکی از احبّای الهی بشمار نوشته و مقصود او آنکه شما را از ظلمت نفسانیّه نجات دهد و بشطر احدیّه کشاند و تو اظهار فضل نمودی و لکن اخطا سهمک و عند اهل علم شان و مقدارات معلوم شد اسمع قولی لا تعترض علی من یذکرک و لا تضجر من بعضک و لا

\*\*\* ص 172 \*\*\*

تعصب العطاء بالاذی و علیک بالخضوع عند احبّاء الله ربّ الاخره والاولی دع العلوم لا غمّا منعتک عن سلطان العلوم اثر من یذکرک علیک و قدمّه علی نفسک لو تمشی بلا خذاء و تنوم بلا و طاء و تنوح فی العراء لخبر لک من ان تحزن احد ممن امن و هذی یا ایّها المهتاض لا تعجلّ علی الاعتراض و لا تکونوا کالاقم اللّضلاض من تجعل فی اللهم سقط فی الندم ان امسک الانسان و القم غردد مالک القدم لا تجعل نفسک مستسی الفتم فسوف ترجع ای مالک الاهم و تسئل عما الکتسبت فی الحیوه الباطله فی یوم تتقلّب فیه القلوب والابصار من منطق الله المقتدر القهار الی متی تلک سبل الفحشاء و تعرض علی مالک الاسماء ایست رجعک و ملوک او غلفت عن دل مولاک ان امنت اللحد فاتبع ما یامرک به نفسک و هو لک والا فاسرع الی الذّی الی الله دعاک و تدارک ما فات منک فی اولاک قبل اخراک خف عن الله الّذی خلقک و سواک تب الیه ثم اذکر فی صباحک و مساک و انّ الیه مرجعک و مثواک و از ان گذشته که بر کلمات احباء الله اعتراض کرده و می کنی در غفلت بمقامی رسیده که بر کلمات نقطه اولی روح ماسواء فدا الّذی بشر النّاس بهذا الظّهور هم اعتراض نموه و کتب در ردّاقه و احبائه نوشته و بذلک احبطت اعمالک و ماکنت من الشاعرین تو و امثال تو گفته‌اند که کلمات باب اعظم و ذکر اتم غلط است و مخالف است بقواعد قوم هنوز انقدر ادراک ننموده که کلمات منزله الهیه میزان کلّ است و دون او میزان او نمی شود

\*\*\* ص 173 \*\*\*

هریک از قواعدی که مخالف آیات الهیّه است ان قواعد از درجه اعتبارساقط دوازده سنه در بغداد توقف شد و آنچه خواستیم که در مجلسی جمعی از علما و منصفین عباد جمع شوند تا حقّ از باطل واضح و مبرهن شود احدی اقدام ننمود باری آیات نقطه اولی روح ماسوا فدا مخالف نبود تو از قواعد قوم بیخبری از ان گذشته در آیات این ظهور اعظم چه می گویی ان افتح البصر لتعرف بانّ القواعد توخذ من کلمات الله المقتدر المهیمن القیّوم اگر احزان وارده و امراض جسدیّه مانع نبود الواحی در علوم طاهره مرقوم میشد و شهادت میدادی که قواعد الهیه محیط است برقواعد بریّه نسئل الله بان یوقفک علی حبه و رضاه و انّه مجیب لمن دعاه فکر کن در ایّامیکه فرقان از سماء مشیّت رحمن نازل شد اهل طغیان چه مقدار اعتراض نموده‌اند گویا از نظر شما محو شده لذا لازم شد که بعضی از ان ذکر شود که شاید خود را بشناسی که درحین اشراق شمس محمدی از افق عزّ صمدانی چه مقدار اعتراض نمودی غآیه ان است که در ایّام باسم دیگر موسوم بودی چه که اگر توازان نفوس نبودی هرگز در این ظهور برحقّ اعتراض نمینمودی از جمله اعتراض مشرکین در این آیه مبارکه بود که می فرماید لا تفرق بین احد منهم اعتراض نموده‌اند که احد را مابین نه و باین جهت بکلمه محکه الهیّه اعتراض و استهزا نموده‌اند و همچنین در آیه مبارکه حلق لکم مافی الارض جمیعاً ثم استوی الی السماء فسویهن

\*\*\* ص 174 \*\*\*

سبع سموات اعتراض نموده‌اند که اين مخالف ايات ديگر است چه که در اکثر ايات سبقت خلق سما بر ارض نازل شده و همچنين بر ايه مبارکه: خلقناکم ثمّ صوّرناکم ثمّ قلنا للملائکة اسجدوا لادم اعتراض نموده‌اند که سجود ملائکه قبل از تصوير خلق بوده و اعتراضاتيکه در اين ايه مبارکه الهيّه نموده‌اند البتّه استماع نموده‌ايد و همچنين بر ايه مبارکه غافر الذّنب وقابل التّوب شديد العقاب اعتراض نموده‌اند که شديد العقاب صفت مضاف بفاعل است نعت معرفه واقع شده و مفيد تعريف نيست و همچنين در حکايت زليخا که ميفرمايد: و استغفری لذنبک انّک کنت من الخاطئين اعتراض نموده‌اند که بايد خاطات باشد چنانچه از قواعد قوم است در جمع مؤنّث و همچنين بر ايه مبارکه: و کلمة منه اسمه المسيح اعتراض نموده‌اند که کلمه تانيث دارد و ضمير راجع بکلمه بايد مؤنّث باشد و همچنين در: احدی الکبر و امثال ان مختصر انکه قريب سيصد موضع است که علمای انعصر و بعد بر خاتم انبياء و سلطان اصفياء اعتراض نموده‌اند چه در معانی و چه در الفاظ و گفته‌اند اين کلمات اکثر ان غلط است و نسبت جنون و فساد بان معدن عقل داده‌اند قالوا انّها ای السّور و الايات مفتريات و بهمين سبب اکثری از ناس متابعت علما نموده از صراط حق مستقيم منحرف شده و باصل جحيم توجّه نموده‌اند و اسامی ان علماء از يهود و نصاری در کتب مذکور و از اين گذشته چه مقدار از ايات را که نسبت بامرئ القيس داده‌اند وگفته‌اند که انحضرت سرقت نموده مثل سوره مبارکه: اذا زلزلت و اقتربت السّاعة و مدتّها قصائد يرا که معروف بمعلّقاتست و همچنين بمجمهرّات الّتی کانت فی الطّبقة الثّانية بعد المعلّقات بر کلمات الهی ترجيح ميدادند تا انکه عنايت الهی احاطه فرمود جمعی باين اعتراضات ممنوع نشده بانوار هدايت کبری مهتدی گشتند و حکم سيف بميان امد طوعا و کرها ناس \*\*\* ص 175 \*\*\*

در دين الهی وارد شدند اية السّيف تمحو اية الجهل و بعد از غلبه امر اللّه بصر انصاف باز شد و نظر اعتراض مقطوع ومحجوب و همان معرضين که ايات اللّه را مفتريات ميناميدند در بعضی از ايات منزله هفتاد محسّنات فصاحتيّه و بلاغتيّه ذکر نمودند چون بيان در ذکر اعتراضات مشرکين بود دوست نداشتم بيش از انچه ذکر شد مذکور دارم حال قدري انصاف ده و بينک و بين اللّه حکم کن شکّي نبوده که قران من عند اللّه نازل شده و شکّی هم نيست که کلمات الهيّه مقدّس بوده از انچه توهّم نموده‌اند چنانچه بعد معلوم و واضح شد که ان اعتراضات از غلّ و بغضاء بوده چنانچه بعضی علما جواب بعضی از اعتراضات را بقواعد داده‌اند ولکن علمه عندنا فاسال لتعرف النّقطة التّی منها فصّل علم ما کان و ما يکون شايد متنبّه شوی و بر احبّای الهي اعتراض ننمائی جميع علوم در قبضه اقتدار حق بوده و خواهد بود و انچه از فطرت نازل بر فطرت اصليّه الهيّه نازل شده و ميشود و اين اعتراضات نظر بانست که اين امر بحسب ظاهر قوّت نگرفته و احبّاء اللّه قليلند و اعداء اللّه کثير لذا هر نفسی باعتراضی متشبّث که شايد باين جهة مقبول ناس شود اي بيچاره تو برو در فکر عزّت و رياست باش کجا ميتوانی در عرصه منقطعين قدم گذاری يعنی نفوسيکه از کلّ ما سواه منقطع شده‌اند و حبّا للّه از ثروت و جاه و ننگ و نام و مال و جان گذشته‌اند چنانچه ديده و شنيده اولئک عباد قالوا اللّه ربّنا ثمّ انقطعوا عن العالمين عن قريب نفوسی در علم ظاهر شوند و بکمال نصرت قيام نمايند و در جواب هر اعتراضی ادلّه محکمه متقنه مرقوم دارند چه که قلوبشان ملهم ميشود بالهامات غيبيّه الهيّه بشنو ندای داعی الی اللّه را و لا تکن من المحتجبين شايد از نفحات ايّام الهی در اين ظهور عزّ رحمانی محروم نمانی والسلام علی من اتّبع الهدی اگر کسی صاحب شامّه

\*\*\* ص 176 \*\*\*

نباشد بر گل بستان چه تقصيری راجع بی ذائقه قدر عسل از حنظل نشناسد صورت مکتوبی از شيخ احمد مرحوم در ذکر قائم ملاحظه شد حال از شما خواهش مينمايم که بانصاف ان را معني نمائی و اگر خود را عاجز يافتی از بحر اعظم الهی سؤال کنی که شايد از فضل و رحمت واسعه الهيّه در ظلّ سدره ربّانيّه درائی و تفصيل ان اينکه در ايّام توقّف در عراق ميرزا حسين قمي نزد اين عبد امده مع صورت مکتوب و مذکور داشت که حضرات شيخيّه استدعا نموده‌اند که اين کلمات را معني و تفسير نمائيد و اين عبد نظر بانکه سائلين را طالب کوثر علم الهی نيافت متعرّض جواب نشد چه که لؤلؤ علم الهی از مشاهده اعين غير حديده مستور به اگر چه فی الجمله ذکر شد ولکن بتلويح و اشاره و صورت ان مکتوب بعينه در اين لوح نقل شده بدون زياده و نقصان و هذه صورة ما کتبه الشّيخ الاجلّ الافضل ظهر الاسلام و کعبة الانام الشّيخ احمد الاحسائي الّذی کان سراج العلم بين العالمين فی جواب من قال: انّ القائم فی الاصلاب انّا ترکنا اوّله و کتبنا ما هو المقصود **بسم الله الرحمن الرحیم** اقول روي انّه بعد انقضاء المص بالمر يقوم المهدي عليه السّلام والالف قد اتى على اخر الصّاد والصّاد عندكم اوسع من الفخذين فكيف يكون احدهما وايضا الواو ثلاثة احرف ستّة والف وستّة وقد مضت ستّة الايّام والالف هو التّمام ولا كلام فكيف الستّة والايّام الاخر والّا لما حصل العود لانّه سرّ التّنكيس لرمز الرّئيس فان حصل من الغير الاقرار بالستّة الباقية تمّ الامر بالحجّة وظهر الاسم الاعظم بالالفين القائمين بالحرف الّذي هو حرفان من اللّه اذ هما احد عشر وبهما ثلاثة عشر فظهر واو الّذي هو هاء فاين الفصل ولكنّ الواحد ما بين الستّة والستّة مقدّر بانقضاء المص بالمر فظهر سرّ الستّة

\*\*\* ص 177 \*\*\*

والستّين في سدسها الّذي هو ربعها وتمام السّدس الّذي هو الرّبع بالالف المندمجين فيه وسرّه تنزّل الالف من النّقطة الواسعة بالستّة والستّة ونزل الثّاني في اللّيلة المباركة بالاحد عشر وهي هو الّذي هو السّرّ والاسم المستسرّ الاول الظّاهر في سرّ يوم الخميس فيستتمّ السرّ يوم الجمعة ويجري الماء المعين يوم تاتي السّماء بدخان مبين هذا والكلّ في الواو المنكوسة من الهاء المهموسة فاين الوصل عند مثبت الفصل ليس في الواحد ولا بينه غير والّا لكان غير واحد وتلك الامثال نضربها للنّاس ولكن لا يعقلها الّا العالمون انتهى نشهد بانّ كلّ كلمة من هذه الكلمات الدّريات لبئر معطّلة فيها ماء الحيوان وستر فيها غلام المعاني والبيان وما ورد عليها سيّارة الطّلب ليدلوا دلوهم ويخرجوا بها غلام العلم ويقولوا تبارك اللّه الّذي في قبضته ملكوت العلم وانّه على كلّ شيء محيط وكذلك نشهد بانّ كلّ حرف منها لزجاجة فيها اضاء سراج العلم والحكمة ولكن ما استضاء منه احد الّا من شاء اللّه انّه على كلّ شئ قدير باري مقصود انكه اين كلمات ببيان واضح مبين تفسير شود والسّلام على من اتبع الحقّ وانّك ان لم تتّبع امر مولاك عسى اللّه ان يظهر منك من يتوجّه الى مولاه وينقطع عمّا سواه انّه هو العليم الحكيم جناب شیخ باسم محبوب یکتا رایحهٴ احزان جمال رحمن را احاطه نموده و ابواب فرح و بهجت از ظلم اهل طغیان من ملإ البیان مسدود شده افّ لهؤلآء این بسی مسلّم و واضح و مبرهن است که هر ظهور قبلی ناس را بظهور بعد بشارت فرموده علی قدر مقاماتهم و استعداداتهم

\*\*\* ص 178 \*\*\*

بعضی باشاره و بعضی بتلویحات خفیّه و امّا ظهور قبل فوق آنچه تعقّل و ادراک شود در نصیحت و تربیت اهل بیان جهد فرموده‌اند و مع‌ذلک وارد شد آنچه وارد شد یک کلمه ذکر میشود و از اهل بیان انصاف میطلبیم آیا در هیچ موضعی از مواضع کتب الهیّه ذکر شده در حین ظهور بعد در امرش توقّف نمائید قل فاتوا به لا وربّی العلیم الخبیر از این فقره گذشته آیا در هیچ موضعی از مواضع بیان ذکر شده که اگر نفسی بآیات ظاهر شود انکار نمائید و یا بر قتلش قیام کنید و اگر در این آیات احدی شبهه نماید این بعینه همان شبهه‌ایست که در احیان ظهور مظاهر امر مطالع سجّین نموده‌اند قسم بشمس معانی که اگر آیات منزلهٴ بدیعه انکار شود احدی قادر بر اثبات آیات قبل نخواهد شد و چون نقطهٴ بیان روح ما سواه فداه ناظر باین ایّام بودند و ما یرتکب به عباده از قلم اعلی جز وصایای محکمه و نصایح متقنه و مواعظ حسنه در ذکر این ظهور جاری نشده کتاب اسماء نازل شد آخر فکر نمائید که مقصود چه بوده مخصوص کتاب اسماء نامیده‌اند و در آن الواح جمیع اسماء را واحداً بعد واحد ذکر فرموده‌اند و تفسیر نموده‌اند و بعد مظاهر اسماء را بمبدع اسماء وصیّت فرموده‌اند یا قلب العالم هل لک من اذن لتسمع ما یغرّد به ورقآء الاحزان فی هذا الزّمان الّذی ارتفع ندآء الشّیطان ورآء ندآء الرّحمن لأنّا وجدنا ملأ البیان فی غفلة و خسران عظیم ونفسه المحبوب هنوز نفسی ملتفت نشده که

\*\*\* ص 179 \*\*\*

کتب الهیّه از هر قسمی نازل مخصوصاً کتاب اسماء بچه جهت نازل شده کذلک نبّأکم علیم خبیر ولکن کجا است آذان صافیه تا ندائی که از شطر احدیّه در کلّ حین مرتفع است اصغا نماید و کجا است ابصار حدیده که انوار حکمتیّهٴ الهیّه را از کلمات مشرقه ادراک کند ظاهر شد قیّوم بجمال معلوم و او است جمال تسع که کل باو وعده داده شده‌اند مع‌ذلک روایح منتنهٴ حسد و بغضا بریّه را بشأنی اخذ نموده که بالمرّه از نفحات رحمانی و روایح سبحانی در گریزند قل یا قوم لا تعقّبوا الّذین حقّت علیهم کلمة العذاب و یظهر من وجوههم قهر اللّه الملک المقتدر العلیم الحکیم معلوم نیست که اگر باین وصایا و مواعظ قلم اعلی حرکت نمیفرمود چه میکردند لا والّذی جعلنی مستغنیاً عن العالمین بما آتانی بفضل من عنده که فوق آنچه کرده‌اند و اراده دارند ممکن نبوده و نخواهد بود و عجب است که آیات الهی را تلاوت مینمایند تاللّه یلعنهم منزلها و هم لا یشعرون محبوب امکان مع وصایای محکمهٴ متقنه اخبار فرموده که چه خواهند نمود چنانچه ظاهر شده و بعد خواهد شد مع هر نفسی که حرمةً لامر اللّه اعتنا نشد اظهار خلوص و عبودیّت نموده‌اند تضییعاً لامر اللّه و در اطراف ناس را بخود میخوانند آن عمل سرّ و این عمل جهر قدری انصاف لازم است آخر این غلام با نفسی عنادی نداشته این بسی واضح است که بهر نفسی که اعتنا نشد لامر اللّه بوده و اظهاراً لسلطنته و اعزازاً لکلمته خواهد بود هر نفسی که باین جهت غلّی داشته باو اظهار عبودیّت نموده‌اند ضرّاً لامر اللّه و بغیاً علیه و احدی از احبّای الهی خالصاً لوجهه مشرکین را از این اعمال شنیعه منع ننموده آیا اثر نار الهیّه در قلوب بریّه باقی نمانده و آیا انوار مصباح

\*\*\* ص 180 \*\*\*

احدیّه در افئدهٴ خلیقه تجلّی نفرموده چه شده که هیاکل نفوس از این نار مشتعل نشده‌اند و از این انوار مستضیء نگشته‌اند بگو ای کاروانهای مداین عرفان جمال رحمن فجر صادق از افق سماء مشیّت سبحان طالع شده تعجیل نمائید که شاید بجنود مقرّبین ملحق شوید البتّه هر چه خفیف حرکت نمائید احسن است بیندازید ثقل اشارات مؤتفکه را و بشطر احدیّه توجّه نمائید قلم قدم میفرماید ناله و حنینم را نمیشنوید یا میشنوید و ادراک نمینمائید اگر قادر بر طیران در هواهای خوش معانی نیستید در هوای الفاظ طیران نمائید اگر آیات بدیعهٴ عربیّهٴ این ظهور را ادراک نمیکنید در بیان فارسی که از قبل نازل فرمودم و کلمات فارسیّه که در این ظهور نازل شده تفکّر نمائید لکی تجدوا الی الحقّ سبیلا فوالّذی اشتعل نار حبّه فی قلبی علی شأن لا تخمدها میاه اعراض العالمین که طلعت بیان مقصودی جز این ظهور نداشته روحی لنفسه الفدآء ما قصّر فی تبلیغ امری ولکنّ النّاس هم مقصّرون و مفرطون هر نفسی که یک ساعت خود را لوجه اللّه از حجبات و اشارات مقدّس کند و در آنچه از ملکوت الهی بلسان عربی و پارسی نازل شده تفکّر نماید تاللّه ینقطع عن العالمین و ینوح لهذا المظلوم المسجون الغریب احجار صلبه از کلمهٴ الهیّه در ناله و حنینند ولکن بریّه در غفلت عظیم اینست که در کتب الهیّه از قبل نازل که از احجار انهار جاری ولکن از قلوب اشرار اثری ظاهر نه صدق اللّه العلیّ العظیم بدان ای سایل که کلمهٴ الهیّه جامع کلّ معانی بوده یعنی جمیع معانی و اسرار الهی در آن مستور طوبی لمن بلغها و اخرج اللّآلی المکنونة فیها اشراق

\*\*\* ص 181\*\*\*

کلمه ببصر باطن فوالّذی نفسی بیده که اگر آنی مدد و قدرت باطنیّهٴ کلمهٴ الهیّه از عالم و اهل آن منقطع شود کل معدوم و مفقود خواهند شد و اگر نفسی ببصر الهی ملاحظه نماید اشراق و انوارش را در کل مشاهده مینماید و هم‌چنین اگر باذن طاهره توجّه نماید نداء اول الهی را در کلّ حین اصغا مینماید ندای الهی لازال مرتفع ولکن آذان ممنوع و اشراق انوار نیّر آفاق ظاهر ولکن ابصار محجوب ای لبیب طبیب لازم که شاید باکسیر اعظم رمد ابصار را رفع نماید و نحاس وجود را ذهب نماید ای‌کاش از وجود بالغین عرصهٴ عرفان محبوب عالمین وسیع میشد تا از حروف ظاهرهٴ کلمه علوم لانهایه ظاهر و تفصیل فرماید مرضی عارض ناس شده که رفع آن بسیار مشکل است الّا لمن استشفی من الدّریاق الأعظم و آن اینست که هر نفسی که بگمان خود فی‌الجمله رایحهٴ عرفان استنشاق نمود حقّ را مثل خود فرض نموده و اکثری الیوم باین مرض مبتلا و این سبب شده که از حقّ و ما عنده محروم مانده‌اند از خدا بخواهید که قلوب را طاهر و ابصار را حدید فرماید که شاید خود را بشناسند و حقّ را از دونش تمیز دهند و مقصود حقّ را از کلمات منزله ادراک نمایند و اگر امم بمقصود الهی فایز میشدند در حین ظهور محتجب نمیماندند مع آنکه سالها کتاب الهی را تلاوت نمودند بحرفی از معانی آن فایز نگشتند چنانچه بالمرّه از مقصود محتجب و غافل بوده‌اند مع آنکه

\*\*\* ص 182 \*\*\*

آنکه جمیع در کتاب الهی مذکور و مسطور کل محروم بشأنی که بعضی از مطالبی که نزد عامّه بود نفوسی که خود را از خواصّ میشمردند از او غافل مثل کون قائم در شهر معروف و بشأنی در این قول ثابتند که هر نفسی قائل شده آن حضرت متولّد میشود حکم قتل بر او جاری نموده‌اند ملاحظه کنید خواصّ چه مقدار بعید و محروم بوده‌اند تا آنکه در سنهٴ ستّین کشف حجاب شد و جمیع آنچه مستور بود مشهود گشت و هم‌چنین قیامت و ما یتعلّق بها که احدی برشحی از طمطام بحر این بیانات که در کتاب الهی بوده فایز نه و کل سراب را آب توهّم نموده چنانچه مشاهده شد و از این مراتب گذشته از اصل عرفان محبوب عالمیان محتجب بوده‌اند و غبار وهم و طین ظنون جمیع بریّه را از منظر احدیّه منع نموده تا آنکه آمد مطهّر اکبر و ناس را بکوثر اطهر غسل داد و بمنظر انور دعوت فرمود و بشارت داد حال ملاحظه فرمائید آنچه ظاهر شد محسّناتی بود که جمیع از آن غافل بودند و اگر گفته شود کل در کتاب الهی مستور و مکنون بود و در ظهور نقطهٴ بیان روح من فی الامکان فداه طلعات معانی مقنّعۀ در غرفات کلمات الهیّه از خلف حجاب بیرون آمدند هذا حقّ لا ریب فیه و اگر گفته شود از قبل بر سبیل اجمال ذکر شده و آمد مبیّن و مفصّل حقّ لا ریب فیه و اگر گفته شود که آنچه در ظهور بدیع ظاهر از قبل نبوده و کل بدیع است این قول هم صحیح و تمام است چه اگر حقّ جلّ ذکره بکلمه‌ئی الیوم تکلّم فرماید که جمیع ناس از قبل و بعد بآن تکلّم نموده و نمایند آن کلمه بدیع خواهد بود لو کنتم تتفکّرون در کلمهٴ توحید ملاحظه کنید که در هر ظهوری مظاهر حقّ بآن ناطق و جمیع بریّه از ملل

\*\*\* ص 183\*\*\*

مختلفه باین کلمهٴ طیّبه متکلّم مع‌ذلک در هر ظهور بدیع بوده و ابداً حکم بدع از او سلب نشده کلمه‌ئی که حقّ بآن تکلّم میفرماید در آن کلمه روح بدیع دمیده میشود و نفحات حیات از آن کلمه بر کلّ اشیاء ظاهراً و باطناً مرور مینماید دیگر تا چه زمان و عصر آثار کلمهٴ الهیّه از مظاهر آفاقیّه و انفسیّه ظاهر شود و اینکه بعضی از ناس ببعضی از مطالب موهومه متکلّم و بآن افتخار و استکبار مینمایند جمیع عنداللّه مردود و غیر مذکور چه که فخر در عرفان حقّ و ثبوت و رسوخ و استقامت در امر اللّه است نه در بیانات ظاهریّه چنانچه ظهور قبلم این مراتب را بیان فرموده فانظروا لتعرفوا مثلاً نفوسی که بذروهٴ عرفان ارتقا نموده‌اند و نفوسی که در ادنی رتبه مانده‌اند عنداللّه در یک مقام قائم چه که شرافت علم و عرفان به ما هو علم و عرفان نبوده اگر منتهی بحقّ و قبول او شود محبوب والّا مردود کلّ الفاظ در آن ساحت در رتبهٴ واحده مذکور مثلاً لو یقول ولدت کقوله لم یلد و لم یولد اگرچه بر حسب ظاهر تنزیه الهی از شبه و مثل و نظیر منتها مقام عرفان انام است چنانچه بین ناس هم این مقام اعلی و ارفع است ولکن این امتیاز هم نظر بقبول حقّ است و بارادهٴ او محقّق شده چنانچه در کور فرقان و بیان مشیّت الهیّه بتنزیه صرف و تقدیس بحت تعلّق گرفته لذا در افئدهٴ عباد تجلّیات این بیانات ثابت و ظاهر والّا آن بحر قدم از جمیع این کلمات محدثه مقدّس و ساحت اقدس از جمیع این بیانات منزّه نظر باید باصل امر الهی باشد نه بعلوّ و دنوّ مراتب عرفان لفظیّه که بین بریّه محقّق شده یا لیت کنت

\*\*\* ص 184 \*\*\*

کنت مستطیعاً باظهار ما هو المستور و عدم استطاعت نظر باحتجاب نفوس است والّا انّه لهو الغنیّ الحمید وقتی فرمود لن ترانی و وقتی فرمود انظر ترانی باری الیوم هر نفسی که تصدیق نمود بآنچه از سماء مشیّت الهی نازل او بمنتها ذروهٴ عرفان مرتقی و فایز و من‌دون آن محروم و معدوم نسأل اللّه ان یوفّقنا و ایّاکم علی الاستقامة فی هذا الامر الّذی منه انقلب ملکوت الأسمآء و اخذ السّکر سکّان مداین الانشآء الّا الّذین سبقتهم الهدایة من اللّه المهیمن القیّوم ای مقبل در آنچه از قلم اعلی جاری شده درست تفکّر فرمائید تا ابواب علوم لانهایه بر وجه قلبت مفتوح شود و خود را از دون حقّ غنی و مستغنی مشاهده نمائی و همچه مدانید که ظهور حقّ مخصوص است باظهار معارف ظاهره و تغییر احکام ثابتهٴ بین بریّه بلکه در حین ظهور کلّ اشیاء حامل فیوضات و استعدادات لاتحصی شده و خواهند شد و باقتضای وقت و اسباب ملکیّه ظاهر میشود و در این مقام مجملی در جواب سؤال یکی از قسّیسین نصاری که در مدینهٴ کبیره ساکن است از سماء مشیّت رحمن نازل و در این مقام بعضی از آن ذکر میشود که شاید بعضی از عباد بر بعضی از حکم بالغهٴ الهیّه که از ابصار مستور است مطّلع شوند **قوله تعالی** قد حضر کتابک فی ملکوت ربّک الرّحمن و اخذناه بروح و ریحان و اجبناک قبل السّؤال فکّر لتعرف و هذا من فضل ربّک العزیز المستعان طوبی لک بما فزت بذلک ولو هو مستور فسوف یکشف لک اذا شآء اللّه و اراد و تری ما لا رأت العیون \*\*\* 185 \*\*\*

یا ایّها المتغمّس فی بحر العرفان و النّاظر الی شطر ربّک الرّحمن اعلم بأنّ الامر عظیم عظیم انظر ثمّ اذکر الّذی سمّی ببطرس فی ملکوت اللّه انّه مع علوّ شأنه و جلالة قدره و عظم مقامه کاد ان تزلّ قدماه عن الصّراط فأخذته ید الفضل و عصمه من الزّلل و جعله من الموقنین انّک لو تعرف هذه النّغمة الّتی هدرت بها الورقآء علی افنان سدرة المنتهی لتوقن بأنّ ما ذکر من قبل قد کمل بالحقّ و اذاً یأکل فی ملکوت اللّه من النّعمة الباقیة الأبدیّة و یشرب من کوثر الحقائق و سلسبیل المعانی ولکنّ النّاس هم فی حجاب عظیم انّ الّذین سمعوا هذا النّدآء و غفلوا عنه انّهم لو کانوا عدمآء لخیر لهم من ان یتوقّفوا فی هذا الامر ولکن ظهر ما ظهر و قضی الامر من لدی اللّه المقتدر العزیز المختار قل یا قوم قد جآء الرّوح مرّة اخری لیتمّ لکم ما قال من قبل کذلک وعدتم به فی الالواح ان کنتم من العارفین انّه یقول کما قال و انفق روحه کما انفق اول مرّة حبّاً لمن فی السّموات و الأرضین ثمّ اعلم بأنّ الابن اذ اسلم الرّوح قد بکت الأشیآء کلّها ولکن بانفاقه روحه قد استعدّ کلّ شیء کما تشهد و تری فی الخلایق اجمعین کلّ حکیم ظهرت منه الحکمة و کلّ عالم فصّلت منه العلوم و کلّ صانع ظهرت منه الصّنایع و کلّ سلطان ظهرت منه القدرة کلّها من تأیید روحه المتعالی المتصرّف المنیر و نشهد بأنّه حین اذ اتی فی العالم تجلّی علی الممکنات و به طهّر کلّ ابرص عن دآء الجهل و العمی و برئ کلّ سقیم عن سقم الغفلة و الهوی و فتحت عین کلّ عمی و تزکّت کلّ نفس من لدن مقتدر قدیر و فی مقام یطلق البرص علی کلّ ما یحتجب به العبد عن عرفان ربّه و الّذی احتجب \*\*\* ص 186 \*\*\*

انّه ابرص و لا یذکر فی ملکوت اللّه العزیز الحمید و انّا نشهد بأنّ من کلمة اللّه طهّر کلّ ابرص و برئ کلّ علیل و طاب کلّ مریض و انّها لمطهّر العالم طوبی لمن اقبل الیها بوجه منیر ثمّ اعلم بأنّ الّذی صعد الی السّمآء قد نزل بالحقّ و به مرّت روایح الفضل علی العالم و کان ربّک علی ما اقول شهیدا قد تعطّر العالم برجوعه و ظهوره و الّذین اشتغلوا بالدّنیا و زخرفها لا یجدون عرف القمیص و انّا وجدناهم علی وهم عظیم قل انّ النّاقوس یصیح باسمه و النّاقور بذکره و یشهد نفسه لنفسه طوبی للعارفین ولکن الیوم قد برئ الأبرص قبل ان یقول له کن طاهراً و انّ بظهوره قد برئ العالم و اهله من کلّ دآء و سقم تعالی هذا الفضل الّذی ما سبقه فضل و تعالی هذه الرّحمة الّتی سبقت العالمین انّک یا ایّها المذکور فی ملکوت اللّه استقدر من ربّک قم و قل یا ملأ الارض قد جآء محیی العالم و مضرم النّار فی قلب العالم و قد ناد المناد فی برّیّة القدس باسم علیّ قبل نبیل و بشّر النّاس بلقآء اللّه فی جنّة الأبهی و قد فتح بابها بالفضل علی وجوه المقبلین و قد کمل ما رقم من القلم الأعلی فی ملکوت اللّه ربّ الآخرة و الأولی و الّذی اراده یأکله و انّه لرزق بدیع قل قد ظهر النّاقوس الأعظم و تدقّه ید المشیّة فی جنّة الاحدیّة استمعوا یا قوم و لا تکوننّ من الغافلین انشآءاللّه خلقی ظاهر شوند که مقصود حقّ جلّ و عزّ را از بیانات ادراک نمایند و در کمال خضوع و خشوع در مراقبت امر اللّه و حفظ و صیانت آن از انفس مشرکهٴ مردوده

\*\*\* ص 187 \*\*\*

جهد نمایند انّه علی ما یشآء قدیر و هر نفسی که برشحی از کوثر بیان مرزوق شد ادراک مینماید که در ظهور نقطهٴ بیان ظاهر شد آنچه لازال مستور بود و این ظهور و ظهور قبل بعینه ظهور ابن زکریّا و روح است و در بعضی از الواح نازله ذکر شده ملاحظه فرمائید اینست آن ظهور که برای استعداد اهل عالم آمده هنگام فنای عالم و اهل آن رسید آمد آن کسی که باقی بود تا حیات باقیه بخشد و باقی دارد و مایهٴ زندگی عنایت فرماید ثابت شد آنچه در بیان نازل شده این است آن جمال موعود که فرموده بعد از من میآید و پیش از من است او بود آن ندا که مابین آسمان و زمین بلند شد که مقامهای الهی را درست نمائید و تعمیر کنید یعنی قلوب را و آن همان ندا بود که ابن زکریّا قبل از روح فرمود من آواز آن کسم که در بیابان ندا میکند که راه خداوند را درست کنید اگر افعی از امّهات متولّد میشد احسن بود از اینکه انسان متولّد شود و در ملکوت الهی باعراض معروف گردد طوبی للعقایم فویل للمرضعات بگو قلم اعلی میفرماید ای گم‌گشتگان برّیّهٴ هوی مرا قبول ندارید و دعوی نموده‌اید نفسی را که بذکرم ناطق بوده قبول دارید دروغ میگوئید اهل ظلمتید و از صبح منیر در گریز اگر تقرّب جوئید البتّه در روشنائی اعمال مردودهٴ نفسانیّه دیده شود وای بر نفوسی که از این ایّام و ثمر آن غافلند عنقریب بر خود نوحه نمایند و نیابند نفسی را که تسلّی دهد ایشان را خوشا حال صدّیقان که بصدق مبین فایز شدند خوشا حال عارفان که سبیل مستقیم الهی را شناخته‌اند و بملکوت او توجّه نموده‌اند خوشا حال مسروران و مخلصان که سراجهای قلوبشان

\*\*\*188 \*\*\*

برفن عرفان نفس رحمن مشتعل و روشن شده و بزجاجات انقطاع از هبوب اریاح احزان و افتتان محفوظ مانده نیکو است حال قویّ‌دلان که از سطوت ظالمان قلوبشان ضعیف نشده و نیکو است حال بینایان که بر بقا و فنا هر دو مطّلع شده‌اند و بشطر بقا توجّه نموده‌اند و از اهل بقا در جبروت اعلی مذکورند البتّه قلوب ایشان ضعیف نشود چه که از اهل بصرند بگو ای بندگان در هر صورت مقتول و مذبوحید چه بسیوف امراض و چه بسیوف اهل اعراض در اینصورت اگر بشمشیرهای مشرکان در سبیل محبوب عالمیان کشته شوید احبّ و احقّ بوده چه که دیة نفس محبوب است این ثمر مرغوب را فراموش مکنید و از دست مدهید نیکو است حال درست‌کاران که از اعمالشان عرف قبول رحمن ساطع است بد است حال غمّازان و مفسدان و ظالمان اگرچه مابین عباد بعزّت و ثروت ظاهر شوند عنقریب ذلّت ناگهان و غضب بی‌پایان آن نفوس را اخذ نماید کلمهٴ قبل بروح بدیع در جمیع احیان این زمان از افق فم مشیّت رحمن مشرق و آن کلمه‌ایست که به ابن یعنی روح خطاب فرمودم که بگو موسی برای دین و آیین آمد و ابن زکریّا برای غسل تعمید و من برای آن آمده‌ام که حیات جاوید بخشم و در ملکوت باقی درآورم بگو ای دوستان سارقان و خائنان در کمین‌گاهان مترصّدند ای حاملان امانت رحمن غافل مشوید و لآلی حبّ الهی را از دزدان حفظ نمائید قسم بنیّر افق سماء معانی که اگر نفسی الیوم حجبات اوهام را خرق ننماید نداء الهی را اصغا نکند نیکو است

\*\*\* ص 189 \*\*\*

حال نفوسی که اصنام وهمیّه را بقدرت الهیّه شکستند و ندای رحمن را شنیده از مابین اموات برخاسته‌اند علیهم نفحات اللّه مالک الأسمآء و الصّفات ای اهل ارض ندای رحمن مابین زمین و آسمان مرتفع شد و قلب عالم از اصغای کلمهٴ الهی بنار حبّ مشتعل ولکن افسردگان در قبور غفلت و نسیان مانده‌اند حرارت آن را نیافته‌اند تا چه رسد باشتعال هم فی القبور خالدون قوموا یا قوم علی نصرة اللّه قد جآءکم القیّوم الّذی بشّرکم به القائم و به ظهر الزّلزال الأکبر و الفزع الأعظم و المخلصون بظهوره یفرحون و المشرکون بنار الغلّ یحترقون قل اقسمکم باللّه یا ملأ البیان بأن تنصفوا فی کلمة واحدة و هی انّ ربّکم الرّحمن ما علّق هذا الامر بشیء عمّا خلق فی الأکوان کما نزل فی البیان و انتم فعلتم بمحبوبه ما فعلتم و لو علّق هذا الظّهور بشیء دونه ما فعلتم به یا ملأ الظّالمین هل من ذی اذن واعیة او ذی بصر حدید لیسمع و یعرف قل قد تبکی عین اللّه و انتم تلعبون یا من تحیّر فیکم و من فعلکم ملأ عالون ای دوستان من شما چشمه‌های بیان منید و در هر چشمه‌ئی قطره‌ئی از کوثر معانی رحمانی چکیده ببازوی یقین چشمه‌ها را از خاشاک ظنون و اوهام پاک کنید تا از شما خود در امثال این مسائل مسئوله جوابهای محکمهٴ متقنه ظاهر شود در این ظهور اعظم باید کل بعلوم و حکم ظاهر شوید چه که کلّ بریّه بل کلّ اشیآء از هبوب لواقح الهیّه در این ایّام لاشبهیّه علی قدرها حامل فیوضات ربّانیّه شده‌اند در غیاهب کلمات منزله جواب مسائل مذکوره و مستورهٴ مکنونه نازل

\*\*\* ص 190 \*\*\*

نازل انشآءاللّه ببصر الهی در کلماتش نظر فرمائید لتعرف ما اردت و این سؤال را بعینه از روح نموده‌اند که ابن زکریّا آمد و ناس را بحقّ خواند و غسل تعمید داد مقصود از ظهور او چه بوده و از این ظهور چه فرمود او آمد که برای من شهادت دهد و وفا فرمود بآنچه مأمور بود و من آمدم از برای اشتعال اهل عالم یا ایّها النّاظر الی المنظر الأکبر احزان بمرتبه‌ئی رسیده که لسان رحمن از بیان ممنوع شده فواللّه تبکی عینی و یتحرّک لسانی و یکتب ما یخرج منها من کان قائماً تلقآء وجهی چه که اهل بیان بشأنی محتجب شده‌اند که اگر الیوم از نفسی خلاف آنچه لم‌یزل و لایزال حقّ جلّ شأنه بآن امر فرموده بچشم خود مشاهده نمایند قبول دارند مثلاً رئیس الأفّاکین نوشته آیات در اول ظهور حجّت بوده و حال نیست بگو ای اهل بیان انصفوا باللّه ربّکم الرّحمن قطع نظر از این غلام الهی و ظهورات عزّ صمدانی که در این ظهور ظاهر شده جمیع بیان را ملاحظه کنید و خود حکم نمائید شما که بحکم حقّ و ما نزل من عنده راضی نشدید ولکن حقّ بحکم شما اگر بانصاف واقع شود راضی است که شاید چشمی بانصاف باز شود و الی اللّه ناظر باشد و این بسی واضح است که جمیع بیان تصریحاً من غیر تأویل مخالف این قول معرض باللّه است مع‌ذلک باین جرئت من غیر ستر مخالفت کلّ بیان نموده و مینمایند و خود را ناصر بیان میدانند فواللّه انّ البیان ینوح منهم و یلعنهم حال لوجه اللّه فی‌الجمله تفکّر نمائید سبب اینکه باین جسارت در هتک حرمت کتاب الهی جهد نموده‌اند چیست این بسی معلوم

\*\*\*191 \*\*\*

و واضح است که سبب قبول بعضی از اهل بیان است والّا فوالّذی انطقنی بالحقّ و اظهرنی لاثبات امره اگر مطمئن نبودند هرگز چنین جسارت نمینمودند این از حکمهای اعظم الهی است که در بیان نازل شده بشأنی که سطری مسطور نه مگر آنکه در آن مذکور چه تلویحاً و چه تصریحاً که در ظهور بعد توقّف ننمائید و جز آیات نخواهید مع‌ذلک انکار نموده‌اند و امثال این امور عظیمه که جمیع میدانید عامل شده‌اند و نفسی اعتراض ننموده ولکن باین مقرّ که باختیار او کلّ کتب ناطق است نسبت داده‌اند که است بر هر نفسی لازم که در کمال استقامت ناس را بشطر احکام بیان را نسخ نموده الا لعنة اللّه علی القوم الظّالمین مع آنکه بنصّ بیان این ظهور مختار بوده و خواهد بود و جمیع بیان بذکر و ثنایش ناطق و بظهورش مبشّر و ما یظهر من عنده هو ما ظهر من ظهور قبله و من فرّق هو مشرک کذّاب و منکر مرتاب و از آیات گذشته اکثری از اهل ادیان از مقرّ اقدس خارق عادات دیده‌اند علی شأن لا یذکر بالبیان فاسألوا المدینة و من حولها لیظهر لکم الحقّ و معلوم نیست که آن نفس معرض در خود چه قائل است لا ونفس البهآء لیس الّا علی افک کبیر از حقّ بخواهید توفیق عنایت فرماید که شاید بر صراط امر مستقیم باشید لأنّ هذا الامر عظیم عظیم زود است که عظمت آن واضح و مبرهن شود لا یبقی الّا من کان ناظراً الی المنظر الأکبر و منقطعاً عمّن فی السّموات و الارض حبّاً للّه المقتدر العزیز الحکیم الیوم یوم نصرت امر الهی الهی دعوت نماید انشآءاللّه جهد بلیغ نمائید که شاید گمگشتگان برّیّهٴ نفس و هوی

\*\*\* ص 192 \*\*\*

و هوی بافق قدس ابهی توجّه نمایند از نفوس اثر محبوب بوده و خواهد بود چه که ثمر هر نفسی اثر او است نفس بی‌اثر مثل شجرهٴ بی‌ثمر در منظر اکبر مذکور للّه ناطق شوید و للّه تبلیغ امر نمائید باعراض و اقبال ناظر نباشید بلکه ناظر بخدمتی که بآن مأمورید من لدی اللّه اینست فضل اعظم و رستگاری ابدی و ثمر جاودانی و عنایت حقّ در کلّ احیان و مدد فیضش در کلّ اوان رسیده و خواهد رسید من کان له انّه معه و یؤیّده بالحقّ و انّه علی کلّ شیء قدیر و البهآء علیکم یا احبّائی بدوام ملکوتی و بقآء جبروتی **باسم الذی کلّ عنه لغافلون** حمد مقدس از السن ممکنات و منزه از ذکر موجودات سناحت قدس سلطان قدمی را سزاست که از رشحی از رشحات قلزم عز بی زوال خود جمیع ذرات وجود را بمدینه حیات باقیّه طیّبه خود هدایت فرمود و بنفحه از نفحات قدس خود جمیع حقایق اشیا را برضوان عز احدیت خود دلالت نموده سجاب فیض سجانیش چنان حقی مبذول فرمود که هر ذره خود را غنی و مستغنی از دون خود فرض گرفته و شمس عنایت ربانیش از افق عز ابهائی چنان مشرق شده که در جمیع مزایای وجود ممکنات در ذات او بنفس او هیئت تجلی انوار شمس منطبع گشته جلت عظمه و علت سلطنه و کلّ احسانه و ظهر امر و لاح وجهه و انه لهوالسلطان الباقی العلیم الحکیم و نظر ناظرین باین مراتب است که بعضی دعاوی نموده و از خمر مرحمت یزدانی و کوثر مکرمت سبحانی باز

\*\*\* ص 193 \*\*\*

باز دست داده و بمقامات فوق خود صعود نموده‌اند در عالم ذکر و لفظ نه در عالم معنی و حقیقه و جوهر صلوه اصلیه و سارج رحمت منیعه بر اول شجره مرتفعه الهیه و اول ظهور شمس احدیّه الذی به ظهر سرالوجود و طلع جمال المقصود و رجعت الممکنات الی مقاعد قدس محمود و به لاح جمال الغیب و نادت عندلیب العز و غنت و رقاء الامر و ظهر کلا مکنون و علی اولائه و اجائه الی یوم الذی فیه یستشرق شمس القدم موافق عز محبوب و بعد سوال از شمس حقیقت و مزایای مستحکیه از او شده بود نزد آنجناب معلوم بوده که نظر بآنکه ارباح اختلاف از جمیع اطراف و دیده و نفحات غل و بغضاء از تمام اشطار احاطه نموده این عبد متعذر است از ذکر بدایع علوم مکنونه و جواهر حکمت مخزونه چه اکرفی الحقیقه این مطلب علی ما ارادالله جلّ جلاله ذکر شود جمیع را مدهوش منصوق خواهی دید بلکه اگر کشف حجاب نمائی و از میدنه وهمیه که حال جمیع ناس حین غفله عن الله در ان مقر یافته و مهتکف گشته‌اند بد دائی هیاکل صافین و انفس عالین را معدوم وفانی و لا شیئ محض خواهی یافت و لکن چون حقّ منیع دوست نداشته که سائلین را از باب رحمت خود محروم نماید لهذا و شحی از طمطام یم خود برتو و اهل امکان مبذول میشود تا که بنصیب مقدره خود فایز گردید باری نزد اولوالعلم و البصر معلوم بوده که شممس احدیّه و سانج صمدیه در مقعد عز تقدیس و مکمن

\*\*\* ص 194 \*\*\*

مکمن قدس تنزیه خود لم یزل و لا یزال طالع و مشرق و مضئی بوده و خواهد بود چنانچه هرذی بصر دقیق و ذی نظر رفیق و صاحبان فطرت ربّانی و شاربان باده لطایف معانی ان شمس الهی و جوهر عز سلطانی را در مقر خود بعین بصیرت که مقدس از این عیود تیره محتجبه است ملاحظه مینمایند علی مقام لا یاخذها غروب و لا افول و لا کسوف و انآنکه محتجب بهوای نفس شده و از ملاحظه انوار صبح صادق که لم یزل بعنایت شمس مستیز بوده محروم شوند با منی بر تشعشعات انوار شمس نبوده چه که او در مقر خود لایح و ساطع و مستضئی بوده و ان عدم ادراک بصبر بصبر باصر و نظر ناظر راجع بوده و خواهد بود و هم چنین جمیع این نفوس نفی و اثبات چه از مقبلین و چه از معرضین بمقامات خود این انفس ضعیفه و قویه راجع است بهیچ وجه بان شمس حقیقت راجع نخواهد چه که ان جوهر وجود در علو ارتفاع و سمو امتناع خود بوده و مقدس از تصدیق مقبل و تکذیب معرض و لکن هر بصری که بفطرت اصلیه ان ساذج قدمرا ادراک نمود از او محسوب و در ظل اولم یزل و لا یزال محشور خواهد بود و در جنت الهی که اعلیی باغا الجنان است وارد و مقر یابد و دون ان در ظلمت نفس و نارنفی باغل بلکه الی ماشاءالله خالد خواهد بود و علاوه بر ان اگر ان شمس مشرق نباشد و این فیض مطلق از مزایای موجودات قطع فیض نماید ابداً شیئ بروجه ارض موجود نخواهی یافت و دیگر آنکه وجود مزایای احدیّه بنفسه لنفسه نخواهد بود چنانچه این مطلب در جمیع الواح و زبر مندرج و ثبت شده و بر هیچ \*\*\*195 \*\*\*

عاقل و روحانی و بالغ نورانی مستور نیست بلکه وجود یا لنفسه بجود شمس است خواهد شار باین رتبه عالی بوده و خواه غافل چه که عنایتان شمس مشرقه از افق احدیّه من دون ؟؟ بودي و خواهد بود اینمقام رحمت منبسطه ربانيه که من دون سوال و طلب و یا عرفان و ایقان عنایتذمیفرماید غایت این است که بعضی از مزایا که این رتبه اعلی و مقام ابهی را ادراک نموده‌اند در رتبه و مقام اعلای ان دون خود خوادو و د دیگر آنکه ملاحظه نما که اگز شمس موجود نباشد مرا با ابداً وجودندارد و نخواهند داشت و لایزال در حجب عدم خواهند بود و چون شمس قدم از افق قدسی طاله جمیع مزایا از او حکایت مینمایند بعد از مقابله و قرب و اگر شمس غروب نماید البته صود منطبعه در مزایا که صور شبحیه‌اند غروب خواهند نمود و این مطلب از ان است که هیچ عاقل کامل ادراک ننماید و هر نفس منکر عنود که این لطیفه مشهود را انکار نماید در شمس ظاهره و مزایای مستحکیه او ملاحظه نماید که تا مقابل شمس واقع است تجلی و ظهور در مرایا ملحوظ و بعد از غروب شمس اثری نخواهد یافت بلکه جمیع را معدوم محض وفایی مطلق و مفقود صرف مشاهده خواهد نمود باری ای سایل چشم بصیرت معنویه که ودیعه ربانیه است از غبار کلمات موتفکه ظلمانیه پاک نما تا آنکه شمس صمدانی را حال در علومقام خود که و سط سماء عدل است ملاحظه نمائی نالله قد قرت عیناک ان رایتها و مرت بجمالها

\*\*\* ص 196 \*\*\*

بجمالها بلی اینکه مسطور در الواح منزله بیان است حقّ لا ریب فیه و انا کلّ به مومن چنانچه ان شمس الهیه و ساذج قدمیه روح ماسواء فدا می فرماید که شموس حقیقه در هر کوری و دوری از افق قدس مشرق و ظاهری شوند مقصود ظهور کلیه است یعنی در نزول آیات و انزال کلمات و تغییر شریعت و تجدد امور ملت نظر باین مقام است که ازانساذج فطرت امثال این بیانات ظاهر شده و قسم بان جمال معنوی و غیب قدس صمدانی که اگر ناس را بالغ مشاهده میفورمودند ذکر امثال این بیانات نمیفرمودند چه که ان مقام مقدس از ذکر کلی و جزئی و ظهور و خفا بوده چه که تغییر و تبدیل در عالم هدود واقع است و انجوهر مقصود در مقر قدس و اقف فسبحان الله عما انتم نظنون و چه مقدار از شمسهای عنایت بیزوال که مشرق شده و ابداً تغییر نفرمود و تبدیل امر ننموده‌اند و ناسرا بهمان شریعت جاریه قبل دعوت مینمودند چه که کلّ من عندالله بوده و جمیع الی الله راجع و من الله ظاهر باری نظر از ملاحظه ارض و اهل ان بردار و بر منظر اکبر و مقام اظهر ملاحظه کن تا شمس ربّانی را در قمیص ستر و حجاب مشاهده نمائی اگرچه لم یزل چون شمس هما ظاهر و دری و منیر بوده و لکن سنین معدوده میگذرد که حجباب حسد و بغضا از انظر عارفین مسبور مانده‌اند تا چه رسد مجدودین و محتجبین باری در هر حال بنظر دقیق در بحر عمیق معانی سباح شو تا بر لئالی بحراحدیّه فایز گردی و مستغنی

\*\*\* ص 197 \*\*\*

شوی از کلّ ماسوی و دیگر آنکه تمام زمام بصر را بغیر مده و بظاهر بعض عبارات و اشارات کفایت مکن چه که جمیع این الفاظ ظاهر و اشارات قدسیه و دلالات غریه در هر کوری تغییر مینماید و از همین تغیر و تبدیل و تجدید محقق میشود که فوق هر بیانی در علم الهی مکنون بوده و اعلی از هر حکمتی در کنز حکمت ربّانی محزون خواهد بود چناچه در امم سابقه ملاحظه شد که حکم کلمات و طرز بیانات توریه بعد از ظهور نغمات روح القدس تغییر یافت و تبدیل نمود و هم چنین با ظهور نقطه بیان و طلعت سبحان روح من فی الملک نداه و سید جمیع جواهر و لئالی اصداف بحور فرقانیه را از قعران بر اورده بهیاکل حدیده منیعه مزین فرمود و هم چنین درعهد سلطان قدم و قلیلک اعظم من یظهره الله جمیع این کلمات منیعه و عبارات بدیعه تغییر خواهد یافت گویا ملاحظه میشود که ان حرف فاحدیّه و جوهر عز قدمیه چون از مشرق لاهوئیه من دون کیف و این وجهتی شارة ظاهر شوند و بر جنت اعلی و عرش الهی که همان ارض ساکنه که مقر ان شمس قدم است مقر یابند جمیع اسرار مودعه در بیان را ظاهر فرماید و جز ان جمال قدم احدی بر لئالی مستوره در این بحر اعظم کما هو حقه اطلاع نیابد و اوست مظهر و مبین اسرار و علوم مقدس در بیان بلی مرایای منطبعه ادراک نمایند علی قدر مراتبهم را متعدد هم لا علی

\*\*\* ص 198 \*\*\*

لاعلی ماهو علیه لهذا احدی قادر برتقرب بسدره معنی در طور بیان نخواهد بود الا من شاء ربّک و لهذا ذکر شده که به ظاهر بعضی عبادات من عند خود کفایت مکن چه که عقول قاصر است از ادراک ان والا عرفی از این کتب منزله نزد این عبداعز است از کلّ من فی السّموات والارض و لایعرف ذلک الا اولی الالباب و هم چنین ان ذات مقدّس این عبادات مرتفعه الیوم را مرتفع نمایند مثلا ذکر شمس که در بیان اعظم ذکر و اکبر بیان است شاید این ذکر و رتبه را به یکی از عباد خود عنایت فمایند من دون استحقاق بل فضل و رحمه و کرم خود این فیض اکبر و فضل اعظم را مبذول می فرماید و نفس شریف خود را که محل ظهور نار شجره اولیّه و طلوع نور اخریه است بسما موسوم خواهند فرمود چه که شمس از الق اوطالع خواهد شد و بوجود او قائم خواهد بود و چنانچه الیوم در جمیع بیان ذکر شمس ملاحظه می نمائی در الواح از سماء قدس معانی ذکر سما ملاحظه خواهی نمد بهمان ذات غیب مقدس و ساذج عزّ اقدس اگر بخواهم تا آخر لا آخر بآنچه در اول ظهور مظاهر قدسیّه بان تکلم نمایند ذکر نمایم قدرم من فضل ربّی و لکن چون در ظنون افکیّه مسجون بوده و هم جایز ندیده که تغنّیات و رقاء غیب صمدانیرا ابلاغ نمایم چه که ذکر بلبل معنوی را حمال کلّ باقی و رضوان عز احدی لایق نه در میان این انفس ضعیفه مشرکه که در حجبات و هیّه چنان معدوم و مفقود شده‌اند

\*\*\* ص 199 \*\*\*

که اگر ساذج غیب را با ظهر بیانات قدسی و الهی تجلّیات الهی ملاحظه نمایند اعراض و اغماض کنند باری ایسایل خطوه شیطانرا بقدم رحمن تبدیل کن و در ارض معارف منبسطه بقوّه مشاهده و مکاشفه مشی نما تابر منزل یقین که مقام معرفت منزل این کلماتست فایز شوی و بمصر احدیّه که نفس جنّت ابهئیه است مستهجر کردی فطوبی للفائزین و این طلوع و غروب که در مظاهر قدمیّه ذکر شده نه این طلوع و غروب است که این نفوس ادراک می نمایند زیرا که این طلوع و غروب تحت بصر واقع است و الجوهر مقصود فوق نظر در منظر اکبر و اقف بلکه مقصود از غروب عدم ادراک انظار محتجبین و ابصار محدودین است مثلا شمس ظاهره اگر دوخلف غمام واقع شود ابصار ظاهر از مشاهده او ممنوع می شوند و در نظر شمس غایب است اگر چه در مقام خود و روشن خواهند بود و لکن بصر صاحبان بصر معنوی را غمام منع ننماید و بسبحات محتجبب نشوند و از و رای صد هزار حجب و ستر مشاهده می نمایند ملاحظه فرما که اکثر اهل ارض با علو ارتفاع شمس مشرقه در بیان ابد التفت نشده و در ظلمت باقی و مستور و محتجب بوده و خواهند بود و هم چنین اهل بیان راملاحظه نما که با علو رفعت و سمره عظمت این امر مرتفع اعلی که درسماء قدس الهی ظاهر و لایح است احدی ادراک ننموده و کلّ بهوای خود سالک بوده و خواهند بود و حال این عدم التفات دلیل برعدم \*\*\* ص 200 \*\*\*

برعدم وجود ان شمس قدم نخواهد بود با آنکه ان قلم اعلی و جوهر الهی و ساذج اسمی در جمیع کتب منزله و صحف مرسله وصیت فرموده که اگر نفسی و یا کینو نتی و یا نوزی و ظهوری از افق مشیّت الهی طالع شود بهیچ امری محتجب نشده بان ظل مبارکه که نفس ظل الله است وارد شوند و جمیع بیان و اعمال مقررّه و افعال مقدّره در ان را منتهی بمعرفت ان نفیس مقدّسه فرموده‌اند مع ذلک بسبحات ظنون و نفس و همچنان محتجب مانده‌اند که ابداً اراده شط الهی و بحر قدمی و رضوان باقی ربّانی ننموده بلکه اراده معرفت ان ذات مقدس که عین معرفه الله بوده ننموده‌اند و جمیع خود را بر مقر ایمان و مقعد ایقان ساکن می دانند و غافل از آنکه الیوم عند الله مذکور نبوده و نخواهند بود لن ینظر هم الله و لن یتکلم معهم و لن یلسقت الیهم ابداه بآنکه جمیع حجت باعلی ظهور خود منتهی صعود ظاهر شده بقسمیکه احدیرا مجاز اعراض و اغماض نمانده مگر آنکه باملره از جمیع کتب منزله و رسل مرسله اعراض نمایند ای عباد ناقابل غیر بالغ اگر قطره از سحاب رحمت بر جمیع ارض مبذول شود جمیع هیاکل سدرهای وجود را بنار سبحانی و بیان انا اللهی مشهود بینی و اگر و شحی ازاین بحر اعظم بر جمیع مرایای موجودات افاضه شود همه موجودات را بطراز عزّ قدسی مشاهده نمائید باری پرواز از این باز الهی بلندتر از ان است که طیورا رامنی بدو رسند و نغمه این و رقاء عزّ قدسی از ان لطیف تر است که بکوش این بیهوشان ارض \*\*\* ص 201 \*\*\*

فانیه الوده شود و امه یقول الحقّ و لکن الناس هم لایسمعون بلی از این فیوضات نازله مقطوعه جمیع امکان را اکوان مستعد شده دیگر تا چه وقت و زمان بمقام قرب بین یدی الرحمن که منتهی رتبه عرش ظهور و بطون است حاضر شوند خواه بقلوب و خواه باجساد و شاید که نسیم قدس لایعرف از رضوان عزلایدوک بوزد و انفس بعیده را که درادنی رتبه حدود ساکن شده‌اند باین مقر اعلی و رفرف قصوی کشاند که شاید از این فیض بدیع و فضل منیع محروم نگردند و الله یرزق ذمن یشاء و ما انا بمرزق الموتی و انه لهوالرزاق المعطی الکریم و دیگر آنکه سوال از تعدد مطالع احدیّه و مظاهر قدسیه نموده بودی مشهود آنجناب بوده که امرالهی و مشیت سبحانی و اراده ؟؟ هرگز محدود بحدود نبوده و نیست در بعضی از اعصار نفس و احده بود و در بعضی از ازمان هیاکل معدده از مشرق امر ظاهر شده‌اند چنانچه در جمیع کتب قبل و بعد مسطور و مبرهن و مشهود است که اگر این عبد بخواهد تفصیل اظهار نماید کتابی مبسوط باید تحریر شود و اگر در بعضی از بیانات مظاهر امریه و مطالع قدسیه تحدید بواحد ملاحظه مینمائی بان مستحب نشده باصل شد هر امر و شجره مقدسه ملاحظه نمائید که لم یزل و لا یزال امر الله من غیر حد و عد ظاهر شده بلکه این تحدیدات مرایای مستحکیه مقصود حفظ و ستر امر الله است از انفس طاغوتیه و هیاکل فرعونیه که تجری ننمایند و حضر عصمت امر را بخیانت نظر و قلب خود نیالایند \*\*\* ص 202 \*\*\*

نیالایند و مظاهر شیطانیه بمظاهر بمقعد قدس سلیمانیه قدم نگذارند چنانچه الیوم مشاهده میشود که هرنفسی را هوائی در سر و هر دیو نفس امان در ظنون نفس خود بتوهم افتاده و از هر گوشه ندائی مرتفع شده بساجد و قلبهای مرده که بنعیق هوس خود قیام نموده‌اند و در ارض فرعونی قدم گذارده‌اند و لکن نزد صاحبان افئده و بالغان مدینه احدیه حقّ از باطل ممتاز و مفصول بوده و خواهد بود چنانچه هرگز مشتبه نشده و نخواهد شد باری حقّ ؟؟ مقدس خود در هیچ ظهوری از مظاهر و هیچ امری از اوامر محدود بحدود قبلیه که از مداد ظاهر است و محتجب بحجبات کلامیه نشده الامر بیده مظهر کیف یشاء و انه لفصال لمایشاء و کلّ قاسواه لن بذکر عنده و لن تعبل الیه و انه لن یعد بعد و لن تحجد و لن بشیر باشاره و لن یقرن بدلاله و لن یستر بحجاب و لن یمنع بکلام و انه لهوالفرد الصد الذی لم یزل کان مریدا بارادته و لا یزال یکون مقتدرا بمشیته و کلّ بامره تیعملون و ارغدم بلوغ اولوالکتاب بانمقام است که در هریک از ظهورات مظاهر الهیه از مبدء و مبدع امر محتجب مانده و در ظلمات وهمیه مطروح بل معدوم و لا شیئ مانده‌اند سبحان الله چگونه سبقت میگیرد بر اراده حضرتش اراده حضرتش اراده دو او و حال آنکه دون او بکلمه او حیات یافته و بحشر وجود خود و امکنه مقدّره محشود شده چنانچه در لوح پارسی که چند سنه قبل مرقوم شد اکثر از امور که از \*\*\* ص 203 \*\*\*

انظر عارفین مستور بوده ذکر یافته و اگر کسی بدیده قلب خود ملاحظه نماید جمیع معارف قدسّیه و معانی کلمات بالغه را ادراک نماید بلکه مشهود مشاهده فرماید باری از او هن بیوت که ظنون انفس فانیه مردون است بمدینه مقدسه طیبه مستحکمه وارد شود اقوال ؟؟ ارض را که بظلمت مفطور شده و مجعول شده بنغمات و رقاء عز احدی مبادله مکن و از سلسبیل قدس سبحانی که از یمین عرش رحمانی جاریست بحر عرفانیه که قانع شوید شعله موسوی بر افروز و بقلب نفحه روح القدس عیسوی بوز چون خلیل عز تسلیم و تسکین در این نار مشتعله قدمیّه و این شعله ؟؟ داخل شوند و قلب و اراده خود را در دل و قلب و اراده محبوب فانی کن لیجعل الله لک نورا و رحمه و انه هو و الی المحسنین و بکمال توجه مراقب بوده که از اسم اول که در دعای لیله القدر نازل شده محتجب نمانی و اعراض معرضین و انکار منکرین تو را از و صول در رود شاطی ابحر اعظم منع ننماید چه که این اسم مبارک که مقدم اسماست لم یزل با شراق انوار شمس قدس مستشرق بوده و لا یزال بضیاء بوارق حضرت غیبی مستضیئ خواهد بود دیده ستیر باید تا ظهورات نار سدره سینا را از مهبط طور قدسیه طیبه ملاحظه نماید و نقطه اعلی و جمال ابهی در ذکر این اسم و تقدم ان بر جمیع اسما مفصل و مبسوط ذکر فرموده فارجعوا الی البیان ان انتم تریدون ان تعرفون اگر چه آیات منزله و بینات ظاهره اظهر از انست که استدلال بدون

\*\*\* ص 204 \*\*\*

بدون ان شود و لکن اهل و هم و ظنّ که جز هوی تکلم ننمایند اینگونه دلائل ناظر بوده‌اند و الیوم هم بمثل ماکان خواهد ربود و اگر کسی الیوم یحوی نماید که عالم امریه تجدی محدود شده و یا باشاره مستشیر چین انفس ابعد ناس است از صراط سوی عدل چه که عالم اطلاق و امراز لا قدما مقدس از تحدید و تقیید بوده اگر قلوب عافیه زکیه اقل من ان مقابله بشمس احدیه که الیوم در ظنون ناس محبوس و در اوهام عباد مسجون مانده کنند جمیع اسرار ماکان و مایکون علی قدر ؟؟ و استعدادهم در ان قلوب منطبع خواهد شد و حال علاوه بر آنکه چنین فضل اکبر را مقبل نشده غل و بغضا از اکثر نفوس ظاهر رفع ذلک خود را از مونین بیان دانسته و مسرورند و غافل از اینکه جمیع بیان بجمیع لسان بر معرضین اینمقام لعن بدنیا بد باری حال جمیع محتجبین در شرک بالله و نار نفی و بعدد ستجین عذاب دعاویه قهر مقر گرفته‌اند بقسمیکه احدی از این غافلان گویا هرگز شاعر نبوده و نیستند و بقسمی میت لاشئ گشته که از نسیم عنایت که از ممکن جود رب العزه در کلّ حین نفجات لایح مبین میوزد بحرکت نیامده‌اند چه دامی آنکه خیمه بر شرط قدم زنند و یا هرگاه برشاطی بحر اعظم مرتفع نمایند و جمیع این بیانات نظر بتوقع و طلب عباد در الواح ذکر میشود والا شمس عشعشعه مشرقه لامحه مقدس از ان است که بوصفی موصوف و یا بنعتی منعوت و یا بذکری مذکور گردد جمیع اذکار و اوصاف باشراقی از استشرق و ظاهرندبشنو نداره روح القدس منطق در این سدره مینره مرتفعه را که بنغمه از او

\*\*\* ص 205 \*\*\*

اجساد فانیه معدومه بجبروت باقیه دائمه در ایند تا جمیع ارض و خلق ان را اراعالی و ادانی در ظل ظل مشاهده نمائی و از موتفکات ظنون و هم بحجبات این کلات دریات و بینات واضحات بفردوس حقیقته که مقام استوای عرش سبحانست درائی و بثمره جنیه جنت احدیه فایز گردی ایا در ربیع الهی که ایّام ظهور شجره ؟؟ و اشراق طلوع طلعت اعلی بود مشاهده نشد که چه قدر از نفوس قدسیه و هیاکل عزیه که از ان شمس قدسیه مشرق و مستشرق شد و هرکدام مدعی مقامات عالیه و مراتبه ما لانهایه شده چنانچه جمیع این خلق موجود بعین راس خود دیده‌اند مثل جناب قدوس که اعلی و ابهی ثمره سدره بودند بسلطنتی ظاهر و مشهود گشتند که گویا شجره نار از یک تجلی و ندا نموده و کذلک طلعت طاومن دونها الذی یکون موجودا بینکم و مع ذلک که جمیع این مراتب را جمیع این بریه بچشم خود و گوش خود شنیده‌اند و ادراک نموده‌اند مع ذلک تمسک ببعضی از اقوال و کلمات جسته و از منزل و مرسلرحمت و اسعه محروم مانده‌اند با اینکه امامی از آنچه بچشم خود دیده‌اند نگذشته مع ذلک مشاهده ر خود را چنان تشکیک و تردید نموده‌اند که مجدد سوال مینمایند و بقسمی در ظنون مستغرقند کهاگر نفسی بهوای خود و دلیل اوهن از بایت عنکبوت اقامه نماید و جمیع فیوضات نامتناهی الهیرا منتهی و محدود نماید جمیع بالطوع من دون کرد اخذ نمایند و سموع و مشهود خود را کا لم یکن فرض نمیاند صد هزار حیرت و حسرت بر چنین نفوس ضعیفه مضطربه غیر مستقیم که باندک وحی از یمین علم و استقامت بشمال \*\*\* ص 206 \*\*\*

بشمال ظنّ و ذلّت میل نمایند بمثل اسم ما فیه که جمیع فیوضات تتابعه و ظهورات غیر منتهیه الهیه بظنون وهمیه خود منتهی نموده‌اند و عبده هوای خود من دون الله بوده و خواهند بود و حال آنکه در جمیع کتب و الواح وزیر و اوراق و صحف و دفاع تصریحا من دون تلویح ذکر عدم تعطیل فیض فیاض و عدم تاخیر و قطع فضل فضال و عدم تناهی ظهورات ما لانهایه مذکور و مبسوط است و مع ذلک حال جمیع من علی الارض را مشاهده میشود که بتحدید و انقطاع فیض و فضل مقر و معرف بلکه راضی و مسرورند چنانچه اهل فرقان باسمائی چند گو مردف و منظم ضبط نموده‌اند مشغول و مسرور گشته و از جوهر اسما و موجد و مظهر او که ابحر اسمیه وصفتیه بجذبه اسم مبارکش مواج و متلاطم گشته غافل و محروم مانده‌اند و الله یهدی من یشاء الی صراطه و انه هو هادی السبیل و انه لهوالمبء و المعید و الیه یصعد نداء العبیدو انه لهوابعزیز الجمیل و از همه این بیانات منیره مستضیئه متقنه محکمه گذشته خود ان طلعت احدیه و شمس اولیه در جمیع بیانات و آیات و خطب که از ان سماء مشیت و مطلع علم و حکمت نازل و ظاهر شده از سلطان غیب و حقیقت لاریب که مقام خفیه باطنیه غیبیه است طلب فرموده‌اند که در هر سنه مراتی ظاهر فرمایند بلکه در هر شهری بلکه در هر ساعتی مع ذلک چگونه میشود که هر نفسی بخیال خود هوسی نماید و امرالله را محدود \*\*\* ص 207 \*\*\*ن

ماید فتعالی عما هم یعرفون و یقولون سراب فایز اکان لم یکن ملاحظه نما و بکوثر باقی سبحانی بستاب فی بنفسک و روحک و قلبک و رجلک الی الله الذی الیه منقلیلک و مشونک و لا تلتفت الی شوی الظالمین و المشرکین ثم اشکره فی کلّ حینک بما انزل علیک الآیات بالحقّ لعل الناس کانوا بآیات الله ان یهتدون و ارباح قدس بقا را که از نفحه مشکیه این کلمات معلنه محکمه در هبوب و مرور است التفات نموده و از جمیع بیانات شجیه ظلمیه و کلمه غیر سموعه مردوده تغافل نما و این ارباح لم یزل در هبوب بوده و خواهد بود و لکن کلّ محجوب از انجوهر فطرت و ساذج طینت و اگر این عنایت مشرقه منیره لایحه از مرایای وجود موجودات منقطع شود کلّ والاشئ محض خواهی دید مل معدوم صرف فتعالی از این هبوب روحانی که باقبال و شعور و التفات و یا دون ان محدود نشده لم یزل بر اجساد میته و عظام رسمیه و هیاکل باقیه وزیده و خواهد وزید خواهد احدی ملتفت بوده و یا غافل و محجوب مانده مثلا نسیم ربیع بر جمیع اشیا میوزد و برکل من علی الارض مرور مینماید و انفسیکه در نوم غفلت مدهوشند و یا از رحمت الهی بهوش بر هر دو مرور مینماید و لکن هینا للساعرین چه که غافلین لم یزل عندالله مردود و غیر مقبول بوده چنانچه مذکره رشد و الیوم \*\*\* ص 208 \*\*\*

الیوم جمیع من دان فی البیان و دون ان از ملل مختلفه مامورند بد خون در ظل این سدره مرتفعه و شجره منطقه و کلمه جامعه و حجه محکمه و دلیل واضحه و سبل مشهوده و مقر و مقر و مستقر از برای نفسی نبوده و نیست و جمیع بنفس خود مکلفند باین امر بدیع منیع و دیگر آنکه اقرار بر این کلمه منوط و مشروط بتصدیق نفسی نبوده و نخواهد بود چنانچه بر هر ذی بصری شهود و واضح است چه میشود که مسئول عنه خود در غفلت باشد چنانچه امم فرقانیّه بهمین جهت ناظر بوده از محل وحی الهی و معدن و منبع فیض مطلق ربّانی محروم مانده‌اند و جمیع چشم و گوش رابقول و فعل روسای خود معلق و منوط داشته و نقطه وجود و جمال مقصود روح من فی الملک فداه در مواضع عدید از بیان حد این مقام و عزّخشن ذکوان و صایای منبعه و تاکیدات با بیغه فرموده‌اند چنانچه دریک مقام می فرماید که از اهل بیان که ادراک یوم ظهور مشرقه شموس عز احدیّه نمایند باید خود بنفس خود بان سدره ربانیّه تقرب جوید و مقام عرفان او که حقیقه جنّت بدیعه و رضوان احدیۀ است بعقل و فواد و سمع خود حاصل نماید نه آنکه خود را معلّق بردد قبول روسای عهد گذراند و ازین مقام ترّقی داده‌اند و مخصوص ذکر فرموده‌اند که اگز از خروات من در ان یوم موجود باشند و انکار نمایند منبع ایشان ممنوع نشده خود را از فیض سماء عزّ محروم ننمایند چه میشود که ایشان نظر باسباب قانیه و یا ریاست ظاهر مازقرب سدره محروم مانند \*\*\* ص209 \*\*\*

و در مقام ذکر می فرمایند که در ان یوم بشئ محتجبب نشده که شاید الاهی نور منهم محتجبب می مانند فاعتصموا یا قوم بجبل الله و عنآیه و لا تکوننّ من الشائلین و لا تتوجهوا فی عرفانه بغیره لان دلیله ایاته وجوده اثباته ان انتم من الموقنین و ایّاکم یا ملاء البیان انتم لاتحتجبوا بکتب و لوکان ملاء السّموات والارض من الکتب الحکمة و لا بالآیات المنله لانّ دونه لن یسبق علیه فی شیئ و کذلک فاعرفه ان انتم من العارفین لانّ کلّ مافی الکتب و الصّحف و الزبر من الکلمات العالیه و الحکم البالغه کلّها یبت بقوله ان انتم من العارفین باری کمال حفظ را مرعی داشته و مراقب بوده که بحر اعظم فلتطهر متموجّه را بقطره میزان ننمائی چه که دون ان نزد او مذکور نه فسبحان الله عمّا انتم تقولون مقصود از ذکر این کلمات آنکه مبادا تو را غفلت احاطه و اخذ نماید و در حین اشراق شموس مشرقه تمسّک بردّ و قبول احدی نمائی باری تمسّک باحدی نجستیم و خود را بکینونت خود باشراق ان شمس جود و فضل اقبال نما که همان اشراق اظهر از کلّ دلائل متقنه و اعظم از جمیع حجج محکمه بوده و خواهد بود و این مضمون در کتب منزله مذکور است حال ای اهل ظنون و هوی بشعور امده در علوّ امر الهل و سموّ کلمة الله تفکر نمائید که شاید انفس محدوده و حجبات غلیظه مابین شما و عرفان علیک اسما حایل نشوند و از همه این مقام گذشته انسان یا مجنون است و یا عاقل مجنون حکمی بار راجع \*\*\*210 ص\*\*\*

نه و باری مامور نه و عاقل که صاحب عقل مستقیم و فواد مستضیئه و بصره باصره و سمع سامعه شده البته استعداد عرفان ان شمس ایقان در او بوده چه اگر صاحب این مقام اعظم نمی بود مامور باین امر معظم و عرفان کلمه اتم نمیشد کذلک یتم الله لکم حجّته و یظهر علیکم سبیل عرفانه لیکون لحجه بالغه علیکم لعل انتم فی آیات الله تتعقلون باری ملخّص کلام و جوهر ان آنکه الیوم بر هر نفسی لازم و واجب است که تمسّک بظلک هدایت نوح امر جسته که شاید از غرق بحر نفس و هوی و وهم و ظنون اهل بغی و فحشا نجات یابد فهنیئا للمستقربین لهذه السّدره الالهّیه و المستروحین بهذه الاریاح الاحدیّه و المستقبلین بهذا النّور القدمیّه و هر نفسیکه در مغرب بعد مستعد شود ةبرای فیوضات این سحاب مرتفعه و خمام میعه البته از جمیع جهات افاضات روح القدس و نفحه ان اقرب من ان اورا احاطه فرماید و جمیع مقامات متعالیه و کلمات جامعه و مراتب عالیه که در او مکنون و مستور بوده از نفس او باو ظاهر نماید و از قلب او باو القا فرماید مثلاً درجه مشاهده نما که چه مقدار جثه و وزن دارد و لکن چون در ارض طیبه و مدینه مقدّسه مقر یابد بتربیت شمس و هبوب اریاح چگونه جلوه های مستوره دراو ازاغصان و افنان و اوراق و اثما راز نفس او بنفس او مشهود و مرئی نماید حال ای محبان حجبات و همبیّه مستعد این فضل اکبر و فیض اعظم شوید که بر شفعی از ان نعمتهای مکنونه و لئالی محزونه از صدور منیره ظاهر و مشهود \*\*\* ص 211 \*\*\*

گردد از رحمت بیزوال محروم مشو از نفحه لایزال مایوس مباس انه لایباس من روح الله الا القوم الفاسقون و دیگر سوال شده بود که شمس بهاحال در چه مقام ظاهر فوالله تکاد السموات ان تتفطرن من قولک و تنشق ارض الاراده و تندک کلّ جبل شامخ عظیم بت الی الله الذی خلقک رسواک ثم ارجع الیه عن قولک ثم استغفره عمّا ظلمت فی نفسک و کن من النائبین ایاک ان لاتذکر بمثل ماذکرت لان بذلک یضطرب کلّ ذی علوّ و نزل اقدام العارفین و لمّا کان العبد لن یحب ان یجیب اصلیه او رد سائلیه او یحزن محبیّه او یکدّرمشتاقیه لذا یعرا علیک من هذا السّحاب الطّاهر المنیر علی ما اراد الله لک لاعلی ماکان علیه لتکون من الشاکرین تعهّد فی نفسک بان لاتسئل فی مثل ذلک عنّی و لامن غیری و لایخطر مثله فی قلبک و لاتحرک لسانک علیه و کن فی حصن عصیم اتق الله و لاتسئل عن اشیاء ان تبدلک تسوک فاقنع بما اظهرناه لکم فی سنه الثمانین و من قبله فی التّسع ان انتم من الموقنین فوالله لولم یکن حبّی ایاک لامسکت زمام القلم و مااطلقته الی ابدالابدین لئلا یحرک علی ماحزک علیه قلمک فسبحان الله عمّا اردت فی نفسک فتعالی عما یتکلم به الحسن هولاپئ القائلین ایاّک ایاک یا عبد لاتذکر مایرفع به منجیج المغلین ثم صریخ الموحدین ثم ضوضات الغارفین و لو کنت قابلا فی نفسک لامرناک بان تستغفر الله ربّک سبعین الف قرن من قرون الاولین و ان کنت مستطعا فی الزخارف لامراک بان تنفق \*\*\*\* ص 212 \*\*\*

قنطارا من الذّهب جزاء ماخرج عن فیک و ظهر من قلمک و انّا کنا حاکمین و ان کنت ذات جسد قویّه لجلدناک الف جلدّه جزا و ما سئلت لتکون من المتبّهن هل یبغی للعلقه بان نسئل عن الذی لن یبلغ الی عرفانه کلّ ذی فضل رفیع اوللتراب بان یسئل عن ربّ الارباب فتعالی من کلّ ما انتم علیه و عن کلّ ما انتم عنه لمن السائلین هل المفقود ذکر عند سلطان الوجود اوللعدم قلقاء القدم او للفانی بان یرتقی الی جبروت البقا مقرّ قدس منیع و انّ الاعمی لن یقدر ان یعرف لشمس بامرها و لابد بان یکتفی بما یتجلی علیه من حراره التی کانت من اثرها کذلک فاعرف شاتک و شان السائلین و انّ العلقه حقّ له بان یسئل ربّه مقام المضغه و کذلک المضغه مقام العظام ثم العظام مقام اکتسا اللحم الی ان یبلغ مقام الّذی قدّر له فی رتبته ان انتم من المدرکین و ان المضغه لو یسئل عن الله بان یرفعه فی الحین الی مقام کلّ بالغ علیم هذا الطّلب منه مردود الیه لانّه لن یستطیع ذلک من دون ان یتعارج الی المعارج الی لن یصل الی هذا المقام العالی المنیع فانظر فی البد زیبدز فی الارض ثم یمضی علیه مشهور معلومه و یدبره ایادی التدبیر بما قدرالله فی نفس الارض الی ان یخرج منه کما انتم تشهدونه و تکونن من الشاهدین و انا اخرجه الارض لن یغنی به احد الاّ بان یبلغ الی مقامه کذلک فاعرفوا حکمة الله ان انتم من الطّالبین و کذلک فانظر فی الشجره اذا غرص لن یثمر فی

\*\*\*212ص\*\*\*

الحین الاّ بالایعرج الی مراتب التی قدرالله لها اذا یاتی بفواکه عزّ منیع و لو انّ ربّک یقدر بان یظهر کلّ ماکان و مایکون فی کف من الطین لانه هو القادر المقتدر العلیم الحکیم و لو یشاء ان ببعث من النّطفه خلق الاولین والاخرین فی اقل من الحین لیقدر و انه لهو المقدر المدبّر الحکیم العلیم و لکن لما قدّر لکل شیئ مراتب و درایج و مقادیر یجیب بلوغ کلّشئ مما قدّر له من هذه المراتب لتکونن فی حکمة الله لمن المفرسین و انت فاحمد فی نفسک بان تری کلّشئ فی مقامه علی ما هو علیه لتکون علی صراط عدل مستقیم و انّی لما اجد متی ایاک اوصیک بان تحفظ نفسک فی تلک الایّام التی خدت کلّ نفس سکرها و کانوا علی غفله مبین لاّن الله خلقهم و رزقهم و اراتهم و احیا هم ثم بعثهم لعرفان مظهر امره و از اکلهم محتجبون و تمسّکوا بما عندهم من الظنون والاوهام ثم اعترضوا بالّذی خلقوا له و لایشعرون و منهم من یقرئ اکلمات الله فی کلّ حین ثم عن جماله هم معرضون و یتکلمون بما نزل فی البیان ثم فی انفسهم لا یعلمون و یشهودن انفسهم فی اعلی ؟؟ و هم فی اسفل الحجیم لوکانوا یشعرون و یامرون النّاس بالبر ثم ینسون انفسهم کما انتم فی اعمالهم تشهدون و ینبون انفسهم الی الله ثم علی جماله یستکبرون فانظر فی تلک الایّام کلما سمعت و رایت فی ایّام الله من قبل بحیث ما بدّل امر منه ان انتم تعرفون فلّما جائهم علی بالحقّ بکتاب مشهود اعترضوا ثم استکبروا علیه علی ماکانوا علیه ان یستطیعون

\*\*\*\*214 ص \*\*\*

و اعرضوا عنه ثم استدلّوا بما عندهم من کتاب الله المهیمن القیوم و فی کلّ یوم اتخذوا من الفرقان ما به یستدلون لیدحضوا به الحقّ کما انتم من هولاء تشهدون بحیث یحرکون السنتهم بالباطل و یقولون هذا من عند الله و ما هو من عند الله بل من انفسهم لو انتم تفقهون و لو کان من عند الله لم یعترضوا علی الله الذی خلقهم و سویّهم و کذلک سوّلت لهم انفسهم ماکانوا یکسبون و فی کلّ یوم یتمسکون بکلمه من الکتاب و یعترضون علی الّذی منه ظهرت صحایف الله العزیز المحبوب قل لن یکفیکم بعد ظهوره شیئ ان انتم بکلشئ تمسکون قل کلّ الکتب یشهد بذلک و کلّ الصّحف دلیل علیه ان انتم تقرون بحیث لن تجد فی الکتب حرفاً الا و قد شهدت فی نفسها بانّ هذا لحقّ من لدن عزیز قیوم و من دون ذلک اسئلکم یا ملاء البیان کلمه بالصدق الخالص ان انتم تنصفون لو کان عندکم الف کتاب و هذا فی حد الاحصاء بل یکون علی قدر الذی انتم لن تقدروا ان تحقتون و فی ظاهر هذه الکتب انتم تشهدون و تستدلون بما فیها علی امر عندکم کما ان کلّ الملک بمثل ذبک یعلمون و یاتیکم احد علی غیر ماعند کم عمّا عرفتم من حکم الکتاب اذاذ ما تقولون تجاهدون بالذی جائکم بآیات الله المهیمن القیّوم کما تشهدون حینئذ بالحقّ و بابصارکم انتم تنظرون او ترجعون الخطا علی انفسکم بحیث قرئتم کتب الله و ماعرفتم \*\*\*215ص \*\*\*

المقصود فواحسرۀ علیکم یاملاء الغافلون کما ان بعد محمد رسول الله کلّ من دان ف الفرقان استدلّوا من الکتاب بانّ الرّساله و النبوه ختمت به و لن یاتی بعده احد بامر من الله و شرح من عنده و هذا ماشهدتم بابصارکم و بسمعکم عنهم تسمعون و انتم یاملاء البیان کنتم منهم و بذلک استدللتم فی ایّامکم و کنتم به مستدلّون الی ان جاء علّی بالحقّ اذا رجع ظنوبکم و عرفانکم الی انفسکم و اشرق امرالله بما اراد بقوله کن فیکون کذلک فاعرفوا الامر فی تلک الایّام الی اعز الذی لا احر له ان انتم لا تشکون فیما رایتم و تکونن من الّذینهم بما یستهدون لموقنون قل انه قد ظهر بالحقّ و لن یحجبه کلّ ما عندکم و لن یعیده شیئ عمّا فی السّموات والارض و ینطق بالحقّ باعلی صوته فی جبروت الامر و الخلق و لن نجاف من احدکما انتم تشهدون و انتم ان تقبلوا او تعرضوا فی حدّ سواء و انّه لغنی عمّا انتم تعقلون و اناحینئذ بمثل لکم مثلا اما الفضل لعل انتم به بما تحبون تصلون فانّ البحر علی ما هوعلیه یکون علی مقامه و ان لن یتوجه الیه احد لیاخذ عنه الماء او یخرج منه لئالیه هل ینقص عنه شیئ ان انتم تعلمون و کذلک الشمس بضیئ علی ماکان و ان لن ینظر احدالیها هل ینقص عنها نورها و اشراقها انا تفکر و افی حکمة الله ان انتم تتفکرون بل کلّ من یتوجه الیه هذا من فضل الله علیه لانّه ینتفع منها ما لا ینتفع عن دونها و کذلک

\*\*\*216 ص \*\*\*

و کذلک نضرب لکم الامثال لعل انتم تفقهون یاقوم دعواما عندکم و خدا را ما عندالله بقوه من عنده و ایاکم ان لا تحتجبون ثم اصتبغوا بصبغ الله فی تلک الایّام ثم ادخلوا فی مرادق الذی ارتفع بالحقّ و انکلوا علیه و کونو امن الذی لا غیعهم لومه لائم و لا شماته فاسق و لا اعراض کلّ معرض مربود قل انا نشاهد الیوم بطرف القدس عباد الذینهم بدعون الایمان فی انفسهم بانهم احتجبواعما عرفوه من قبل و بذلک ظهر کذبهم و هم لایشعرون اذا فکر فی نفسک ان احتجبوا الیوم کلّ من فی السوامت والارض عن بارئهم هل یرجع التیه من نقص لا فوحزه الله المهیمن القیوم بل یرج کلّ دون خیر الی انفسهم لوهم یعرفون و انا بذلک نجد نفسنا فی علوالذی لمن بقاس بعلو و سرورالذی لویظرف من شحا منه حقّ الوجود و مظاهره کلهم ینصعقون قل سبحانک رب یا محبوبی ثبتنی علی امرک ثم اجعل لی مقعد صدق عندک و هبنی من لدنک رحمه و الحقنی بعبادک الذین لا غوف علیهم و لا هم یحزنون ای رب لاتدعنی بنفسی و لا تجعلنی محروما من عرفان مظهر نفسک و لا تکتبنی من الذینهم غفلوا عن لقائک و اجعلنی یا الهی من الذینهم الی جمالک ینظرون و منه یستلزون بحیث لن یبدلوا انا منه بملوکت ملک السموات والارض و بکل ماکان وفایکون ای رب فارحمنی فی تلک الایّام التی اخت الغفله \*\*\* ص 217 \*\*\*

کلّ سکان ارضک ثم ارزقنی یا الهی خیرماعندک و انک انت المقتدر العزیز الکریم الغفور و لا تجعلنی یا الهی من الذینهم بالازن صتماء و بالغیز حمیاء و باللسان بکماء و بالقلب هم لا یفقهون ای رب خلصنی عن نار الجهل و الهوی ثم ادخلنی فی جوار رحمتک الکبری ثم انزل علی ما قدرته لا صفیانک و انک انت المقدر علی و انشاء و انک انت المهیمن القیوم و انتم یا ملاء البیان خافوا عن الله و لا تبعوا هوبکم فاتبعو لکم الله فیمانزل فی کلّ الالواح من سماء عز مرفوع قل عنده علم کلشئ یعلم غیب السموات والارض و علم ماکان و مایکون و یعلم مافی قلوبکم و نفوسکم تما تحفون ارتجهرون لن ؟؟ عن الله ربکم من شیئ و لن یغرب من علمه من شیئ ان انتم معرفون و ان تریدان یحفظک الله من کلّ فتنته و عن هولاء افق الله حقّ مقامه ثم اعرض عنهم فتوکل علی الله المهیمن القیوم قل انا امنا بالله و ملائکه و رسله و بکل ما جاء را به من کلّ صحایف و الواح و زبر مکنون و بمانزل علی محمد رسول الله و بمانزل علی علی و بماکان علیه ربما یکون و بما نزل و ینزل حینئذ لتکون من الذینهم موقنون قل هذا سبیلی ان انتم بسبیل الله تنظرون و ان هذا دلیلی ان انتم بدلیل الله تعتنون قل هذا حجتی ان انتم بحجته الله توقنون قل هذا صراط الله فی السموات والارض ان انتم تریدون ان تمرون قل ان یعذب الله \*\*\* ص 218 \*\*\*

الله احد بما امن بهذه الآیات امنزل المرسول فباقی حجه یعذب الذینهم ما امنوا بنقطه البنیان و من قبله محمد رسول الله و من قبله بابن مریم و من قبله بموسی النبی الی ان یرجع الامر الی البدیع الاول ان انتم تنصفون ثم اعلم بامن الیوم من یتوقف فی هذا الامر الطالع فقد توقف فیکل امر انانتم تعرفون و من لن یومن بهذا فقد کفر بکل رسد من قبل الی ان ینتهی الی الفطره الاول و هذالحقّ معلوم فکر فی نفسک انک ان لن تومن بنقطه البیان هل یصدق علیک حکم الایمان ما جد من رسل الله من قبله و کذلک ان لن تومن ما جد من الرسل الی آخر الذی لا آخر له هل یصدق علیکم حکم الایمان ما جد منهم فسبحان الله عما انتم قطنون و لا شک بان لن یصدق الایمان لاحدالا بان یومن بکل ما نزل من عندالله او ینزل و هذا ما رقم علی کلّ لوح مسطور کذلک فاعرف امر الله و سنته فی کلّ الاحصار لعل لن یشته علیکم الامور فانظر را فی المظاهر نسبتهم الی الله فیما ینزل علیهم لابماهم به مختلفون لا تشهد فی التجلی الاجمال المجلی و لا ثالنزیل الامنزله ان انتم تبصرون ثم اشهد ؟؟ کلّ ظهور فی کلماته لیظی لک ؟؟ و تکون من العارفین لان الله قد جعل کلماتهم مرات انفسهم و یلقی علی کلّ واحد علی قدر ما قابلوا الشمس و کذلک انتم فاشهدون و بهذه المراتب یظهر مراتبهم و مقاماتهم و کلما هم علیه ان انتم یقهون \*\*\* ص 219 \*\*\*

کلّ ذلک مراتب فی مقامات ظهورالمرا یا عند تجلی الشمس و لکن عن الشمس فی هذه الایّام انتم لا تسئلون ثم اشهد بانها لم یزل کان واحدا ن ذاته و و احدا فی مفاته و و احدا فی افعاله و من دون ذلک لن یثبت حلیه حکم التفریدون یصدق تنزیه ذاته عن المثلیه و التحدید ان انتم تفقهون ایاک ان لا تشرک بالله و لا تدع مهه المها آخر و لا تتخذ له شریکا و لا شبیها و لا وزیرا و لا نظیرا و هذا حقّ الایمان ان انتم تعلمون و انا نهینا لنه عن ذکر ذلک نهیا عظیما و امرناک بان تستغفر ربک و ترجع الیه بما اکتسبت انا ملک فی ذکر هذا الامر المستور و هذا الکنز المحزون و لکن لما صعد هذا الطیر فی قطب هذا السماء الی مقام الذی یشهد کلشئ فی ظله و وجدک فی ارض الحیره لذانلقی علیک ما یجری الله من قلمی علی قدر ماکان الناس یقدرون ان یعرفون فاعلم بان الله ربک ما انقطع عن شیئ فیضه و فضله من کلّ ماکنا و ما یکون بل خلق کلشئ و قدر فیه کلّ فضل معروف و ما لا اطلع به احد ان انتم تفقهون و هذا مقام استعدادات التی قدرت فی کلشئ و یظهر منه علی مرور الایّام الی ان یصل انی غآیه ما قدر له کما انتم فی کلّشئ تشهدون و انک ان تقدران تنقطع عن کلّ ما سمعت و تصعد الی هذا المقام العظیم المجود فاشهد کلّ الاسما شموس مشرقه کما لا انتهاء کلّ اسماء و کذلک لا انتهاء لک شموس مثلا واحد من اسم الله فهو کریم و انه شمس فی مقامه و یتجلی علی مزیاء الممکنات و یظهر \*\*\* ص 220 \*\*\*

و یظهر علی کلّشئ انوار هذا التجلی علی ماکان علیه کما انتم تشهدون و اقر هذا الشمس اولا فی الانسان بحیث تجد فی کلّ انسان اثر تجلی هذا الاسم و الفرق ان فی بعض یظهر علی حد الکمال و یکوم علی نفسه فی کلّ ما رزقه الله و علی اقربانه و اجتائه و علی الذینهم الیه یتقربون و کذلک علی کان من دخل فی الایمان و من دونه علی کلّ عاقل و مجنون و فی البعض لمن تجد علی هذا الکمال بحیث یکرم علی نفسه و الذینهم کانوا الولی النسبه و القرابه و یمنع عن دون هولاء انت ظهور هذه الشمس فی هذه الهیاکل علی ماهم یعملون فهنینا لمن ینظر الی نفسه و الی ذی قرابته بل ینظر بطرف الفضل بحیث یکرم علی نفسه و دونه و لایلتفت الی جهه الاجهه الله المهیمن القیوم و یکوم علی الذینهم امنوا با اعطاه الله بجوده من اخلاق الحسنه و الصفات المنیعه والاداب المحدوحه والاموال المجتمعه علی نفسه و دونه ایحکی عن هذا الشمس بتمامها و یکون من الذینهم انفقوا بکل ما عندهم فی سبیل الله العزیز المقتدر المحبوب و انک لو تنظر الی کلّ من فی السوات والارض لن تجد شیئا الا و قد تجد فیه انوار هذا الشمس الا من لن بقابلها و لکن اناما وجدنا مثل هذا ان انتم تجدون و کذلک ما شهد تجلی هذا الشمس فی دون الانسان فی کلّ ما غلق ثم فیه تتفکرون فی الشجر کیف یکرم کلّ نفس عما یظهر سنه من فواکه ممنوع هذا اثر هذا التجلی فیه ان انتم توقنون و کذلک الی الارض \*\*\* ص 221 \*\*\*

یکرم کلّ ما اخزنه الله فی بطها من کلّشئ و من السنبلات و انتم فیمانا کلون و کذلک انت فاعرف کلّ شمس الاسما کما علمناک بالحقّ لتکونن من الذینهم یعلمون و فی حکمة الله هم یتفکرون ثم اشهد ظهور تجلی الشمس من اسمه المدبر فی کلّشئ عماکان و عما یکون و تشهد ظهور هذا الاسم و من دونه من الاسماء فی الانسان اتمها و اکملها کما انتم تعرفون و تنظرون بحیث یظهر منه کلّ التدابیر بامر من لدن عزیز قیوم و لم یکن هذا التجلی من هذا الاسم المبارک المشهود مخصوصا باحد دون احد کما انتم فی غیرالحقّ من الفرق المختلفه تسمعون و تشهدون و قد بلغوا فی التدبیر الی مقام الذی ما سبقهم ایدی احد و هذا من فضل الله علیهم و هم لا یشعرون کذلک سبعت رحمته کلّ الموجودات و اداط فضله من علی الخلق الی ان یتنی الی جماد محدود فلما مهدوا هولاء فی ظهور هذا التجلی فی انفسهم و قابلوا هذا الشمس ما امنعهم ید الفضل من هذا المقام و هذا من فضله المبسوط الذی احاط کلشئ و لکن اکثر الناس هم لا یعقلون و لکن هولاء استغلوا بهذا الاسم فی هذا المقام و غفلوا عن دونه من اسماء الله الحسنی و مظاهرها کما انتم تشهدون و وقفوا فی ذلک الشان ثم اعتکفوا علیه علی ماهم یریدون لا علی ما اراد الله لهم و لذا کتب سمائهم من عبده الاسماء بما کانوا علیها عاکفون لان الله اراد من هذا الاسم تدبیرهم فی دینهم فی الحقیقته الاولیه و هم احتجبوا عن ذلک \*\*\* ص 222 \*\*\*

عن ذلک کما انتم تعلمون فلما امنوا بمظاهر العدل یثبت بانهم مابلغوا الی حقّ التّدبیر من هذا الاسم المبارک المحبوب ثم انظر تجلی هذا الاسم فی التراب بحیث کلما یودع فی جوّه لن یخاف فیه و یدبّره فی ایّام و شهود الی ان یبلغ مقامه اذا یخرج عنه بطراز و لون محبوب کذلک فاشهد تجلی هذا الشمس من هذا الاسم فی کلّشئ لتطلع بشموس الاسماء و تکون الّدینهم باسرار الامر هم مطلعون و انی لذاذکر شموس الاسماء و تجلی ایها علی ماقدر الله لما الی آخر الّذی لااخر له لن بینهتی ان انتم تعلمون و اکتفینا بما بیناه لک و انک فاکف بما قدّر لک من هذا القلم المکنون و فتحنا علی وجهک ابواب العلم و الحکمة فیها القیناک بالحقّ لتخرج من هذا البحر ماترید من لئالی علم مکتوم و لوترید ان تخرج من کلّ بابا مائه الف باب لتقدر ان تقابل هذا الاسم المستور المحزون الذی ابتلی بین یدی الدینهم ما امنوا بالله طرفه عین و لو ان انفسهم جوهر الایمان یدّحون قل انّ العلم یظهر من عنده و انّه لهو الحقّ علام العلوم و لواحد یاتی بعلوم الاوّلین والاخرین و لن یدخل فی هذا الظّل لن یقبل عنه شیئ ان انتم یوقنون کما انّ علماء الانجیل حین الذی ظهر محمد بالحقّ ماقبل عنهم من شیئ و کذلک فی البیان فانظرون اذا جاء علی بالحقّ مانفع علماء الفرقان علیهم الاّ لمن دخل فی ظله ان انتم تشعرون و کذلک فاعرف من اول الّذی لااول له الی آخر الّذی لااخر له و کن من الّذینهم ببصر الله فی کلّشئ یتفرسّو ان

\*\*\*223ص \*\*\*

یاتی احد و لم یکن عنده حرف من العلم و یدخل فی هذا الظل انه اعلم عن کلّ عالم ذی فنون لان العلم الذی لم یزل کان مذکورا عندالله هو عرفانه و عرفان مظاهر امره ان انتم الی کتب الله تنظرون و تجدون کلّ ذلک فی النبیان ان انتم تقرون و لن یحرک قلمی الا علی ما حرک علیه قلم الله المهیمن القیوم قل یا ملاء البیان لا تاخذونی بما نزل علی الآیات فو الله هذا الذنب لم یکن منی و لکن الروح یقومنی فی کلّ حین ان انتم تسمعون و انکم لو تقدسون نفوسکم لتجدون ارباح الله تسطع من هذا الملک المحبوب و لکن لما منعتم انفسکم عن هذا الرضوان لن تجدوا من شیئ کمالم یجدوا امم الفرقان رایحه الله المهیمن القیوم و انک انت یا ایها السایل تفکر فیما القیناک و خذ لنفسک ما ترید و انک انت اردت من الشمس هذه الشموس المشرقه فقد اظهر نالک اسمائهم و اسرارها و و اریناک تجلیاتها علی مرایاء الموجودات و اسراقها علی ماکان و ما یکون و ارادت شمس الشموس و سلطان الوجود و ملیک المقصود الذی یطوفن فی حوله هذه الشموس و حقایقها قل سبحان ذی العظمه الذی خضع له کلّ دی عظمه و اقتدار فسبحان ذی القدره الذی یخشع له کلّ ذی قدره و ارتفاع فسبحان ذی العزي الذی ذله کلّ ذی حزه و امتناع فسبحان ذی القوه الذی قد خفض له کلّ ذی قوه و ذی عباء ثم اعلم بان دونه لن یبلغ الیه و ما سواه معدوم لذیه و انه لهوالمقتدر العزیز

\*\*\* ص 224 \*\*\*

العزیز المحبوب و کلّ الاسماء یبعث بقوله و کلّ الصفات یظهر بامره ان انتم تعلمون ایاک ان لا تنسب هذا المقام باحد دونه و لا تذکر عند ذکره احد و لا تقترن به اشاره و لا عباره لانه جد و عز لن بشیر باشاره غیره و لن یقترن بعرفان خلقه ان انتم تعرفون و ان اعلی عرفان العارفین و بلوغ البالغین یرجع الی خلقه الذی خلق بقوله کن یکون و کلّ ما سواه مخلوق بامره و بنجعل بارادته و ساجد لطلعته و خاضع لحضرته و کلّ عنده فی لوح محفوظ و انه یظهر بالحقّ کما و عندکم الله فی الکتاب اتق الله ثم فی امره لا تتکلون و انتظر یومه کما ینظر ایامه کلّ من فی السموات والارض و ان کانوا فی انفسهم لا یشعرون ثم اعلم بانی امنت به قبل ظهوره و بعد ظهور روحین ظهوره و انتظر ایامه بمارقم علی الواح الله المهیمن القیوم ایاک ان لا تذکر هدا الاسم و لا تظر طن السوء فی امره و کن من الذینهم فی کلّ یوم یستغفرون و انا نهیناک عن ذکر هذا الاسم لئلایتوهم احد فی نفسه التقرب الی هذه الشجره المکنون و لئلا نسئل عن احد مثل ماسئلت و لا تذکر احد بهذا الانتم لان هذا مخصوص به ان انتم تسمعون ما یعلمکم هذه الحمامه بما القی الروح علیه من کلمات الله العزیز القیوم یا قوم لا تفرطوا فی الکتاب و لا ؟؟ اکلمة الله و لا تکونن من الذینهم یتکلمون فیما لا یعرفون فوالله تراب قدسه لیکون اعلی عن کلّ ما خلق و یخلق \*\*\* ص 225 \*\*\*

و عن ماکان و یکون و ان عرفت بان النفوس لن یضطرب لقلت انه عرش الله فی الارض لان علیه بقع رجله العزیز المحبوب و انک فاثبت فیما القیناک بحیث لن یزل قدماک و لا تکونن من الذینهم لا یعرفون و ینسبون هذا المقام الی الذینهم یریدون فوالله هذا خطاءکم لم یکن فی الامکان کشبهه اتقوا الله یاقوم و لا تجاوروا عما جدد فی کباب الله المهیمن القیوم فسبحانک اللهم یا الهی انت الذی الهمتنی بدایع ذکرک ثم ضعتنی عن اظهارها بین بریتک و اخذتنی علی مقام الذی صرت نموعا عن اظهار جوامع اسرار حکمتک بما ظهرت اثار الخفله فی خلقک لانی یا الهی اناکتم عن الناس ما اعطیتنی بجودک لاکون فی تلک الحاله کافرا بنعمتک ان احدث لهم ما اکرمتنی بفضلک اذا یرفع ضجیج ارقابک و صرنج عبادک لم ارکل ذلک الا منک لانک بعثتنی و یا ظهر تنی فی ایّام التی ما بعثت فی مثلها احد من صفوتک و لم امور بدلک من ظهورات قضائک و تقدیرک و شئونات امضائک و تدبیرک فو عزّتک یا محبوبی اشهد بانّ علیک ما احاط یوماً اعظم و اشد من هذه الایّام لاّن فیها یمحص کلّ العباد من کلّ و ضیع و شریف و لکن انّی مع عجزی و فقری و فتری و مسکنتی لاکون مستقمیاً علی امرک بحولک و قوتک و لو لن یقبل احد یقبل احد بهذا الوجه طلباً للقائک و اشکرک بما اعطیتنی و اکرمتنی من استقامه الّتی لن یقدر احد ان یردها عن مقامها و لو یرفع عی راسی سوف \*\*\*226 ص \*\*\*

سیوف المنکرین و اعراض المشرکین و اشهد بانّ ذرّه من هذه الاستقامه لخیر من عباده الثقلین و بذلک یستریح قلبی و تسکن نفی و لن شاهد کلّ من ف السّموات والارض الاّ ککف من الطّین بل احقر من ذلک الاّ من دخل فی ظلّک فی هذا الاسم الاتم الاعظم الّذی به انقلبت کلّ الاسماء و یغیرت کلّ الصّفات فی جبروت البد الانّ الّذینهم لن یعرفوا لک یکن له شان عندک و لا لهم ذکر بین یدیک از اسئلک یا محبوبی بان لانزل قدم عن امرک الّذی لن یقوم معه شیئ ثم ثبتنی بجودک و فضلک ثم انقطعنی عن دونک و انّک انت العزیز القادر العلیم الحکیم القیوم و انّا کنّا ان تکتب هذه الالواح بالفارسی و امسک الله القلم عنه و ارجعه الی لسان عربّی مبین لذا قدالقیناک من اسرار العلم و الحکمة بهذا اللّسان ثم نرجع الی لسان الا عجمین لیتم علیکم حجة الله و برهانه و دلیله و ایاته لعلۀ تکوننّ من المقبلین الی الله الّذی خلقنی و ایّاکم و نحن لئن العابدین و الحمدلله ربّ العالمین و از این بیانات مشرقه از افق بیان معلوم و مبرهن شده که اطلاق اسم شمس برهریک از مظاهر این اسماء مشرقه مذکوره من اولی الحکمة شده و می شود پس اگر در بیانات مظاهر احدیّه و مطالع قدس صمدیّه ذکر شمس ملحوظ و مذکور شود مقصود این شموس مشرقه و انوار منیره خواهند بود الاّ من یشاء بربّک و دیگر آنکه برصاحبان علم و حکمت و فطرت سلیم و طینت منیر

\*\*\*227 ص \*\*\*

معلوم و مبرهن بوده که در هر عهد و عصریکه کشف سبحات جلال از وجه جمال شد و طلعت مستور مقنّعه مغطّئه ان حجب عنیب ظاهر و مشهود گشت ان شجره حقیقت ربّانیه و ثمره جنیّه الهیه را بخود او باید ادراک نمود چه که دون او در ظل او بوده و خواهد بود و مقامات مستوره ان کنز احدیّه از بیانات مشرقه او ادراک میشود اگرچه بصر حدید مقدّس از مشاهده فطور و تحدید از جمیع مایظهر منه اثار عظمه الذی مشاهده می نماید چه که تجلیات ان شمس مشرقه محیطه اظهار ان ان است که از انظار عارفین مستور ماند و تموّجات ان بحر اعظم ابین از انست که ابصار مقرّبین محجوب گردد و لکن چون ناس متفاوتند در معارج علم و ایقان لهذا محض ظهور فضل وجود و بروز فیض و عنایت بر کلّ وجود آیات نازله از اسماء مشیّت و بینات مشرقه از افق فضل را حجّه خود قرار فرموده‌اند که تا جمیع ناس از اهالی و ادانی از این حجه لایحه بالغه و آیات مشرقه دریّه ان ذات قدیم و کلمه اتم را ادراک نمایند کلّ ذلک من فضله علی العباد من دون استحفاتهم بذلک بوده و خواهد بود که شاید از فیوضات ربانیّه و عنآیات قدسیّه الهیه محروم نمانند والا اعراض جمیع موجودات و اقبال جمیع ممکنات در ان ساحت اقدس یکسان خواهد بود و دیگر

\*\*\*228ص \*\*\*

آنکه در یوم ظهور ان نیّر اعظم هیچ عذری از هیچ نفسی مسموع نخواهد بود مثلاً اگر جمیع من فی الارض از جمیع صحف سماویه و کتب منزله استدلال نمایند بر امری و ان جوهر وجود برخلاف ان امر مسلمّمه محکمه ظاهر شوند احدی رانرسد که اعتراض نماید چه که جمیع امر و نهی باراده و قبول او مشروط و منوط است و بیانات ظاهره از ان سماء احدیّه مشروط و معلق بامری نبوده و نخواهد بود ای طالب با سیئه منیر باین سینای روح و رای تا تجلی شمس معانیرا در طور دل مشاهده نمائی و اصنام و هم وطن را بقوه خلیلی بشکنی و از تقلید و تقیید و تحدید خالص و مقدّس شده بمعارج یقین و ثبوت و استقامت عروج نمائی و دیگر ملاحظه نما که اگر جمیع من فی الیان بجمیع ما فی البیان استدلال بامری نمایند دو شرایط ظهور بعد مسلّم دارند که انجمال موعود و شمس وجود باین علامت مذکوره باید ظاهر شود و انجوهر اختیار برخلاف ان ظاهر شود حال چه هوای کرد ایا بآنچه ادراک نموده مستغنی خواهی بود از عرفان ان شمس معارف لافوالذی علم هذا القلم من اسرار القدم هیچ چیز تورا کفایت نمی نماید مگر تشبث بذیل عطوفت او ایا ملاحظه نشد که اهم سابقه باعتکاف بر اصنام ظنون و هوی چگونه از فضل یوم الفصل محروم مانده‌اند باری در جمیع حال و احوال پناه بحقّ

\*\*\*229ص \*\*\*

بوده که بآنچه در سموات و ارض مشهود بینی چه از یانات محققه وجه از امورات ظاهره از شجره مقصود و عرفان او که عین عرفان مظاهر اولیّه و لا اخریه الهیه است بازنمانی جهت کنید تا ازحیث باطله سحاب مرتفعه الهیّه محجوب نمایند اگر چه سحاب فضل در جمیع اوقات مرتفع است و او را انقطاع پد ید نه و لکن هر سحابی مظهر فیض کلمه نبوده و نخواهد بود در شمس و صعود و نزول او ملاحظه نما اگر چه او در ذات خود مقّدس از صعود و نزول است و لکن بتغییر منازل و بروج بمعادین مختلفه ظاهر و محلّی مثل آنکه در برج اسد بکمال ظهور و حرارت ظاهر است و در دون ان غیر ان مشهود و حال که بفضل الله سحاب رحمت جمیع ارض و ساکنین انرا احاطه نموده و شمس عنایت بکمال تجلی و حرارت ظاهر و لایح است خود را بوساوس شیاطین نفسیّه و هیاکل بغضیه جسدیّه مشغول ننمائید و درجمیع حال و احوال حقّ را فاعل مختار و فعّال لما یشاء دانسته و باین کلمه جامعه که اعظم کلمات منزله است ثابت و راسخ بوده لعل در دین الله و امر او ثابت مانی و این است حقّ صرف و صدق خالص و مابعد الحقّ الاّ الضلال و هم چنآنکه ذات مقدّس حقّ دلیل بر او بوده و دون او قاصر و عاجز از عرفان او کاهو حقه و مستحقه همچنین آیات \*\*\*230ص \*\*\*

منزله از اسماء امر او مدل بر ظهور اوست و دون او مفقود صرف و لاشئ محض و غیر مذکور در ان ساحت بوده و کفی بالله شهیداً باید در این کلمات جامعه منزله کمال تعقّل و تفکر مبذول داشت تا از بابی از ان ابواب علوم لانهایه بما لانهایه بروجه قلوب طالبین و قاصدین مفتوح شود این مقامی است که احدی جز بجوهر طینت و ساذج فطرت نتواند قدم گذاشت و اگر مرایای قلوب اقل من الشعر بغبار ماسوی بالاید ابداً تجلّی این نور منیع و امر بدیع در ان مرا یا منطبع و مرتسم و متجلّی نشود چه قدر ارفع و امنع است این مقام که جز تقدیس صرف نپذیرد و چه قدر عالی و متعالی است که دون تنزیه بجهت قبول نفرماید فاه فوق کلّ اه فاه تحت کلّ اه فاه یملاء السّموات من جنین العاشقین فاه یملاء الارض من ضجیج المشتاقین فاه یجری عن العیون مدامع عمر منیر فاه ثم اه ثم اه من اول الّذی لن یجصیه کلّ عالم اعلیم فاه الّذی یظهر فی الوجد تاره و یحدث فی الظهور حسرته و بحزن کلّ الممکنات و عن و رائه اهل ملاء الصّافین فاه احترقت به الاکباد و تزلزلت عنه البلاد فاه لن یعرفه الاّالله العزیز الجمیل عما احتجبوا الناس عن جمال الله و ظهوره و طلعه الله و طلوعه و وقع بین یدی هولاء بالذّله الّتی لن تقاس بذلّه و بالحزن الّذی لن یقابله حزن لافی الاولین

\*\*\*231 ص \*\*\*

و لا فی الاخرین و بذلک بدّل عیش کلّ ذی شعود و تزلزلت ارکان عرش عظیم و لکن النّاس هم فی غفله و سرور و فی فرح مبین کذلک یبطل الله عمل الدینهم غفلوا عن ذکره و کفرا بما عندهم من آیات الله المقتدر العزیز القدیر والروح علی اهل الرّوح من هذا البهاءت المشرق القدیم در این ایّام ؟؟ کبری خود را حفظ نموده که مبادا از صراط مستقیم بلغزی چه که عنقریب جمیع ناسرا مضطرب و متزلزل بل معرض مشاهده خواهی نمود الا من یشاء ربّک و دو سنه قبل در مدینه ورقه نازل شد و جمیع امورات محدثه بعد در ان ثبت شده اگر اقبال بمعرفت الیوم نمانی بان ورقه مبارکه رجوع کن که شاید نفس خود را از غرقاب فنا نجات داد بمقر بقا وارد شوی و از مدینه اسما و ملکوت ان گذشته بمقام قدس کریم که مقام تقدیس صرف و تنزیه بجهت بات است درائی و بغنای حقّ از ذلّت سوال فارغ شوی چه که سوال بنفسه دلیل بر تزلزل و عدم استقامت سائل بوده و خواهد بود اگرچه حقّ منیع دوست داشته و میدارد که مسئول واقع شود لاجلّ اعطای فضل و اعطای فیض و لکن حقّ عرفان را مقام دیگر است و او راجع ببصر و قبل و فوادات نه بذکر قلم و مداد کذلک یلقیک قلم السّداد فی هذا الیوم الّذی الیه یرجع حکم المبدء و المعاد و دیگر آنکه سوال نموده بودی که این عبد چه رتبه و مقام را ادّعا نموده‌اند و ما انا الاعبد امنت بالله و رسله

\*\*\*232ص \*\*\*

و رسله و کتبه و بکل ما نزل من عنده و بما نزل علی علّی بالحقّ و بما نزّل حینئذ و بما ینزل فی زمن المستغات حین الّذی یجدّو فیه کلّ من فی السّموات و الرضین هنالک تقوم السّاعه و ینصب المیزان و یرفع الصّراط و یاتی الله بامره ان انتم من العارفین و یشهد بذلک کلّما قدره الله فی نفسی ان انتم من الشاهدین و سنین معدوده است که هر ان ان خمسین الف سنه می گذرد از نتایج بلایا و ترادف قضایا که انی تعطیل نشده و علاوه براین بلایای ظاهریّه هوالذی ظهر نفس الممکنات بسلطانه و قدرته بلایای باطنیّه که از جمیع عیون و عقول و نفوس مستور بوده در کلّ حین و حان بوده که غیر الله بران مطلع نشده و من دون آنچه مذکور شد البته نشنیده‌اند که اهل بیان چه مقدار مفتریان ظنون افکیه خود را براین شجره مبارکه طیّبه احدیّه نسبت داده و راجع نموده‌اند چنانچه اکتفا بآنچه که اعدا وارد اورده نشده این فئه هم بآنچه قادر و مقتدر بوده‌اند کوتاهی ننموده با اینکه وجود این عبد در جمیع اوقات سبب ارتفاع کلمه طیّبه بوده چنانچه جمیع دانسته و دیده‌اید دیگر اگر بعضی را افکیات ظنون حایل شود بین قلوبهم و صدورهم و انکار این فضل منیع نمایند ان امر دیگر است ولی الله یرجع الامور و باطن راهم مثل ظاهر فرض نمائید لو انتم ببصر الّروح منظرون و درجمیع این بلایا و نحن \*\*\*233ص \*\*\*

و رزایای سروطن جز عبودیت محضه امری و ذکری از این عبد مسجون ظهور ننموده و چنانچه ملاحظه شد که این عبد در مدّت توقف در مدینه السّلام با جمیع اهل ان ارض و اطراف از عالم و دون ان معاشرت نموده و بقدر وسع بل فوق ان در نصرت امر و ارتفاع ان دقیقه تغافل نشده چنانچه ارتفاع کلمه بمقامی رسید که جمیع اهل ارض را احاطه نموده و ابداً با اعدای الهی مداهنه ننموده بکمال جد و اجتهاد در ذکر کلمه ذکریّه سعی بلیغ وجهد منیع مبذول شده و بالاخره امر منجر بحرکت از مدینه شد ان هم بر هرذی بصری معلوم شده که بچه خود در این خروج و هجرت اعتراز این امر و علو ان ظاهر شده تا آنکه باین مقّر مسجون و محبوس گشته ایم و نشکر الله فی کلّ ذلک و نحمده و نذکره و نصبر علی قضایاه و انّه موفی اجور الصابرین و الحمدلله علی کلّ ذلک و لاملجاء الاۀ به و لامستعان الا هو انّه لهو المقتدر العزیز الرّحیم بلی در جمیع این سنین مافیه بحمد الله ابحر معانی و انوار و تابی در دل متموج و مستضیئ بوده چنانچه من غیر اراده رسحات ان برممکنات مبذول می شد و بقسمی عنایت ربّ العزّه احاطه فرموده که احصا و تحدیدان از امکان و اهلان خارج و اگر از این عبد در بیان این مراتب در الواح منزله ذکری رفته لاجلّ اتباع این کلمه منیعه نوره که می فرماید \*\*\*234 ص \*\*\*

فامّا بنعمه ربک فحدث و لکن آنجناب نظر باصل امر داشته که بدون خود هرگز مشتبه نشده و نخواهد شد و اگر حقّ منیع را نتوانی بنفس او ادراک نمائی و مستبصر شوی و دوره ان بکلمات منزله از سماء قدس احدیّه ناظر باشی رجوع بکتب منزله از سماء مشیّت نما که در اکثر ان ذکر این کلمه جامعه مستوره تصریحاً و تلویحاً مشاهده خواهی نمود در توقیع عظیم و دون ان ملاحظه نما و هم چنین اکثر از آیات قیّوم اسما مشعر برقیمومیت این سدره مرتفعه منیعه بوده قسم بخدا که شرم دارم از ذکر این بیانات چه که ایّامی از ظهور ان شمس مشرقه احدیّه نگذشته و کلّ کیفیت ؟؟ بعین خود مشاهده نموده‌اند و مع ذلک جمیع محتجبب گشته‌اند و کدام ذکر و بیان اظهر انفس خود ظهور است تابان استدلال شود باری حال ملاحظه نما که چه مقدار ستر و تعویق این امر مشعر و و عدل بر علو این ظهور است که گویا تعویق ان را سببی جز امتحان و امتنان کلّ من فی السموات والارض نبوده و هم چنین می فرماید انتم فی التسع بلقاء الله ترزقون اگرچه بعضی این ظهور قدس صمدانی و طلوع نور سبحانی را اراده نموده‌اند که بدون سدره خود راجع نمایند و بجد تمام در تحریف این کلمه جامعه سعی نمایند و لکن الامر بید الله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم ای اهل \*\*\*235 ص \*\*\*

بیان کمال سعی مبذول داشته که مثل اهل فرقان نباشید که جمیع صفات و اسما را از منتهی مقام عزّ جبروت ادنی رتبه ناسوت بطلعات غیب راجع نموده‌اند و از مطالع احدیّه و مظاهر قدمیّه که بالفعل موجودند غافل بوده و خواهند بود حال ای عباد ببصر عدل و انصاف مشاهده نمائید که انی عبد قسم بظهور من یظهره الله که اگر در مدت اقامت در دارالسّلام اگر یومی و یالیلی برحسب ظاهر کمان حیات می نمودم چه که اعدا ان یمین و یسار و جنوب و شمال بکمال جد در صدر بوده‌اند چنانچه جمیع عباد ساکنه ان محل مطلعند تا آنکه تقدیر ربّانی بر تزویر شیطانی فایق امد و سلطان علیین بر صور سجین غلبه نمود و با این علوّ و اشتهار با جمعی از مهاجران هجرت نموده و ارتفاع این اسم و شهرت و ظهور ان من غیر اراده واقع شده دیگر چه ذکر نمایم که چه براین عبد گذشته و وارد شده فو الله لن یقدر ان بسمعه ذی حبّ و لا ذی قلب و لا ذی نظر و لاذی شعور باری لم یزل اسرار الهیّه در کنوز عصمتیّه مستور بوده و لایزال در حجبات حفظیّه مصون و محفوظ خواهد بود و اگر جبل انفس عباد مندک نمی شد رمزی از اسرار محتجبه مقنّعه مستوه ذکر می نمودم و لکن الله مظهر ما یشاء و ما انا بمظهر ما هو المستور و برهمه شما

\*\*\*236 ص \*\*\*

شما و اهل ارض معلوم بوده که چه مقدار عبودیت و خضوع از این عبد بجمیع اولاء و اجاار اول ظهور ظهور شهر حقیقت الی الیوم ظاهر شده و مع ذلک چه نسبتهای کذبه باین عبد راجع و احدی درصدد رفع ان بر نیامده الی الله فوضت امری و علیه توکلت و علیه فلیتوکلن عباده المنقطغین و دیگر سوال شده بود که چگونه میشود کلمات عالین بستجین تبدیل شوند و حروف اثبات از مظاهر نفی محسوب شود معلوم آنجناب بوده که ان شمس فیض ربّانی و بحر فضل سبحانی اشراق فرموده برجمیع مرایای موجودات در بعضی که نقاله نموده‌اند بقرصه منطبع میشود و بدون ان همان روشنی و شعاع ظاهر اینس که ان شمس قدم بعد از انطباع او در صور مرایا آنچه وصف نماید مرایا را باوصاف غیر متناهیه خود را وصف نموده چه که انوار وجه خو را در مرایا مشاهده مینماید و جمیع این اوصاف منیعه فی الحقیقه بخود او راجع است و این فضل در مرایا موجود است بالتقابل اینها و بعد از انحراف فانی و مدوم خواهند بود حال نظر را پاک نما از غبار ماسوی تا عارف بر شمسی شوی که اگر جمیع مرایای موجودات قل من ان بان مقابل شوید در جمیع انوار حقیقه و اثار عز احدیت لم یزل و لایزال منطبع و برقسم شود و من دون ذلک مجوا الله مایشاء و یثبت و عنده ام الکتاب فاعل مختار مختار است محو میفرماید بعد از اثبات و کذلک بالعکس حدر این \*\*\* ص 237 \*\*\*

مقام است که میفرماید لافرخوا بما اتیکم و لا یاسوا عما فاتکم و اینمقام نقطه عدل است که جمیع ماسوی خائف و راجی بوده و خواهند بود فردی علوی خائف است از محو و هرذی دنوی راجی بمقام اثبات فوالّذی نفس حین بیده که اگر شرح این مقام را بما قدّر فیه ذکر نمایم اکثر از ناس را متزلزل بینی قوله عز ذکره را متذکر شو لوشئنا لنذهبن ما اوحینا الیک قد عزی لو القی الیک ارید من ذلک لیرتاب المیطلون دیگر در این مقام بیش از این دوست نمیدارم که ذکر نمایم چه که ناس دروهم صرف مستغرقند و دیگر از بعضی امور و اقعه که سوال نمودی در غیبت این عبد واقع شده و حسه و سیئه ان بعاملن وفاعلین راجع است باری جمیع امور واضح و لائح است اگر حجبات وهمیه ناس خرق شود و ببصر خود در امر الله تفرّس نمایند جمیع اسرار را مشهود مشاهده نمایند انشاءالله امیدواریم که فضلی از منبع جود و افضال ربّ الغره و العظمه ظاهر شود و جمیع محتجبین را از حجبات ظلمت بسر اوقات وحدت کشاند و الله معطی ما یشاء الله و انّه لهو الفضال القدیم و الحمدلله ربّ العالمین و دیگر وصیت این عبد جمیع را آنکه انی غفلت ننموده مراتب امر الله باشند و نهایت جد و اجتهاد را در حفظ وصیانت از مرعی داشته که این است کلّ خیر و اصل ان لاحل آنکه اول امر معرفه الله بوده و خواهد بود و کلّ آنچه مسموع و مشهود شده طایف حول این امر است چه که جمیع از او ظاهر و باو راجع و بعد از معرفت ذات احدیّه

\*\*\*238 ص \*\*\*

اتّباع امر و اجرای حدود او از اعظم امور بوده و لم یزل و لا یزال نفحات ذکریّه از مدینه امریّه در هبوب بوده و اثار الهی از این نفحه قدس صمدانی بین بریّه قائم خواهد بود باری انشاء الله بقلب صافی خالص توجه بمبدء خود در کلّ اوقات و احیان نموده و از ماسوی الله منقطع شده که شاید در این ایّام مظلمه از معرفت انشمس احدیّه محجوب نمانند و این عبد از ربّ الغره مسئلت می نماید که بصر و سمعی مقدّس از تحدید و تقلید بجمیع عنایت فرماید و الله و اهب مایشاء و انّه لهو الوهّاب العلیم الکریم و احتم لغمات الرّوح بذکر الله الاعظم الاکبر العظیم لیکون ختامها مسک الا انّ بذلک تسجد ارواح المخلصین فی کلّ حین و الحمد الله ربّ الغالمین هو الله العزیز الجمیل توحید بدیع مقدّس از تحدید و عرفان موجودات ساحت عز حضرت لایزالی را لایق و سزاست که لم یزل و لایزال در ممکن قدس اجلال خود بوده و فی ازل الازال در مقعد و مقرّ استقلال خود و استجلال خود خواهد بود جه قدر غنی و مستغنی بوده ذات منزهبش از عرفان ممکنات و چه مقدار عالی و متعالی خواهد بود از ذکر سکان ارضین و سموات از علو جود بحت و سمو کرم صرف در کلّشئ ممّا یشهد و یری آیه عرفان خود را ودیعه گذارده تا هیچ شیئ از عرفان حضرتش علی مقداره و مراتبه محروم نماند و ان آیه مرات جمال اوست در افرینش و هر قدر سعی و مجاهده در تلطیف این مرات ارفع

\*\*\*239 ص \*\*\*

ابدع امنع شود ظهورات اسما وصفات و شئونات علم و آیات در ان قرات منطبع و مرتسم گردد علی مقام یشهد کلّشئ فی مقامه و یعرف کلّشئ حدّه و مقداره و یسمع عن کلّشئ علی انّه لا اله الا هو و انّ علیّا قبل نبیل مظهر کلّ الاسماء و مطلع کلّ الصّفات و کلّ خلقوا باراوته و کلّ بامره یعملون و این فرات اگر چه مجاهدات نفسانی و توجّهات روحانی از کدورات ظلمانی و توقعات شیطانی بحدایق قدس رحمانی و حظایر انس ربّانی تقرّب جوید و اصل گردد و لکن نظر بآنکه هر امری را وقتی مقدر است و هر ثمری را فصلی معین لهذا ظهور این عنایت و ربیع این مکرمت فی ایّام الله بوده اگر چه جمیع ایّام را از بدایع فضلش نصیبی علی ماه هی علیه عنایت فرموده و لکن ایّام ظهور را مقامی فوق ادراک مدرکین مقرّر داشته چنانچه اگر جمیع تاوب من فی السّموات والارض در ان ایّام خوش صمدانی بان شمس عز ربّانی مقابل شوند و توجه نمایند جمیع خود رامقدّس و منیر و صافی مشاهده نمایند فتعالی من هذا الفضل الّذی ما سبقه من فضل فتعالی من هذا الفضآیه التّتی لم یکن له شبه والابداع و لا له نظیر فی الاختراع فتعالی عمّا هم یصفون او یذکرون اینست که در این ایّام احدی محتاج با حدی نبود و نخواهد بود چنانچه ملاحظه شد که اکثری از قاصدین حرم ربّانی در ان یو الهی بعلوم و حکمتی ناطق شدند که بحر الهی از ان دون ان نفوس مقدّسه اطلاع نیافته و نخواهند یافت اگر چه الف سنه بتعلیم و تعلّم مشغول شوند \*\*\*240 ص \*\*\*شوند این است که احبّای الهی در ایّام ظهور شمس ربّانی از کلّ علوم مستغنی و بی نیاز بوده‌اند بلکه بنا بیع علم و حکمت از قلوب و فطرتشان من غیر تعطیل و تاخیر جاری و ساری است ای هادی انشاء الله بانوار صبح ازلی و ظهور فجر سرمدی مهتدی شده تا قلب از نفوس مظلمه فانیه مقدّس شود و جمیع علوم و اسرار انرا در او مکتوب بینی چه که اوست کتاب جامعه و کلمه تامّه و مرات خاکیه بکل شیئ احصیناه کتابا ان انتم تعلمون و بعد سوال از انقطاع شده بود معلوم بانجناب بوده مقصود از انقطاع نفس از ماسوی الله است یعنی ارتقا بمقامی جوید که هیچ شیئ از اشیاء از آنچه در مابین سموات و ارض مشهود است او را از حقّ منع ننماید یعنی حبّ شیئ و اشتغال بان او را از حبّ الهی و اشتغال بذکر او محجوب ننماید چنانچه مشهود ملاحظه میشود که اکثری از ناس الیوم تمسّک بزخارف فانیه و تشبّث باسباب باطله جسته و از نعیم باقیه و اثمار شجره مبارکه محروم گشته‌اند اگر چه سالک سبل حقّ بمقامی فائز گردد که جز انقطاع مقامی و مقؤی ملاحظه ننماید و لکن این مطالب را ذکر ترجمان نشود و قلم مدم نگذارد و رقم نزند ذلک من فضل الله یعطیه من یشاء باری مقصود از انقطاع اسراف و تلف اموال نبوده و نخواهد بود بلکه توجّه الی الله و توسّل باو بوده و این رتبه بهر قم حاصل شود و از شیئ ظاهر و مشهود \*\*\*241 ص \*\*\*

گردد اوست انقطاع و مبدء او منتهای ان از انسئل الله بان بیقطعنا عمّن سواه و یرزقناه لقاه انه ما من اله الاّ هو له الامر و الخلق بهب ما یشاء لمن یشاء و انه کان علی کلّشئ قدیر و دیگر سوال از رجعت شده بود این مسئله در جمیع الواح مفصّل و مبسوط ذکر شده به بیانات مشتی و حکم الا یحصی انشاء الله رجوع بان فرمایند تا بر کیفی تان اطلاع بهمرسانند بدء کلّ من الله بوده و عود کلّ الی الله خواهد بود فردی از برای احدی نیست رجوع کلی بسوی حقّ بوده و لکن بعضی الی رحمته و رضائه و بعضی الی سخطه و ناره و در الواح نارسیّه و عربیّه این مطالب باسرها و اتمّها ذکر شده فارجعوا الیها از انتم تریدون ان تعرفون و همچنین نقطه اولی جلّت کبریائه در بیان فارسی بتفصل مرقوم داشته‌اند رجوع بان نمائید که حرفی از ان کفایت می کند همه اهل ارضا را و کان الله ذاکر کلّشئ فی کتاب مبین و هم چنین مشاهده در بدء خود نما که من الله بوده و الی الله خواهد بود کما بداتم تعودون و الیه ترجعون امّا ماسئلت فی حدیث المشهور من عرف نفسه فقد عرف ربه معلوم آنجناب بوده که این بیان را در هر عالمی از عوالم الانهایه باقتضای ان عالم معانی بدیعه بوده که دون ان را اطلّاع و علی بان نبوده و نخواهد بود و اگر تمام ان کما هو حقّه ذکر شود اقلام امکانیه و ابحر مدادیّه کفایت ذکر ننماید و لکن رشحی از این طمطام بحر

\*\*\*242 ص \*\*\*

اعظم لانهایه ذکر میشود که شاید طالبین را بسر منزل و صول رساند و قاصدین را بمقصود اصلی کشاند و الله یهدی من یشاء الی صراطه العزیز المقتدر القدیر مثلا ملاحظه در نفس ناطقه که ودیعه ربانّیه است در انفس انسانیه نمائید مثلا در خود ملاحظه نما که حرکت و سکون و اراده و مشیّت و دون ان و فوق ان و هم چنین سمع و بصر و شم و نطق و مادون ان از حواس ظاهره و باطنه جمیع به وجود ان موجودند چنانچه اگر نسبت او از بدن اقل من ان مقطوع شود جمیع این حواس از اثار و افعال خود محجوب و ممنوع شوند و این بسی واضح و معلوم بوده که اثر جمیع این اسباب مذکوره منوط و مشروط بوجود نفس ناطقه که آیه تجلّی سلطان احدیّه است بوده و خواهد بود چنانچه از ظهور او جمیع این اسما وصفات ظاهر و از بطون ان جمیع معدوم وفانی شوند حال اگر گفته شود اوبصر است او مقدّس از بصر است چه که بصر باو ظاهر و بوجود او قائم و اگر بگویی سمع است مشاهده می شود که سمع بتوجه باو مذکور و کذلک دون از کلمات بحری علیه الاسماء و الصّفات که در هیکل انسانی موجود و مشهود است و جمیع این اسماء مختلفه وصفات ظاهره از انی آیه احدیّه ظاهر و مشهود و لکن او بنفسها و جوهر یتها مقدّس از کلّ این اسماو صفات بوده بلکه دون ان در ساحت او معدود در صرف و مفقود بحت است و اگر الی \*\*\*243 ص \*\*\*

مالانهایه بعقول اولّیه و اخریّه در این لطیفه ربانیّه و تجلّی عز صمدانیّه تفکر نمائی البته از عرفان او کما هو حقه خود را عاجز و قاصر مشاهده نمائی و چون عجز و قصور خود را از بلوغ بعرفان آیه موجوده در خود مشاهده نمودی البته عجز خود و عجز ممکناترا از عرفان ذات الحدیّه و شمس عزّ قدمیّه بعین سرو سرّ ملاحظه نمائی و اعتراف برعجز در این مقام از روی بصیرت منتهی مقام عرفان عبد است و منتهی بلوغ عباد و اگر بمدارج توکل و انقطاع بمعارج عزّ امتناع عروج نمائی و بصر معنوی بگشائی این بیان را از تقیید نفس ازاد و مجرّد بینی و من عرف شیئا فقد عرف ربه بکوش هوش از سروش حمامه قدس ربّانی بشنوی چه در جمیع اشیا آیه تجلّی عز صمدانیّه و بوارق ظهور و شمس فرمانیّه موجود و مشهود است و این مخصوص بنفس نبوده و نخواهد بود و هذا الحقّ لاریب فیه ان انتم تعرفون و لکن مقصود اولیّه از عرفان نفس در این مقام عرفان نفس الله بوده در هر عهد و عصری زیرا که ذات قدم و بحر حقیقت لم یزل متعالی از عرفان دون خود بوده لهذا عرفان کلّ عرفا را جمع بعرفان مظاهر امر او بوده و ایشانند نفس الله بین عباده و مظهره فی خلقه و ایته بین بریته من عرفهم فقد عرف الله و من اقرّبهم فقد افرّ بالله و من اعترف فی حقّهم فقد اعترف بآیات الله المهیمن القیّوم کذلک نصرّف لکم الآیات لعل انتم بآیات الله تهتدون ان یا هادی فاهبد بهدآیه الله

\*\*\*244 ص \*\*\*

بهدآیه الله ربک و رب کلشئ ثم امثدد ظهرک لصره امرالله و لا تعقب الذین اتخذوا السامری لا نفسهم و لیا من دون الله و یستهزئون بآیات الله ستخریا و یکونن من المعتمدین و اذا تتلی علیهم آیات ربک یقولون هذا حجبات قل باقی حدیث امنتم بالله ربکم فاتوا بها ان انتم من الصادقین حال امر بمقامی رسیده که فوالذی نفسی بیده که کلّ من فی السموات والارض بعین ؟؟ مظلومیت این عبد نوحه و ندبه مینمایند و نحن توکلنا علی الله ربنا و رب کلشئ و لن اشاهد کلّ من فی الملک الا کحف من الطین الا الذینهم دخلوا فی الحجه حبّ الله و عرفانه و کذلک نذکر لک لتکون من العارفین و اقساما سئلت فیما ورد فی الحدیث بان المومن حی فی الدارین بلی ذلک حقّ بمثل وجود الشمس التی اشرقت فی هذا الهواء الذی ظهر فی هذا السماء الذی کان فی هذا العماء ان انتم من الغار فین بل انک توثبت فی حبک مولاک و نصل الی مقام الذی لن یزل قدماک یظهر نا یحیی به الدراین و هذا تنزیل من لدن عزیز علیم اذا فاشکرالله بما رزقک من هذا الکوثر الذی تحیی به ارواح المقربین و رفعک بالحقّ و انزل علیک الکلمات التی بها تهمت حجة الله علی العالمین فوالله لو یبذل قطره منه علی اهل السموات والارض لتجد کلها باقیّه ببقاء ربک العزیز القدیر معلوم آنجناب بوده که کلّ السما وصفات و جمیع اشیا از آنچه ظاهر و شهود است و از آنچه باطن و غیر مشهود بعد از کشف حجبات عن وجهرما لن

\*\*\* ص 245 \*\*\*

یبقی منها الا آیه الله التی اودعها الله فیها و هی باقیه الی ماشاءالله ربک و رب السموات والارضین تا چه رسد بمومن که مقصودا رافرینش وجود و حیات او بوده و چنانچه اسم ایمان از اول لا اول موده و الی آخر لا آخر خواهد بود و هم چنین مومن باقی وحی بوده و خواهد بود و لم یزل و لا یزال طائف حول مشیه الله بوده و اوست باقی ببقاء الله و دائم بدوام او مظاهر بظهور او و باطن بامر او و این مشهود است که اعلی افق بقا مقر مومنین بالله و آیات او بوده ابداً فنا بان مقعد قدس راه نجوید کذلک نلقی علیک من آیات ربک لتقسیم علی حبک و تکون من العارفین چون جمیع این مسائل مذکوره حداکثر از الواح مفصل و مبسوط ذکر شده دیگر در اینمقام بنهایت انتصار مذکور گشت انشاءالله امیدواریم که بمنتهی افق قدس تجرید فایز شوی و بحقیقت اسفار که بمقام بقامی بالله است و اصل کردی و مثل شمس در عالم ملک و ملکوت موثر رمضیئ و منیر شوی لا تیاس من روح الله و انه لاییاس من جوده الا الخاسرون ثم ذکر من لدنا مصاحبک الذی ستمی بالن ضاثم بشرة بماارادالله له لیکون من الفرحین ثم ذکرالعباد بان لایضلوا افا اتاهم امر عظیم قد کونوا مستقیما علی امرالله و ذکره و لا تتعدوا عن حدود الله و لا تکونن من المعتدین باری الیوم بر جمیع لازم که بمقامی و اصل و ثابت شوند که اگر جمیع شیائین ارض جمع شوند که ایشانرا از صراط الله منحرف نمایند نتوانند و خود را عاجز مشاهده

\*\*\* ص 246 \*\*\*

مشاهده نمایند قل کونوا یا قوم قهر الله لا عدائه و رحمته لا جانه و لا تکونن من الذین غلبت علیهم رطوبات الهوائیه و لن یبقی فهم اثر الذکر والا نثی و یکونن من الکاهلین قوموا یا قوم عن مراقد الغفله تبار التی لویقابلها کلّ من فی السموات والارض لتجدوا اثرها و ان هذا ما یومیکم الله به لتکونن لمن العالمین و اذا و ردت مدینة الله ذکر اهلها ثم تسیرهم بذکرلله فی ذکرهم لتکونن من المستبشرین ثم ذکر البیت راهلها و الذین تجد منهم روایح القدس من هذا المنظر المقدس الکریم ثم بشر الرضا و الذینهم معه من احباءالله ثم ذکرهم من لدنا بذکر جمیل ثم اقصص لهم ما ورد علینا من الذین ارادوا ان یفدرا انفسهم فی سبیلنا و کان فی صدورهم غل اکبر عن کلّ جبل بازج رفیع کذلک یظهر الله ما فی قلوب الذینهم کفروا و اشرکوا بالله رب العالمین و منهم من اعرض ثم تاب ثم کفر ثم امن الی ان انتهی بمبدئه فی اسفال الحجیم ان یا ملاءالبیان خانوا عن الله ثم افی انفسکم بحیث لاتعاشروا معه و لا نستانسوا به و لایتحالسوا ایاء و لا تکونن من الغافلین ففروا منه الی الله ربکم لیحفظکم الله عنه و عن شرة و عن جنوده کذلک نجنرکم بالعدل لیکون رحمه من لدنا علیکم و علی الخلایق اجمعین فوالله لویکونن لکم نظره الایمان لتجدوا من وجهه اثر الحجیم فوالله یحب منه روایح الکره التی لویهب علی الممکنات لیقلبهم الی اسفل السّافلین کذلک نتلی علیکم من آیات الله و نلقی علیکم من کلمات الحکمة و نعلّمکم سبل التّقوی

\*\*\*247 ص \*\*\*

خالصاً لوجه الله العزیز المقتدر القدیر فوالله بشهد بکفره وجهه و علی نفاقه بیانه و علی اعراضه هیکله ان انتم من الشاعرین و هو یدّعی فی نفسه جوهر الا نقطع کما ادعی الشیطان و قال خلّصت وجهی لله ربّ العالمین و لذا ما سجدت الادم من قبل و لن اسجد لانّی لو اسجد غیر الله لاکون اذا لمن المشرکین قل یا ملعون انک لو امنت بالله لک کفرت بعزه و بهائه و نوره و ضیا و سلطنه و کبریائه و قدرته و اقتداره و کنت من المعرفین من الله الذی خلقک من تراب ثمّ من نطفه ثم من کف من الطین قوالله یا قوم انّه لو یذکر الله لن یذکر الا لمنکر الذی کان فی صدره اتقوا الله و لا تقربوا به یا علا الموحدین و انّه لو یامرکم بالمعروف یامرکم بالمنکر لو انتم من العارفین ایّاکم ان لا تطمئنوا به و لا بما عنده و لا تقعد و امعه فی مجالس الحقین فوالله ما اردنا فیها ذکرناه لکم الاّ لحبّی بکم یا معشر المخلصین و انتم یا معشر البیان فانصرو الرّحمن بقلوبکم و نفوسکم و السنکم و ابدائکم و مالکم و علیکم و لا تکوننّ من الصّابرین فوالله یا جنودلله و حزبه قد فعل بناهد المنافق مالا فعل الشیطان بادم و لاالنمرود بابراهیم و لا افرعون بموسی و لا الیهود بعیسی و لا ابوجهت بمحمّد و لا الشّمر بحسین و لا الدّجال بقائم و لا السّفیانی بالله المقتدر المهیمن العزیز الکریم فوالله یبکی علینا اعمام الامر ثمّ سحاب الجود ثم اعین المقرّبین کذلک ورد علینا فی دیار الغربه فی سجن الاعدا قد لخبر ناکم بحرف منه بل اقل منها التکونن من المطّلعین و لعلّ تحدث

\*\*\*248ص\*\*\*

فی قلوبکم نارالمحّبه و تنصرنا فی کلّ شان و لا نکوننّ من الغافلین ثم ذکر المهدی الّذی ورد علیه ما یحزن عنه قلوب العارفین قل یا عبد ان ابطر فی امر الله و حکمه ثم الستقم فی کلّ شان و لا تکن من المضطربین و ان مستک الذله لاسمی لا تحمد فی نفسک ثم استقم فی حبّک ثم ذکر ایّام الّتی کان ان یهب بینکم روایح الله العلی المقتدر العظیم ثم انقطع بنفسک و روحک و قاتل عن مثل هولاء و کن فی الملک من عبادنا المستقمین ثم ذکر المجید من لذّنا ثم الذین معه من احین اصفیاء الله و احبائه لنکونن من الفرحین قل ایاک ان لا تجمع مع اعداء الله فی مقعد و لا تسمع منه شیائا لو یتلی علیک من آیات الله العزیز الکریم لانّ الشیطان قد ضلّ اکثر العباد بما و افقهم فی ذکر بارثهم باعلی ما عندهم کما تجدون ذلک فی ملاء المسلمین بحیث یذکرون الله بقلوبهم و السنتهم و یعملون کلّما امروا به و بذلک صلوا و اضلّوا النّاس ان انتم من العالمین فلمّا جائهم علی بالحقّ بآیات الله اذا اعرضوا عنه و کفروا بما جاء به من لذن حکیم خیر کذلک یلقی الله علیکم مایحفظکم عن دونه رحمه من عنده علی العالمین ثم ذکّر الرّحیم من لدنا لیکون متذکراً فی نفسه و یکون من الذاکرین قل یا عبد ذکر العباد بما علمک الله ثم اهدا النّاس الی رضوان الله ثم امنعهم عن التقرب الی الشیاطین قل فوالله فی ذلک الیوم لم یکن میزان امّه الا حبّ الله و امره ثم متی ان انتم من العارفین ان الّذینهم اعرضوا عنّی فقد اعرضوا عن الله و انّ هذا حجتی لو انتم من الناظرین

\*\*\*\*249ص \*\*\*

و یا قوم قدس ما ابصارکم ثم قلوبکم ثم نفوسکم لتعرفوا وجه الله عن و جوه المشرکین ثم ذکر الذین هم امنوا بالله و ایاته ثم نوره و بهائه ثم الذّی یطیر فی المستغاث لیکون رحمه من لدنا علیهم و ذکری للعالمین و من اعرض عنی فاعرضوا عنه و لا تقبلوا الیه ابداً و انّ هذا ما رقم فی الواح عزّ حفیظ و احمد لله ربّ جناب سید مهدی العالمین باسم خداوند واحدا حد ای مهدی این ایّام ایّام شد او انست که جمیع ارواح عالمین در تزلزل و اضطراب تاکرا نسیم عنایت فضیله اخذ نماید و با علی غرف علیین مسکن دهد و برکه اریاح عدلیّه مرور نماید و بادنی درک سجبن مقرّ یابد کلّ ذلک من امر ربّک الّذی یفعل ما یشاء و لا یسئل عمّا شاء و لک الیوم باید از ان اصحابی محسوب شوی که هیچ اشاره از ریاض قدس احدیّه ممنوع نشوی و بهیچ عبادتی از رضوان بدع منیعه محروم نمائی اگر چه دست فضل الهی سرّاً وجهراً عبادی تربیت فرماید که جمیع من فی العالمین را در قبضه قدرت حقّ مشاهده نمایند بقسمی که با هیچ بندی ممنوع نشوند و بهیچ پندی محروم نمانند چنانچه آنجناب ملاحظه نموده که بعد از آنکه اشارات حروفات فرقانیه در حقّ قائم موعود و کون او درجا بلقا و جابلسا که بتواتر محقق بود نزد جمیع عباد و هم چنین ذکر خاتم النّبیین که نصّ کتاب بود عبادی خدا خلق فرمود که جمیع این اشارات و لالات و حجاب نص صریح که در قران مذکور

\*\*\*250 ص \*\*\*

بود همه دریده شد حال قدری تامّل نما که چگونه می شود که با این همه نصوص معیّنه مذکوره عبادی خلق شوند و اقرار نمایند که نبی من اول لااول بوده و الی الاخره خواهد بود ای مهدی طیران نما و چون روح از ثقل ماسوی الله خفیف شو تا قادر شوی باینکه در ممالک قدر و حدایق قدسیّه ان سیر نمائی تا بر اسراری عارف شوی که احدی عارف نبوده و بحر فی از ان اطلاع نیافته و آنچه دراین ایّام از جمیع اشیا عند الله مالک الارض و السّماء محبوب بوده و خواهد بود اتّحاد نفس مجرّد ماست بقسمیکه فرق در مابین مشهود نگردد و ملاحظه نیاید چه که اعداد رصد دان افتاده‌اند که ناسرا باول قدم راجع نمایند چنانچه در کور فرقان مشاهده نمودی که جمیع را بوهم صرف تربیت نموده‌اند بقسمی که بظلمت از نور استغنا جستند و بتراب از ربّ الارباب قناعت نمودند و علاوه بر این اراده نموده‌اند که اصل شجره و افنان او را منقطع سازند و بیت الحدیّه و ارکان او را منهدم نمایند از حقّ بذکر موهومی قناعت نموده‌اند لاجلّ ریاستهم و اظهار اسمهم بین العباد از چنین اشخاص اعراض نمودن اقرب طرق مرضات الهی بوده و خواهد بود چه که نفسشان مثل مهم سرایت کننده است الاّ لمن یکن عنده تریاق اسم ربّه العلی الاّ علی که او لم یزل من غیر تبدیل و تغییر بوده و خواهد بود و نفحات حقّ را از کلّ جهات

\*\*\* ص 251 \*\*\*\*

استشمام و استنشاق مینماید ذلک من فضل الله علیه ای مهدی زینهار که بدنیا ناظر مباش و از اهلان اعراض کن الاّ من تجد فی قلبه حبّ مولاک جهد بلیغ وسعی منیع مبذول دار که شاید بذکر ربّک العلیّ الاعلی جمعی را متذکر نمائی چه که الیوم کلّ بوهم صرف عابد بوده و ساجد خواهند بود و در کلّ حین در مکر بدیعند که شاید علیّ از این عبد در قلوب ناس القا نمایند کذلک یعلّمک قلم ربّک لتکون من المظلعین با احباب در کمال اتحاد حرکت نما بقسمی که بالمرّه نفاق از میان برخیزد و جناب اسم منیب ؟؟ سمّها عازم است شما و جناب میرزا مهدی باید کمال رعایت از او مبذول دارید درباره او جز کلمات ممتنعه منیقه از ساحت قدس نزول نیافته و نفحات فطرتیّه علی ما قدّر له اراو در عبوب و مرور است امیدواریم که شماها در ارض مطهّبر سایر باشید و در رضوان مقدس بر سریر امنع اقدس جالس و ساکن و بسیار در کمال سکون حرکت کن و در کمال حبّ ذاکر شو هیچ حزب بر خود راه مده در هر نفسی غیر نفس اول باش و در هر قدمی فوق قدم قبل تا در کلّ حین در تنزیه نفس مشغول باشی اینست سرّ آن عبارتی که میفرماید در هر یوم انسان اعمال خود را مرقوم دارد و بظهور بعد معروض نماید مقصود از این بیان اطلاع انسان است بر اعمال خود که شاید متنبه شده از سیّئه بحسنه راجع شود و از بعد و هم بقرب یقین توجه نمایید والسلام علی \*\*\* ص 252 \*\*\*\*

علی من یعرف الحقّ بالحقّ و بما یظهر من عنده و ینقطع عن الغالمین مقصودی از این بیانات جز تزکیه نفوس منیره نبوده و نیست والا فوالذی کان زمان الوجود فی قیضه قدرته لم یزل دوست داشته در محلّی ساکن شوم که دست احدی باین ذیل مطهّر عن کلّ الایادی فائز نشود چنانچه شد و حال در بیت و حد مجالس و عزلت از کلّ اختیار نموده ام کذلک مرّ علیک نسیم القدم من هذا القلم لتطمئن فی نفسک و تکون من الساکنین و الرّاسخین و العاملین جناب و الحمد میرزا آقا لله ربّ العالمین هوالابدع البدیع البهیّ الابهی ای حبیب زمان زمان کان الله و لم یکن معه من شیئ فسوف تجلا البعد بمثل ما قدکان کما اخبرنا بذلک فی لوح القدس قبل ان یخرج نیر الافاق عن العراق بسنه و کنت من الغارفین ایّامی است که کلّ هوا را اله خود دانسته‌اند و ؟؟ رب الارباب اخذ نموده‌اند دیگر در این صورت قلم کرا ذکر نماید و لسان قدم بکدام استحقاق تغنی فرماید ذرهم فی خوضهم یلعبون و لکن محرون نشوید که حقّ جلّ جلاله را خلف سرادق عصمت عبادیست که منع نمینماید ایشان را نعیق ناعق و نعیب فاسق و کلّ من فی السموات را مفقود شمرند و بساحت مقصود بقلب امین و رجلّ محکم متین شتابند و لکن در تبلیغ امر مبالغه لازم این تکلیف ما و شما و لکن الله یفعل مایشاء اگر چه فریاد مشرکین بشأنی مرتفع است که صوت موحّدین مسموع

\*\*\* ص 253 \*\*\*\*

نگردد والا من تجد له سمع منیر ملاحظه در طبل های میان خالی نمائید که با اینکه در باطن خالی و عاریست از بدایع رحمت ربّانی و لکن در ظاهر نعره و نفیرش عالم را کر نماید فنعمما مثّلنا به لک لتکون من الغارفین باری با این صوت منکر مشکل است که صوت ذکر اکبر بگوش‌اید جمع این مراتب از حجاب ناس است والا اگر نغمه الهی اقل عمّا ؟؟ ظاهر شود محیط است بر عالمین و الحمد لهذا الرب و انّه لربّ العالمین جناب میرا هوالارض الامنع الاقدس الاعلی مهدی او مهدی لوح مرسوله که حاکی بود از جواهر تسلیم و رضا و مشعر بود بر حزن و اندوه قلب بر ساحت قدس کبریا مشهود و بقبضه قدرت یفعل ما یشاء اخذ شد و بلحظات اقدس امنع ارفع اعلی ملحوظاط فهنیئاً لک و بما شربت عن کاس العرفان اذا فاجهد لتکون من الزا ؟؟ ای مهدی تتابع مرسلات عنآیات ربّ الاسماء و الصفات من غیر تقطیع بوده و نفحات عزّ مواهب ربّانی من غیر وقوف مرسول و محصوب شده حجب در این است که با عرفان جمال سبحان که اعظم عطیّه الهی و اکبر نعمت سلطان عزّ صمدانی است مع ذلک پریشان و محزونی ای مهدی از قیص حزن بد را و بخلع سرور باطن و ظاهر را مزین نما اگر چه حزنی بر جمال مبین ربّ العالمین اعاطه نمود، که اگر حرمی از آن بر ممکنات القا شود و یاس کائنات اظهار گردد جمیع را منصعق و مدهوش

\*\*\* ص 254 \*\*\*\*

و مدهوش یابی چه که این جمال سبحانی بیست و دو سنه میشود متتابعاً و ؟؟ آیات مضر بر جمیع موجودات القا نموده و ارکان امر را بزبر نصر که بنفس خود نموده محکم داشته بقسمی که همنتش بر جمیع اکوان ظاهر و سلطنتش بر جمیع امکان محیط تا آنکه خروج از عراق بمیان آمد البته شنیده‌اید که بچه قسم نیر افاق بر جمیع عالم اشراق فرمود تالله مشاهده نشد نفسی مگر آنکه حاضع گشت و ملاحظه نشد لسانی مگر آنکه بین یدی الرّحمن کلیل شد و بقسمی بیان از افق کلمات سبحان در هر منزل و مکان اشراق فرمود که جمیع من فی الابداع را ببدایع اشراقات خود مضیئ و منوّر فرمود الاّ الذین احتجبوا بانفسهم و حالوا بنهم و بین الهم هوهم تا آنکه استوای عرش رحمانی منتهی باین ارض فارانی شد دیگر چه ذکر شود از حسد و بغضای اولوالبغی و الفحشا که در کلّ حین وارد آورده‌اند آنچه را که جمیع از استماع آن عاجز و قلب از ادراک آن بسی قاصر است انّما اشکوبتی و حزنی الی الله و حال ملیک بقا ببینت خفا جالس شده و نظر را از مشاهده بشر بالمرّه منع فرموده و وجه را از بصر ناس مطهّر داشته مع ذلک اعلا از نفاق ممنوع نشده در هر حین بتدویر بدیع جلوه مینمایند و در این بیانات مقصودی ملحوظ نه جز اینکه اطلاع بر امورات بدیعه و حزن های وارده بهمرسانی و خود را محزون مشاهده نکنی

\*\*\* ص 255 \*\*\*\*

مگر بحزن این هیکل مظلوم اذا یبکی کلّ العیون لوحدتی و یحترق کلّ القلوب لمظلومیّتی باری ای مهدی الیوم خود را فراموش نما و بذکر حقّ قیام کن و باین نار مشتعله ربّانی که در سدره این کلمات در ظهور و فوران است مشتعل شو که شاید نفوس عباد بحرارت قلبت از شمال جودت بیمین حراست را رد شوند و بشعله حبّ الهی چون سراج ربّانی در مابین ؟؟ و آسمان ظاهر و هویدا گردند چه که الیوم لایملک نفس لنفس شیئاً و کلّ من فی السموات والارض در موقف غفلت و اقف تا که را مرزوق شود که گوش قلب را از نغمات فانیه مطهّر سازد و باصغای کلمات ربّانی مفتخر و مرزوق شود الیوم امری که اهم از کلّ امور است اتّحاد با احبّائیکه الکاس قدس بها نوشیده‌اند و بر سفینه همرا که بر بحر قدمن امنی جاریست ساکن گشته‌اند بوده و خواهد بود در کمال الفت و اتّحاد با هم سلوک نمائید چه که باین اتحاد امر مبر بر ربّ الایجاد ظاهر شود و ارکان نفوس شدّدادی منهدم و معدوم‌اید جناب اسم منیب اراده مدینه امه نموده باید در کمال حبّ ها او حرکت و سلوک نمانی بقسمی که نفحات حبّ بوزیدن‌اید و اریاح اختلاف بالمرّه مقطوع و ممنوع گردد البته در این امور مذکوره کمال جهد مبذول دارید و هذا من امرالّذی لن بعادله امر فی الابداع اذا فا عمل بما امرت من لدن ربّک المقتدر العزیز القدیر در الواح قبلمذکور شد که کون شمادران ؟؟ \*\*\* ص 255 \*\*\*\*

دیار حکمتی من لدن ربک المختار بوده و حال بعضی از آن ظاهر شده البته ملتفت شده‌اید و مابقی هم ظاهر خواهد شد و ازین جهت هیچ مکدّر مشو و محزون مباش قسم بذات مقدّس یکتا که کمال محبّت بانجناب بوده و خواهد بود و مقر در آن مدینه نظر باحکام قضائیّه و ظهورات قدّریّه بوده فسوف تعرف و تکون من و قطلع بحکمه مولاک القدیم و هم چنین با جناب آسید مهدی کمال اتحاد محبوب است و هم چنین با سایر احباب و اصحاب چنانچه مذکور شد الاّ من خرج عن حصن ربّه انّه لاذکرله و لا وجودله و کان من المعدومین ای حبیب محبوب میفرماید که قاصدان این سماء قدس اعظم را سلّم قدم باید تا بر او قدم گذاشته بمکامن عزّ بقا و مقاعد قدس اعلی در ایندو عریان از ماسوی در این میدان تواند جولان نماید ر این صورت چنین هیاکل بر ؟؟ انقطاع راکب شوند و بجبروت ارتفاع ارتقا جویند بسیار کم ملاحظه میشود تالله ؟؟ از این جواهر وجود عندالله از نفوس لایحصی معظم تر و معزّز شوند قدم محکم مستحکم باید که بر راس هیاکل قدمیّه مجعوله که ناس من دون الله اخذ نموده‌اند گذارد و بقطب جنان که جمیع جنات لانهایه در ظل ورقه ان ساکن است در‌اید قل قد ظهر جنه القدس فی فردوس الاعظم و هل توجد رضوان اعظم من رضوان ربک البهی لافو جمالی العلی الا علی کذلک خلق الرّضوان فی بدع هذا

\*\*\* ص 257 \*\*\*\*

الزّمان و لکن النّاس اکثرهم لایشعرون در اینصورت باید نظر را از رد و قبول کلّ مطهّر نمود و ؟؟ بیان تبلیغ امر مبرم رحمن و سلطان امکان را در کلّ اوان نمود من امن فلسفه فمن اعرض فانّ النّار مثنوی المعرضین همین ؟؟ معرضین را کفایت میکند که مفقودیرا معبود اخذ نموده‌اند و مسجود خود دانسته و از سلطان مقصود که ننگ داشته نسبت مخلوقیت این عباد را باسم خالقیت خود منسوب فرماید محتجب معرضند و این بشارت از سماء عرش نازل که بان حضرت ابلاغ دادم ای حبیب نفس رحمانیم در نفست دمید مربی نقاب و حجاب ناطق شو و بقوم و قدرت سلطانی در دنیای فانی صیحه دن بصیحه ئیکه جمیع موجودات و ممکنات بزلزله و حرکت ایند تالله این ایّام ؟؟ اکبر و صور لعظم و نفحه اکرم و نقره افخم است بدم در صور ما بین ارض و سما و جمیع اشیا را مثل و شبه کف طین ملاحظه نما بلاحضر من ذلک لاتها معدومه الاّ من خلّص نفسه عن دونی و توجّه بوجهی فی هذا الهیکل المشرق البدیع اللبیع المنیر انا الذی قد کنت محزونا فی قباب الدّنیا ان یا رسول اگر از شمس سماء معنی پرسی در کون حسد مکسوف و مغطوء و اگر از قمر بقای قدسی خبر خواهی به رخسوف بغضا مخسوف و مقنوع و اگر از نجم فلک عمائی اطلاع طالبی در افول غل مافوک و محجوب یک ؟؟ وصل

\*\*\* ص 257 \*\*\*\*

و صدهزار شمر بر لوقائم و یک خلیل و هزاران نمرود بر او محیط یک روح پاک و صدهزار قابض و یک حنجر و هزار هزار خنجر در تمام عمر شبی نیاسودم و در جمیع ایّام دمی نیارمیدم گاهی سر مرا دیار بدیار بهدیه فرستادند و گاهی در هوایم بیاویختند وقتی مصاحبم سنان بود ؟؟ موانسم خولی هر صباح که سر از فراش برداشتم بلای جدیدی استقبال نمود و هر شام که در محفل وحدت جالس شد عقوبتی رخ گشود نه در بلایم تأخیری و نه در عقوبتم تعویقی و مع ذلک قیامم در مقابل اعلا چون شمس واضح بود و ظهورم در بین ملکوت و اهل آن چون قمر لایح درائی بحفظ جانم نپرداختم را قل من حین باسایش روانم دل نبستم جان النفاق سبیل محبوب نمودم و روانم را بلای مقصود حصنم توکلم بود و حزبم توسّل بدوست و درع من اعتماد من و جندیه رجای باوست تا آنکه ظهورم سبب حد اعلا شد و قیامم علت غلّ اولی البغضا ای رسول من اگر ببصر حدید و نظر جدید ملاحظه نمائی کلّ اشیا بلاهل منظر اعلی را از حزنم محزون بینی و از اظطرابم مضطرب مشاهده نمائی ای رسول صبح منیر روحانی در ظلمت حسد شیطانی مستور مانده و انوار شمس قدس صمدانی در حجاب غلّ ظلمانی محجوب گشته حال سلطان قدم اراده خروج از بین یاخرج نموده و لکن بعد از خروج هم معلوم نیست که از لدغ شعبان این جوهر

\*\*\* ص 258 \*\*\*\*

رحمان محفوظ ماند چنانچه در هجرت اول این مطلب بوضوح امدای رسول چگونه بینی حال مظلوم غریبی را که مابین خربین مبتلا شود نه اعلا را باو رحمی و نه احبّا را باو شفقتی قسم بجمالم که ظلم اعلا صد هزار مرتبه اهون و اسهل است حمد کن خدا را که از سلطان بقا و او آگاه نیستی بارن این ایّام ایّامی است که چشم ابداع و بصر اختراع شبهات ندیده جهد نما تا از سبیل و هم و تقلید خارج شوی و بجبروت مشاهده ملکوت مکاشفه وارد شوی چه که این ایّام کلّ در سکر غفلت مدهوشند الاّ من یشاء ربّک برخی سراب بقیعه را بحر اخمر دانند و ظلمت ؟؟ را صبح انور شمرند و بعضی بقطره فانی از کوثر باقی قانع و قناعت نموده‌اند این است حال عباد و اطوارشان کذلک خلقنا النّفوس اطوار او نوای رسول اگر خیران در هوایم را خواهی از ملکوت سموات و ارض و آنچه در این دو موجود است طیران نما تا در رضوان رضای سبحان وارد شوی فمنیئاً جناب رضا الّذی ؟؟ للواردین هوالبهی تلک ورقه مبارکه ازلّیه ابدیّه تنطق بالحقّ بانّه انا الله لا انه الاّ هووانه کان بکلّشئ علیما ان یارضا فارض برضائی لاتجاوز عنه و کن فحصن عظیما ان اتبع مله الرّوج فی امری و هی حبّی و کفی بالله علی ذلک شهیدا ثم اعلم بان الله ما قلّد فی الابداع ؟؟ اعظم من هذه الجنه الّتی فلحت ابوابها علی وجه السموات والارض و انّه کان

\*\*\* ص 260 \*\*\*\*

در اصل کتاب این برگ سفید بوده است ولی علی الظاهر لوح مبارک تمام نشده

\*\*\* ص 261 \*\*\*\*

یکی از احبّای الهی مکتوبی بیکی از علمای معروف نوشته و در آن مکتوب سؤالات چندی نموده و از قراریکه استماع شد عالم مذکور از معانی غافل شده بالفاظ تمسّک جسته و اعتراض نموده لید حض الحقّ بما عنده و لکن غافل از اینکه بحقق الله الحقّ بکلماته و بقطع دابرالمشرکین اولان مکتوب باینکلمات زین الحمدلله الذی قد کشف القناع عن رجه الاولیا عالم مذکور اعتراض نموده که این عبارت غلط است و صاحب أین مکتوب گویا بحرفی از علم و اصطلاحات قوم فائز نشده چه که قناع مخصوص ؟؟ نساء است باعتراض بر الفاظ مشغول شده و غافل از اینکه خود از علم و معلوم هر دو بی بهره مانده اصحاب الهی الیوم این علومیرا که او علم دانسته ننگ میدانند علمیکه محبوبست آن بوده که ناصرالحقّ هدایت کند بعد از آنکه نفسی بآن فایز نشد آن علم حجاب اکبر بوده و خواهد بود و اعتراضات او دیده

\*\*\* ص 262 \*\*\*\*

او دیده نشد مگر همین یک نقره که آن هم شنیده شد و آن فقره بمنظر اکبر رسید لذا از مظهر امر در جواب اعتراض او این لوح ابدع اقدس اظهر نازل که شاید نامن بامثال این اعتراضات از مالک اسما وصفات محروم نمانند و کلمه علیا را از کلمه سفلی تمیز دهند و بشطرالله الاحلی اعلی توجه نمایند من اهتدی فلنفسه و من اعرض انّ الله لغنیّ حمید بسم الله العلیم الحکیم یا ایّها المعروف بالعلم و القائم علی مغفاحفره الجهل انّا سمعنا بانّک اعرضت عن الحقّ و اعترضت علی احد من احبّائه الّذی ارسل الیک کتابا کریماً لتکون مقبلا الی الله ربّک و ربّ العالمین و انک اعترضت بکلمته منه و اتّبعت سنن الجاهلین و بذلک ضیّعت حرمتک بین عبادالله لانا باعتراضک وجدناک علی جهل عظیم انّک ما اطلعت بقواعد القوم و اصطلاحاتهم و ما دخلت روضه المعانی و البیان و کنت من الغافلین و ما عرفت الفصاحه و البلاغه و لا اطعازولا الحقیقه و لا التشبیه و لا الاستعاره لذا نلقی علیک ما تطّلع به علی جهلک و تکون من المنصفین انّک لوسلکت

\*\*\* ص 263 \*\*\*\*

سبل اهل الادب ما اعترضت علیه فی لفظ القناع و لم تکن من المجادلین و عن و رائه اعترضت علی کلمات الله فی هذالظهور البدیع اما سمعت ذکر المقنع و هوالمعروف بالمقنع الکندی و هو محمدبن ظفر بن عمیربن فرعان بن قیس بر اسود و کان من المعروفین انا لو نریدان نذکر ابائه و احدا بعدواحد الی ان ینتهی الی البدیع الاول النقدر بما علّمنی ربّی علوم الاولین والاخرین مع الذی ما قرئنا علومکم و کان الله علی ذلک شهيد و عليم و انّه اجمل النّاس وجها و اکملهم خلقا و اعدلهم قواماً فانظر فی کتب القوم لتعرف و تکون من العارفين و کان اذا اسفر اللّثام عن وجهه اصابته العين فيمرض لذا لايمشی الّا مضعا ای یمغطعا وجهه کذلک ذکر فی کتب العرب العرباء والادباء و الفصحآء فانظر فيها لعلّ تکون من المطّلعين و انّه لهو الّذی يضرب به المثل فی الجمال کما يضرب بزرقآء اليمامه فی حدّه البصر و بابن اصمع فی سعه الرّوايه لو انت من العالمين و کذلک فی طلب الثّار بالمهلهل و الوفاء بالسّموال وجوده الرّأی بقيس بن زهير و الجود بحاتم و الحلم بمعن بن زائده و الفصاحه بقسّ بن صاعده و الحکمة بلقمان و کذلک فی الخطبه بسحبان و ائل و الفراسه بعامرین طفيل و الحذق باياس بن معويه \*\*\* ص 264 \*\*\*\*

بن القرّه و الحفظ بحماد هؤلآء من مشاهير العرب الّذين ترسل بهم الامثال طالع فی الکتب لعلّ لا تدحض الحقّ بما عندک و تکون من المتنبّهين و توقن بانّ علمآء الادب استعملوا لفظ القناع فی الرّجال کما ذکرناه لک ببيان ظاهر مبين ثمّ اعلم بانّ القناع مخصوص بالنّسآء و يسترن به رؤسهنّ و لکن استعمل فی الرّجال و الوجه مجازا ان کنت من المطّلعين و کذلک اللّثام مخصوص بالمرئه يقال لثمت المرئه ای شدّت اللّثام علی فمها ثمّ استعمل فی الرّجال و الوجه کما ذکر فی الکتب الادبيّه اسفر اللّثام عن وجهه ای کشف النّقاب ايّاک ان تعترض بالکلمات علی الّذی خضعت الآيات لوجهه المشرق المنير خفّ عن اللّه الّذی خلقک و سوّاک و لا تشمت الّذين آمنوا و انفقوا انفسهم و اموالهم فی سبيل اللّه الملک العزيز القدير قل ما کان مقصودنا فيما ارسلناه اليک الّا بآن تکون متذکّرا فيما فرطت فی جنب اللّه و تتّخذ لنفسک اليه سبيلا انّا اردنا هدايتک و انّک اردت ضرنا و استهزئت بنا کما استهزء قوم قبلک و هم حینئذ فی اسفل الجحيم انّک من الّذين اذا نزل القران من لدی الرّحمن قالوا ان هذا الّا اساطير الاوّلين و اعترضوا علی اکثر آياته فانظر فی الاتقان ثم کتب اخری لتری و تعلم

\*\*\* ص 265 \*\*\*\*

ما اعترضت به من قبل علی محمّد رسول اللّه و خاتم النّبيّين اذا عرّفناک نفسک لتعرفها و تکون علی بصيره بدیع قل عند ربّی خزآین العلوم و علم الخلایق اجمعين ارفع راسک عن فراش الغفله لتشهد ذکر اللّه الاعظم مستويا علی عرش الظّهور کاستواء الهاء علی الواو قم عن رقد الهوی ثمّ اتّبع ربّک العليّ الاعلی دع ما عندک و رائک و خذ ما اتاک من لدی اللّه العزيز الحکيم قل يا ايّها الجاهل انظر فی کلمات اللّه ببصره لتجدهنّ مقدّسات عن اشارات القوم و قواعدهم بعد الّذی عنده علوم العالمين قل انّ آيات اللّه لو تنزل علی قواعدکم و ما عندکم آنها تکون مثل کلماتکم يا معشر المحتجبين قل آنها نزّلت من مقام لا يذکر فيه دونه و جعله اللّه مقدّساً عن عرفان العالمين و کيف انت و امثالک يا ايّها المنکر البعيد آنها نزّلت علی لسان القوم لا علی قواعدک المجعوله يا ايّها المعرض المريب فانصف باللّه لو توضع قدره الدّنیا و من علیها فی قلبک هل تقدران تقوم علی امر يعترض عليه النّاس و عن و رآئهم الملوک و السّلاطين لا فو ربّی لا يقوم احد و فلن تستطيع نفس الّا من اقامة الله مقام نفسه و انّه هو هذا و ينطره فی کلّشئ بانّه لا اله الّا هو الواحد الفرد المعتمد العليم الخبير لو يکدّر منک قلب احد من خدّام السّلطان

\*\*\* ص 266 \*\*\*\*

فی اقلّ من آن لتضطرب فی الحين و انّک لو تنکرنی فی ذلک يصدّقنی عباد اللّه المخلصون و مع ذلک تعترض علی الّذی اعترض عليه الدّول فی سنين معدودات و ورد عليه ما ناح به الرّوح الامين الی ان سجن فی هذا السّجن البعيد قل ان افتح البصر انّ الامر علا و ظهر و الشّجر ينطق باسرار القدر، هل تری لنفسک من مفرّ؟ تاللّه ليس لاحد مفرّ و لا مستقرّ الّا لمن توجّه الی المنظر الاکبر هذا المقام الاطهر الّذی اشتهر ذکره بين العالمين قل أ تعترض بالقناع علی الّذی آمن بسلطان الابداع والاختراع؟ و الّذی اعترض اليوم انّه من همج رعاع عند اللّه فاطر السّموات والارضين قل يا ايّها الغافل اسمع تغنّی الورقآء علی افنان سدره المنتهی و لا تکن من الجاهلين انّ هذا هو الّذی اخبرکم به کاظم و احمد و من قبلهما النّبيّون و المرسلون اتّق اللّه و لا تجادل بآياته بعد انزالها آنها نزّلت بالفطره من جبروت اللّه ربّک و ربّ العالمين و آنها لحجة الله فی کلّ الاعصار و لا يعقلها الّا الّذينهم انقطعوا عمّا عندهم و توجّهوا الی هذا النّبأ العظيم يا ايّها البعيد لو انّ ربّک الرّحمن يظهر علی حدوداتک لتنزل آياته علی القاعده الّتی انت عليها تب الی اللّه و قل سبحانک اللّهمّ يا الهی انا الّذی فرّطت فی جنبک و اعترضت علی ما نزل من عندک ثمّ اتّبعت النّفس و الهوی و غفلت عن ذکرک العليّ الابهی يا الهی لا تأخذنی بجريراتی طهّرنی عن العصيان ثمّ ارسل عليّ من شطر فضلک روآئح الغفران ثمّ قدّر لی مقعد صدق عندک ثمّ الحقنی بعبادک المخلصين يا الهی و محبوبی لا تحرمنی عن نفحات کلماتک العليا و لا من فوحات قميصک الابهی ثمّ ارضنی بما نزل من عندک و قدّر من لدنک انّک فعّال لما تشآء و انّک انت الغفور الجواد المعطی الکريم اسمع قولی دع الاشارات لاهلها و طهّر قلبک عن الکلمات الّتی تورث سواد الوجه فی الدّارين اطلع من خلف الحجبات والاشارات و توجّه بوجه منير الی مالک الاسمآء و الصّفات لتجد نفسک فی اعلی المقام الّذی انقطعت عنه اشارات المريبين کذلک نصحک القلم الاعلی ان اقبلت لنفسک و ان اعرضت فعليها انّ ربّک الرّحمن لغنيّ عمّا کان و عمّا يکون و انّه لهو الغنيّ الحميد \*\*\* ص 267 \*\*\*\*

علیها تب الی اللّه و قل سبحانک اللّهمّ يا الهی انا الّذی فرّطت فی جنبک و اعترضت علی ما نزل من عندک ثمّ اتبعت النّفس و الهوی و غفلت عن ذکرک العلي الابهی اذا يا الهی لا تاخذنی بجريراتی طهّرنی عن العصيان ثمّ ارسل عليّ من شطر فضلک روایح الغفران ثمّ قدّر لی مقعد صدق عندک ثمّ الحقنی بعبادک المخلصين يا الهی و محبوبی لا تحرمنی عن نفحات کلماتک العليا و لا من فوحات قميصک الابهی ثمّ ارضنی بما نزل من عندک و قدّر من لدنک انّک فعّال لما تشآء و انّک انت الغفور الجواد المعطی الکريم اسمع قولی دع الاشارات لاهلها و طهّر قلبک عن الکلمات الّتی تورث سواد الوجه فی الدّارين ان اطلع عن خلف الحجبات والاشارات و توجّه بوجه منير الی مالک الاسمآء و الصّفات لتجد نفسک فی اعلی المقام الّذی انقطعت عنه اشارات المريبين کذلک نصحک قلم الاعلی ان استنصحت لنفسک و ان اعرضت عليها انّ ربّک الرّحمن لغني عمّا کان و عمّا يکون و انّه لهو الغنيّ الحميد بلسان پارسی ذکر ميشود که شايد عرف قميص رحمانیه را از کلمات منزله پارسيّه ادراک نمائی و منقطعاً عن الاشطار بشطر احديّه توجّه کنی اگر چه هر طيری از کدس رحمت رحمانيّه و خرمن حکم صمدانيّه نصيب نبرده و قادر بر القاط نه طير بيان بايد در هواء قدس رحمن طيران نمايد و از خرمنهای \*\*\* ص 268 \*\*\*\*

معانی قسمت برد تا قلوب و افئده ناس بذکر اين و آن مشغول از عرف رضوان محروم بشنو نصح اين مسجون را و به بازوی يقين سدّ محکم متين بنا کن شايد از يأجوج نفس و هوی محفوظ مانی و بعنايت خضر ايّام بکوثر بقا فائز شوی و بمنظر اکبر توجّه نمائی دنيا را بقائی نه و طالبان آنرا وفائی مشهود نه لا تطمئنّ من الدّنيا فکّر فی تغييرها و انقلابها اين من بنی الخورنق و السّدير و اين من اراد ان يرتقی الی الاثير کم من قصر استراح فيه بانيه فی الاصيل بالعافيه و الخير و غداً ملکه الغير و کم من بيت ارتفع فی العشی فيه القهقهه و شدو الزّرقآء و فی الاشراق نحيب البکآء ايّ عزيز ما ذلّ و ايّ امر ما بدّل و ايّ راحه ما راح و ايّ ظالم شرب کأس الفلاح و همچنين بعلوم ظاهره افتخار منما و فوق کلّ ذی علم عليم فاعلم لکلّ صارم کلال و لکل فرح ملال و لکلّ عزيز ذلّه و لکلّ عالم ذلّه تقوی پيشه کن و بدبستان علم الهی وارد شو اتّقوا اللّه يعلّمکم اللّه قلب را از اشارات قوم مقدّس نما تا بتجلّيات اسماء وصفات الهی منوّر شود چشم اعراض بربند و چشم انصاف بگشا و بر احبّای الهی اعتراض مکن قسم بشمس افق ظهور که اگر از علوم ظاهره هم کما هو حقّها نصيب ميبردی هرآينه از لفظ قناع بر دوستان

\*\*\* ص 269 \*\*\*\*

مالک ابداع و اختراع اعتراض نمينمودی صه لسانک عن الاوليآء يا ايّها هيمآء الجهل و العمی مصلحت در آن است که قدری در کتب بيان و بديع ملاحظه کنی شايد از قواعد ظاهره مطّلع شوی چه که اگر بر حقيقت و مجاز و مقامات تحويل اسناد و استعاره و کنايه مطّلع مي­شدی اعتراض نمينمودی که قناع در وجه استعمال نشده ببصر مشرکين در کلمات محبّين ربّ العالمين نظر مکن و امّا القناع و المقنعه دو جامه‌اند که نسآء رؤس خود را بآن ميپوشانند مخصوص است از برای رؤس نسآء و لکن در رجال و وجه مجازا استعمال شده و همچنين لثام جامۀ ایست که نسآء بآن دهان خود را ميپوشانند چنانچه اهل فارس و ترک به يشماق تعبير مينمايند و در رجال و وجه مجازا استعمال شده چنانچه در کتب ادبيّه مذکور است فانظر فی کتب القوم لتجد ما غفلت عنه و آن نامه را يکی از احبّای الهی بشما نوشته و مقصود او آنکه شما را از ظلمت نفسانيّه نجات دهد و بشطر احديّه کشاند و تو اظهار فضل نمودی و لکن خطأ سهمک و عند اهل علم شان و مقدارت معلوم شد اسمع قولی لا تعترض علی من

\*\*\* ص 270 \*\*\*\*

يذکرک و لا تضجر من يعظک و لا تعقّب العطآء بالاذی و عليک بالخضوع عند احبّآء اللّه ربّ الآخره والاولی دع العلوم لانّها منعتک عن سلطان المعلوم اثر من يذکّرک عليک و قدّمه علی نفسک لو تمشی بلا حذآء و تنوم بلا و طآء و تنوح فی العرآء لخير لک من ان تحزن احدا ممّن آمن و هدی يا ايّها المهتاض لا تعجلّ علی الاعتراض و لا تکن کالارقم اللّضلاض من عجلّ فی اللّسان و اللّمم سقط فی النّدم امسک القلم عن ردّ مالک القدم لا تجعل نفسک مستحقّا للنّقم نسوف ترجع الی مالک الامم و تسئل عمّا اکتسبت فی الحيوه الباطله فی يوم تتقلّب فيه القلوب والابصار من سطوه اللّه المقتدر القهّار الی متی تسلک سبل الفحشآء و تعترض علی مالک الاسمآء افسيت مرجعک و مأويک او غفلت عن عدل مولاک ان امنت الاحد فاتّبع ما يامرک به نفسک و هوئک والا فاسرع الی الّذی الی اللّه دعاک و تدارک مافات منک فی اولاک قبل اخراک خف عن اللّه الّذی خلقک و سوّاک تب اليه ثمّ اذکره فی صباحک و مساک و ان اليه مرجعک و مثواک و از آن گذشته که بر کلمات احبّآء اللّه اعتراض کرده و

\*\*\* ص 271 \*\*\*\*

ميکنی در غفلت بمقامی رسيده که بر کلمات نقطه اولی روح ما سواه فداه الّذی بشر النّاس بهذا الظهور هم اعتراض نموده ای و کتب در رد اللّه و احبّآئه نوشته و بذلک حبطت اعمالک و ما کنت من الشّاعرين تو و امثال تو گفته‌اند که کلمات باب اعظم و ذکراتم غلط است و مخالف است بقواعد قوم هنوز آنقدر ادراک ننموده که کلمات منزله الهيّه ميزان کلّ است و دون او ميزان او نميشود هر يک از قواعدی که مخالف آيات الهيّه است آن قاعده از درجه اعتبار ساقط دوازده سنه در بغداد توقّف شد و آنچه خواستيم که در مجلسی جمعی از علما و منصفين عباد جمع شوند تا حقّ از باطل واضح و مبرهن شود احدی اقدام ننمود باری آيات نقطه اولی روح ما سواه فداه مخالف نبوده تو از قواعد قوم بيخبری از آن گذشته در آيات اين ظهور اعظم چه ميگوئی ان افتح البصر لتعرف بانّ القواعد تؤخذ من کلمات اللّه المقتدر المهيمن القيّوم اگر احزان وارده و امراض جسديّه مانع نبود الواحی در علوم الهيّه مرقوم ميشد و شهادت ميدادی که قواعد الهيّه محيط است بر قواعد بريّه نسئل اللّه ان يوفّقک علی حبّه و رضاه و انّه مجيب \*\*\* ص 272 \*\*\*\*

لمن دعاه فکر کن در ايّاميکه فرقان از سماء مشيّت رحمن نازل شد اهل طغيان چه مقدار اعتراض نموده‌اند گويا از نظر شما محو شده لذا لازم شد که بعضی از آن ذکر شود شايد خود را بشناسی که در حين اشراق شمس محمّدی از افق عزّ صمدانی چه مقدار اعتراض نمودی غايه آنست که در آن ايّام باسم ديگر موسوم بودی چه اگر تو از آن نفوس نبودی هرگز در اين ظهور بر حقّ اعتراض نمينمودی از جمله اعتراض مشرکين در اين آيه مبارکه بود که ميفرمايد لا نفرق بين احد منهم اعتراض نموده‌اند که احد را مابين نه و به اين جهت به کلمه محکمه الهيّه اعتراض و استهزا نموده‌اند و همچنين بر آيه مبارکه خلق لکم ما فی الارض جميعاً ثمّ استوی الی السّمآء فسوّيهن سبع سموات، اعتراض نموده‌اند که اين مخالف آيات ديگر است چه که در اکثر آيات سبقت خلق سما از ارض نازل شده و همچنين در آيه مبارکه خلقناکم ثمّ صوّرناکم ثمّ قلنا للملائکه اسجدو الادم، اعتراض نموده‌اند که سجود ملائکه قبل از تصوير خلق بوده و اعتراضاتيکه در اين آيه مبارکه الهيّه نموده‌اند البتّه استماع نموده‌ايد و همچنين در آيه مبارکه \*\*\* ص 273 \*\*\*\*

غافر الذّنب قابل التوب شديد العقاب اعتراض نموده‌اند که شديد العقاب صفت مضاف بفاعل است نعت معرفه واقع شده و مفيد تعريف نيست و همچنين در حکايت زليخا که ميفرمايد و استغفری لذنبک انّک کنت من الخاطئين اعتراض نموده‌اند که بايد خاطئات باشد چنانچه از قواعد قوم است در جمع مؤنّث و همچنين در آيه مبارکه و کلمه منه اسمه المسيح اعتراض نموده‌اند که کلمه تأنيث دارد و ضمير راجع بکلمه بايد مؤنّث باشد و همچنين در احدی الکبر و امثال آن مختصر آنکه قريب سيصد موضع است که علمای آن عصر و بعد بر خاتم انبيآء و سلطان اصفيآء اعتراض نموده‌اند چه در معانی و چه در الفاظ و گفته‌اند اين کلمات اکثر آن غلط است و نسبت جنون و فساد به آن معدن عقل داده‌اند قالوا آنها ای السّور والايات مفتريات و بهمين سبب اکثری از ناس متابعت علما نموده از صراط حقّ مستقيم منحرف شده و باصل جحيم توجّه نموده‌اند و اسامی آن علماء از يهود و نصاری در کتب مذکور و از اين گذشته چه مقدار از آيات را که نسبت بامرء القيس داده‌اند و گفته‌اند که آن حضرت سرقت

\*\*\* ص 274 \*\*\*\*

نموده مثل سوره مبارکه اذا زلزلت و اقتربت الساعه و مدّتها قصایدي که معروف بمعلّقات است و هم چنين بمجمهرّات الّتی کانت فی الطّبقه الثّانيه بعد المعلّقات بر کلمات الهی ترجيح ميدادند تا آنکه عنايت الهی احاطه فرمود جمعی باين اعتراضات ممنوع نشده بانوار هدايت کبری مهتدی گشتند و حکم سيف بميان آمد طوعاً و کرهاً ناس در دين الهی وارد شدند آيه السّيف تمحو آيه الجهل و بعد از غلبه امر اللّه بصر انصاف باز شد و نظر اعتراض مقطوع و محجوب و همان معرضين که آيات اللّه را مفتريات ميناميدند در بعضی از آيات منزله هفتاد محسّنات فصاحتيّه و بلاغتيّه ذکر نمودند چون بيان در ذکر اعتراضات مشرکين بود دوست نداشتم بيش از آنچه ذکر شد مذکور دارم حال قدری انصاف ده و بينک و بين اللّه حکم کن شکّی نبوده که قرآن من عند اللّه نازل شده و شکّی هم نيست که کلمات الهيّه مقدّس بوده از آنچه توهّم نموده‌اند چنانچه بعد معلوم و واضح شده که آن اعتراضات از غل و بغضا بوده چنانچه بعضی علما جواب بعضی از اعتراضات را

\*\*\* ص 275 \*\*\*\*

بقواعد داده‌اند و لکن علمه عندنا فاسئل لتعرف النّقطه الّتی منها فصّل علم ما کان و ما يکون شايد متنبّه شوی و بر احبّای الهی اعتراض ننمائی جميع علوم در قبضه اقتدار حقّ بوده و خواهد بود و آنچه از فطرت نازل بفطرت اصليّه الهيّه نازل شده و ميشود و اين اعتراضات نظر به آنست که اين امر بحسب ظاهر قوّت نگرفته و احبّاء اللّه قليلند و اعدآء اللّه کثير لذا هر نفسی باعتراضی متشبّث که شايد به اين جهت مقبول ناس شود ای بيچاره تو برو در فکر عزّت و رياست باش کجا ميتوانی در عرصه منقطعين قدم گذاری يعنی نفوسي که از کلّ ما سواه منقطع شده‌اند و حبّا للّه از ثروت و جاه و ننگ و نام و مال و جان گذشته‌اند چنانچه ديده و شنيده اولئک عباد الذین قالوا اللّه ربّنا ثمّ انقطعوا عن العالمين عنقريب نفوسی در علم ظاهر شوند و بکمال نصرت قيام نمايند و در جواب هر اعتراضی ادلّه محکمه متقنه مرقوم دارند چه که قلوبشأن ملهم ميشود بالهامات غيبيّه الهيّه بشنو ندای داعی الی اللّه را و لا تکن من المحتجبين شايد از نفحات ايّام الهی در اين ظهور عزّ رحمانی محروم نمانی والسلام علی من اتّبع الهدی \*\*\* ص 276 \*\*\*\*

اگر کسی صاحب شامّه نباشد بر گل بستان چه تقصيری راجع بی ذائقه قدر عسل ازحنظل نشناسد صورت مکتوبی از شيخ احمد مرحوم در ذکر قائم ملاحظه شد حال از شما خواهش مينمايم که بانصاف او را معنی نمائی و اگر خود را عاجز يافتی از بحر اعظم الهی سؤال کنی که شايد از فضل و رحمت و اسعه الهيّه در ظلّ سدره ربّانيّه درائی و تفصيل آن اينکه در ايّام توقف در عراق ميرزا حسين قمی نزد اين عبد آمد مع صورت مکتوب و مذکور داشت که حضرات شيخيّه استدعا نموده‌اند که اين کلمات را معنی و تفسير نمائيد و اين عبد نظر بآنکه سائلين را طالب کوثر علم الهی نيافت متعرض جواب نشده چه که لؤلؤ علم الهی از مشاهده اعين غير حديده مستور به اگر چه فی الجمله ذکر شد و لکن بتلويح و اشاره و صورت آن مکتوب بعينه در اين لوح نقل شده بدون زياده و نقصان و هذه صوره ماکتبه الشّيخ الاجلّ الافضل ظهر الاسلام و کعبه الانام الشيخ احمد الاحسائی الّذی کان سراج العلم بين العالمين فی جواب من قال انّ القآئم فی الاصلاب انّا ترکنا اوّله و کتبنا ما هو المقصود

\*\*\* ص 277 \*\*\*\*

بسم اللّه الرّحمن الرّحيم اقول روی انّه بعد انقضآء المص بآلمر يقوم المهدی عليه السّلام والالف قد اتی علی آخر الصّاد و الصّاد عندکم اوسع من الفخذين فکيف يکون احدهما و ايضا الواو ثلثه احرف ستّه و الف و ستّه و قد مضت ستیه الايّام والالف هو التّمام و لا کلام فکيف السّته والايّام الأخر والا لما حصل العود لانّه سرّ التّنکيس لرمز الرّئيس فان حصل من الغير الاقرار بالسّته الباقيه تمّ الامر بالحجّه و ظهر الاسم الاعظم بالالفين القآئمين بالحرف الّذی هو حرفان من اللّه اذهما احد عشر و بهما ثلثه عشر فظهر و او الّذی هو هآء فاين الفصل و لکن الواحد مابين السّتّه و السّتّه مقدّر بانقضآء المص بالمر سرّ السّتّه و فظهر الستين فی سدسها الّذی هو ربعها و تمام السّدس الّذی هو الرّبع بالالف المندمجين فيه و سرّه تنزّل الالف من النّقطه الواسعه بالسّتّه و السّتّه و نزل الثّانی فی اللّيله المبارکه بالاحد عشر و هی هو الّذی هو السّرّ والاسم المستسرّ الاول الظّاهر فی سرّ يوم الخميس فيستتمّ السّرّ يوم الجمعه و يجری المآء المعين يوم تأتی السّمآء بدخان مبين هذا و الکلّ فی الواو المنکوسه من الهآء المهموسه فاين الوصل عند مثبت \*\*\* ص 278 \*\*\*\*

الفصل ليس فی الواحد و لا بينه غير والا لکان غير واحد و تلک الامثال نضربها للنّاس و لکن لا يعقلها الّا العالمون انتهی نشهد بانّ کلّ کلمه من هذه الکلمات الدّرّيّات لبئر معطّله فيها مآء حيوان و سترفيها غلام المعانی و البيان و ما ورد عليها سيّاره الطلب ليدی دلوا دلوهم و يخرج به غلام العلم و يقول تبارک اللّه الّذی فی قبضته ملکوت العلم و انه علی کلّشئ محيط و کذلک نشهد بانّ کلّ حرف منها لزجاجه فيها اشتعل سراج العلم و الحکمة و لکن ما استضآء منه احد الّا من شآء اللّه احدم انّه علی کلّشئ قدير باری مقصود آنکه اين کلمات ببيان واضح مبين تفسير شود والسلام علی من اتّبع الحقّ و انک ان لم تتبع امر مولاک عسی اللّه ان يظهر منک من يتوجّه الی مولاه و ينقطع عمّا سواه و انّه لهو العليم الحکيم بسم الله العزیز العلیم ان یازین المقرّبین ذکّر من قبلی عبادی ثم بشرهم برحمتی و عنایتی ثم فضلی و مکرمتی لئلاییأس احد یمن رحمه الّتی سبقت العالمین قل تالله لولا الغلام ما ظهرت الرّحمه و ما تمت الکلمه و ما نزل ملکوت الله المهیمن العزیز

\*\*\* ص 279 \*\*\*\*

القدیر ذکر من لدنّا عبادنا الّذی سمّی بمهدی و الّذی فی هناک لیشکرن الله الّذی خلقهم و ایدهم علی عرفانه و جعلهم من المحسنین ان یا مهدی لاتحزن من شیئ انّ ربّک ذو فضل عظیم ان اظهن بفضل مولاک و انّه لهو الغفور الرّحیم انّه ینصرک بالحقّ و یؤید لخلی نصره و ینطقک بثناء نفسه و انّه علی کلّشئ قدیر کبّر من لدّنا عباد الّذینهم رجعوا الی الله الملک العزیز القدیر قل انّ الّذین تابو اورجعو اغفرهم الله بفضل من عندنا و کفّر عنهم سیّاتهم و جعلهم مطهّر اکیوم و لد و امن امهاتهم و ان ربّک یفعل مالئاً و یحکم ما یرید ان یا مهدی ان اضوفی قلوب عبادی نار حبی لیشتعلن علی شان لاینحمد هم سیاه العالمین قل هذه لنار کلّ مایمتها من شیئ یقلبه بالدهن و یزداد به اشتعال و لکن الناس هم فی غفله عظیم یا قوم ان استقیموا علی الامر علی شأن لایمنعکم عن ذکر اسم ربکم ضوضاء المشرکون فسوف یاتیکم الشیطان بالواح النار و کتاب من النتجبین دعوها عن و رائکم کذلک اخبرناکم بالحقّ لتکونّن من العالمین و عند ربّک علم کلّشئ فی لوح مبین ان الذین اوتوا بضائر من لدی الله اولئک یجدون من کلماتهم نفحات الحجیم قل یا قوم طهّروا قلوبکم عن ذکر ماسواء ثم استقروا

\*\*\* ص 280 \*\*\*\*

استقروا علی سروالاطمینان ثم انصروا ربّکم الرّحمن بالبیان فدا ما امرکم فی کلّ الالواح ان انتم من العارفین و استبشروا بما مرّت علیکم روایح الغفران و طهّر کم الله بها عن رجس الّذینهم کفروا به فی هذا الیوم الّذی یشهد کلشیئ بانّ الملک لله المقتدر العزیز الجبّار ثم ذکّر من لدّنا قاسم الّذی جائکم بالواح الله الملک العزیز الحکیم قل یا قوم ان افرؤا آیات الله علی شان تستجدب عنها افئده الغافلین لا تحزنوا عمّافات منکم فتو کلوا فی کلّ الامور علیه انّه لا ینسی عباده المتوکلین کذلک القیناک قول الحقّ رحمه من عندنا و انّه لهو الغفور الرحیم ان یازین المقربین حمد کن خدا را که اهل آن ارض کشف حجبات نمودند و بشطر ربّ الارباب توجّه کردند هر نفسی که فی الجهله شاعر باشد و در کلمات منزله در بیان که از قلم رحمن نازل شده تفکر نماید بیقین میداند که از برای نفسی ؟؟ الا من بتمسک جعله المتین ملاحظه در غفلت عباد ؟؟ که بعضی انقدر موقن نشده‌اند که تفکر نمایند که سبب چه بوده که جمیع بیان معلق و منوط بقول این ظهور اعظم و اجازه و رضای او شده مظاهر الهیّه که در قرون اولیه مبعوث شده‌اند بعد از تبلیغ اوامر و نواهی الهی بر سبیل اختصار ذکر ظهور بعد میفرمودند چنانچه بر هر ذی \*\*\* ص 281 \*\*\*\*

بصری معلوم است و لکن نقطه بیان جلّ جلاله در کلّ اوان باین ذکر بدیع متذکر بوده‌اند بشأنیکه خود و بنیان و مانزل فیه را معلّق بکلمه از کلماتیکه از افق فم سلطان معانی اشراق فرماید نموده‌اند جمیع اینمراتب نظر بعظمت ظهور بوده و تفصیل این ظهور تا حال ذکر نشده در لوحی از الواح رشحی از طمطام این بحر اعظم نازل و لکن تا حال احدی بان خائن نگشته ؟؟ عمر نقطۀ البیان ردع من والامکان فداه که دوست نداشته و ندارم که کلمات منزله که در علو این ظهور نازل شده ذکر نمایم بلکه اموریکه از آن اظهار وجود مفهوم میشود محبوب این عبد نبوده و اینقدر که ذکر شده نظر بامر مبرم ربّانی و حکم محکم الهی بوده که مباد نفوس ضعیفه مجددا باوهام انفس خبیثه مبتلا شوند چنانچه در این ایّام ملاحظه میشود که هر یوم از ناحیه کذ به کلمات مجعوله ظاهر میشود از جمله در این ایّام روایت نموده‌اند که نقطه اولی مکتوبی مرقوم فرموده که شخصی در تسع ظاهر میشود و ادّعای موعود می نماید و او کاذب است حال ملاحظه نمائید ؟؟ به چه درجه رسیده و آیات تسع را آنجناب دیده‌اند که از سما امر چه نازل شده و آنقدر درایت ندارند که اگر

\*\*\* ص 282 \*\*\*\*

که اگر نفسی نسبت بطلان باین ظهور اعظم بدهد و یا انکار این فضل نماید همان انکار در رتبه اوّلیه راجع بنفس خود اوست و از این کلمه بطلان نقطه و جمیع وصل را ذکر نموده‌اند و شاعر نیستند جمیع جرئت و جسارت از عدم استعداد ناس است چه که بعضی اربلها آنچه از امثال آن نفوس بها استماع نمایند مسلماً اذعان کنند والا چگونه جرئت و جسارت مینمودند در ذکر این کلمات مجعوله مفتریه کاذبه مع آنکه کلّ مطلعند و هر ذی و رایتی انقدر ادراک مینماید که از اصل آن وجود از خود بتحققی نداشته و آنچه به اسم او ذکر شده مقصود حفظ مقر امر بوده که مابین مشرکین مبتلا بوده و هم چنین حکمت های بالغه الهیّه که بعضی از آن در الواح ذکر شده و هم چنین نوشته‌اند که سنه تسمع که نقطه بیان ذکر فرموده‌اند سنه لسّع که نقطه بیان ذکر فرموده‌اند سنه لسّع بعد از ظهور من یظهر است در مستغاث حال ملاحظه نمائید که هیچ جاهلی باین کلمات تکلّم نموده لافو ربّ العالمین بساط وهمی گسترده‌اند اعظم از بساط های ملل قبل در حین خروج از

\*\*\* ص 283 \*\*\*\*

بین یاجوج و ماجوج که نفسین مشرکین باشند یک جعبه از خطوط مبارکه حضرت اعلی و جناب اسید حسین مع خاتم آن حضرت فرستادم نزد آن معرض بالله و در سنوات اول امر بدیع مدّت چهار سنه امر نمودیم که از روی خطوط حضرت بنویسید چنانچه حال از خطوط آن ملحد که بشیره حضرتست موجود این ایّام بهمان خطوط شروع نموده و هر چه شیطان باو القا مینماید نوشته و بخاتم حضرت مختوم نموده بنفوس خبیثه مثل خود مینماید باری مگر بدرجه رسیده که ذکر آن ممکن نه بگو ای عباد درایت و شعور کجا رفته آخر هر کلمه مدد بر صاحب کلمه است و از رایحه هر نسیم مبرهن که از چه مقرّ برخواسته و برچه مردد نموده نفحات اوراد رضوان از نفحات جیفه منتنه بسی واضح و معلوم اخبث ناس یعنی سیّد محمّد و هوی الوهیت نموده و مقصود او از این امور که مرتکب شده نفس خود بوده دیگری را دست اوین نموده با آنکه در جبین نحسش نه بخط جلی مکتوب هذا من اهل الستجین مع ذلک ناس نسناس اراده نموده‌اند که بواسطه

\*\*\* ص 284 \*\*\*\*

او بمعارج عز رحمانی عروج نمایند اینست شان عباد اگر فی الجمله بصیرت باشد و یا نفسی نفحات قمیص الهی را استنشاق نموده‌اید اراضی نمیشود بشطری که آن خبیص مقر گرفته مشی نماید تا چه رسد بتوجه و لکن النّاس هم لایشعرون و لایفقهون الیوم بر آنجناب و جمیع احبّای الهی لازم کمال جدی وجهاد را در صیانت و حفظ امر مبذول دارند که منباد روایح منتنه شیطانته ناس را از نفحات عز رحمانی منع نماید و محروم سازد والامر بیده یفعل ما یشاء و انه علی کلشئ قدیر این ایّام الواح یا رسید در احکام الهی نازل اگر چه کلّ مأمورند ببیان پارسی و لکن چون بعضی احکام در آن نازل نشده و بعضی هم با شان نازل لذا فضل اعلی البریه ببیانات واضحه لائحه نازل تا جمیع از بحر جود و فضل محروم نمانند انشاء الله از بعد ارسال میشود آنچه ذکر نمودید که بعضی عباد بشطر غفران ناظرند و قد غفر هم الله و طهّر هم عن العصیان و انّه لذو فضل عظیم و امّا ماذکرت فی حوائجهم و شفاء الامراض لهم فسوف ینزل الحقّ و انّه هو اکرم الاکرمین و التی اسئلت الرّوح ثمّ الّذی قتل نفسه قد غفرهما الله بفضله الواسع

\*\*\* ص 285 \*\*\*\*

و ادخلهما فی رحمته الواسعه و انّه هو اقدر الا قدرین و امّا ما ذکرت فی ذکر عبدالرّحیم الّذی امن بالله المهیمن القیّوم انّا ما نیناء و قد کتبها له من قیل لوحا ثم من قبله لوحاً و اذا نذکره بالحقّ فی هذا للوح المبین نسئل الله بان یوفّقه علی امره و بثبته هی العینه و یجعله ذاکرا بذکره الاعظم البدیع و ینزل علیه مایحبّ و یرضی و انّه علی کلّشئ قدیر سواد این لوح را بارض خود بفرستید نزد جناب مهدی و اگر هم باراضی اخری ارسال شود محبوب است چه که مثل ناس مثل حوت است و مثل الواح الهیّه مناء اگر چه نسایم در مرور است و انی منقطع نه و لکن در ارسال الواح بقدر امکان تعویق جایرند چه که انتشار کلمات الله بین عباد ارواح جدیده منیعه مبذول فرماید و آنچه هم آنجناب در اعتراضات محتجبین بنویسند بسیار محبوب و مقبول است که شاید سبب هدایت عباد شود و انّه یؤید الذین ینصرونه مانه لناصرالمحبین و الحمدلله ربّ العالمین ان یا عبدالناظر الی الله ان ربک لهذا المظلوم المسجون الذی ما عرفه احد و ما اطلع بما ورد علیه نفس الامن شاء ربّک و لو سمعوا تالله ما سمعوا و لو ذکران بلائی عظیم عظیم و ابتلائی کبیر

\*\*\* ص 286 \*\*\*\*

کبیر کبیر و من ینظر الی البیان بعین الرحمن و ما نزل من قلم الامر فی هذا لظهور لیطلع بما ستر عن اعین النّاس و یعرف مورد علی محبوب الله و مقصوده و بعد ؟؟ لایحزنه مکان الدنیا و شدایدها یری نفسه فی المنظر الاعلی بین یدی ربّه العلیّ الابهی و ینصره فی کلّ الاحیان بایته انّه لایری الدّنیا الا کعین بعومنه میّته بل لحقر ؟؟ للکلاب و الحقیقه لاحبّاء ربّک العزیز الوهّاب ملاحظه نمائید که بشأنی نقطه وجود ذکر مقصود را در بیان نموده که ابداً فوق آن متصوّرنه حتی فرموده اگر نفسنی ادّعائی نماید قبل از آنکه از او حجّتی ظاهر شود جمیع ملوک و سلاطین و روسای ارض بکمال خضوع و خشوع و تسلیم و انابه بمقرّ اظهر عرایض معروض دارند و مفاتیح خزاین را هم ارسال دارند و از آن منبع وحی و الهام الهی سؤال نمایند و بخواهند که حجّتی ظاهر فرمایند و اگر لوحی از ناحیه مشیّت سلطان احدیّه فضلا للعباد ظاهر شد کلّ تسلیم نمایند و اگر هم نپذیرفتند ساکن باشند و یا مجدد اظهار عجز نمایند این بیان نقطه وجود فوالّذی کسر اصنام الاسما بسلطان قدرته که در همین یک فقره اگر برّیه تفکّر نمایند کلّ برحیق حیوان رحمن توجّه کنند و این بسی واضح است

\*\*\* ص 287 \*\*\*\*

که مقصود از این بیان نظر بعلم آن جوهر امکان باین ظهور بوده والا هرگز چنین کلمه جاری نمیشد چه که بسیارند عیان کاذبه از قبل و بعد آمده و خواهند آمد و مرکز از سماء امر الهی باین شئونات محکمه متقنه در ظهور بعد نازل نشده و اگر نفوسی مؤید شوند بر عرفان همین بیان فی الجمله بر عظمت ظهور مطلع شوند مع ذلک هر روز مشرکین از ناری بناری راجع و از کذبی بکذبی متمسک تازه ادّعا نموده‌اند که نقطه اعلی روح ماسواه فداه نسبت به آن جوهر خیث و شقا عبودیت داشته حجب است از ناس که این اقوال را استماع مینمایند فوالله اگر کر متولد میشدند بهتر بود از برای آن نفوس از اینکلمه استماع امثال این کلمات نمایند و بپذیرند ؟؟ لهم فسوف یشحرون مع اربابهم فی اسفل النار و لا یجدن لانفسهم من ؟؟ و لا مناص الاعظم سبحانک اللهم یا الهی اسئلک باسمک الباقی الّذی به استبقت مظاهر امرک و باسمک الکافی الذی به اسمکفت مظاهر و حیک و باسمک المغنی الّذی به استغنت بمشارق الهامک و باسمک الّدائم الّذی به استدامت آیات ملکوتک و ظهورات جبروتک و باسمک الحکیم الذی \*\*\* ص 288 \*\*\*\*

به استحکمت مکامن سلطنتک و باسمک الرّحیم الذی به استرحمت الممکنات و باسمک القادر الذی به استقارت الموجودات و باسمک العلیم الّذی به ظهرت مظاهر عتک بین بریتک و باسمک الغالب الذی به استغلبت کلمتک العلیا علی من فی الارض و السّماء بان تنزل علی احبّائک من بسماء مشیتک ما یجعلهم عنیّا من دونک و مستغبا عمّن سواک ثم انزل علیهم مایجعلهم غالبا قادرا مهیمنا مقتدر اعلی اعلاک الّذین کفروا بمظهر و انک انت العزیز فیاالهی و سیّدی و مجیبی و غآیه اعلی و منائی لاتبعد من استقرب الیک و لا نظرد من توجه الی ساحه عزّ فردانیتک و بساط قدس و هدانیتک ثم اسمعهم ما یطیّرهم فی هواء شوقک را بخذایک بحیث یجعلهم غافلا عن دونک و ناطقاً بذکرک و ثنائک فوعزتک من حرم عن حلاوه ذکرک انه منع عن کلّ الخیر و یکون العدم خیر اله من وجوده و الفناخرا له من بقائه و انّی فو عربک اکون متحیّر من الّذین ؟؟ انفسهم عن بدایع ذکرک و اشتغلوا بذکر دونک فوخرتک ان الجنان و ما قدّر فیها من بدایع نعمک والائک لا \*\*\* ص 289 \*\*\*\*

یعاذل بذکرک مرّه و احده عند عبادالّذین ذاقو احلاق مناجاتک فیا الهی تجعلنی ممنوعا عنه و لا محروما منه ثمّ اسئلک یا من بدیک ملکوت التقدیر بان المشرکین من اریاح مشیّتک کیف ترید لا قبل بما تحبّ و ؟؟ و اعرض عمّاتکرهه یا من بیدک ملوک ملک الاخره والاولی لا اله الا انت العزیز الغالب المقتدر المستعان سبحانک اللهم یا الهی کلّما یخطر فی قلبی ذکرک یضطربنی سطوتک و اقتدارک لانّ الذکر بنفسه یشهد بانّه غیرالمذکور فلمّا ثبت ذلک کیف یرتقی الیک ذکری و ینبغی ؟؟ بل یرجع الی نفسی و کینونتی اذا افرّ یا الهی من الشرک اعلی سلطان وحدتک و ادعوک بان ترزقنی کاس الموحّدین من بریتک و المنقطعین من خلعتک الّذی یرون فی کلّشئ آیات تجلیک و ظهورات توحیدک و الّذین اتخذوا لنفسک شریکا و اقترنو اخلقک بنفسک اولئک ما عرفوا و مافازوا بعرفانک من ابعد الخلق عندک و اغفلهم لدنک سبحانک من ان تقترن بدونک او تذکر بذکر ماسویک لم تزل کنت و لم یکن معک من شیئ و لا ترال تکون بمثل ما قد کنت لیس لاحد الی عرفان ذالک سبیل کلّ الاذکار من ایّ نفس کان یرجع الی الکلمه العلیلا \*\*\* ص 290 \*\*\*\*

والدرّه الاولی الّتی هی مشیّه الاوّلیه و النقطه البدئیّه و انتها هی اول ظهورک و اول تجلیک بعثتها بنفسها و تجلیت علیها باسمک الابهی اذا اشرقت السّموات بنور معرفتک والارضین بضیاء وجهک و جعلتها مبدء الخلق و منتههم و بها فصّلت بین برّیتک و بها استقرا لوحدون و فزع المشرکون من دعاک بها انّه ممن دعاک بنفسک و من اعرض انّه ما دعاک و لویدعوک بدو امر سلطنتک و بقاء کینونتک فیا الهی هل من احدّ دعاک بها و ما دعوته و هل من نفس اقبلت بها الیک و ما اقبلت الیه و هل فی الملوک من یذکرک بها فی ارضک و ما اذکرته فی سماء امرک لا فو عزتک لانّ ذکرک سبق کلشیئ کما انّ رحمتک سبقت الاشیا و لولا ذکرک و لولا من یذکرک تعریضک نفسک من یعرفک فلما سبق ذکر انه عیادک انّهم قاموا علی ذکرک و ثنائک فلمّا عرفتهم مناهج قریک و جنائک توجهوا من کلا لجهات الی شطر و حدانیتک و حرم عزّ فردانیتک و لمّا القیتهم حبّک قاموا علی نصره امرک و انجذبوا من آیات عزّ سلطنتک و بلغوا الی شأن انفقوا اموالهم و انفسهم فی سبیلک فوعربّک یا محبوب العالمین و یا مقصود افئده المشتاقین \*\*\* ص 291 \*\*\*\*

یا و له صدورالمخلصین انّی لما شربت من کاس حبک قمت علی نصره امرک بحولک و قوّتک و استغنیت به عن جنب ما سونک و عن ذکر مادونک طوبی لمن شرب منه و سرع الی مناهج رضائک و سبل مواهبک انّه من اغنی العنیاد عندک و اعلتهم لدیک و انی قد بلغت یا الهی فی حبّک الی مقام لا احبّ ان یحبک احد سوائی و من احبک انّه هواناه سواه انّی قد قبلت حبّک کله و قبلت الرزایا فی سبیلک کلّها فیالیت لایحبّک احد دونی و لا یرد البلا فی سبیلان الا علی نفسی لانک قدرت لمن احبّک من البلایا مالا عدل لها فی علمک لذا یکرهونه اکثر عبادک حفظا نفسهم و اموالهم انا الّذی بذکرک استغنیت من ذکر الخلایق اجمعین و فی حبّک فتلبت ضر العالمین فیالیت القیت علی عبادک ما القیتنی و عرقهم ما عرّفتنی طوبی لن ورد علیه فی سبیلانه سیوف البغضا من عبادک الاشقیا انّ الذینهم شربوا من کاس رحمتک و احسانک و انسوا بذکرک و ثنائک انّهم لا یشغلهم شئونات الدّنیا عن التوجه الیک والاقبال الی وجهک طوبی لمن الربک و انقطع عن کلّ الوجود یا معبود الغیب و الشهود فکیف اذکریا موجد البها و مقصود البها بدایع رحمتک الّتی سبقتنی و انطقتنی بثناء نفسک

\*\*\* ص 292 \*\*\*\*

بین ملاء الاکوان قمت و دعوت الکل الی نفسک العلی الاعلی منهم من اعرض عنک و کفر بایاتک و ظهوراتک فی هذا الظهور الّذی اظهرت نفسک باسمک الابهی و منهم من توقف و قام بلحاربه بعدالّذی لهم ما عرفتنی من اسرارک المحزونه و دعوتهم بما نزّل فی البیان و عرفتهم ما امر را بعرفانه فی الواح قضائک و صحایف تقدیرک و بذلک فزعوا و ناحوا و اعرضوا و استکبروا الاّ الّذین بعثوا مرّه اخری بنفحات ایاتک الکبری فی هذا الظهور الذی به انفطرت سموات الاوهام و کسّرت ؟؟ الانام بعضد قدرتک یا من فی قبضه قدرتک جبروت الامر و ملکوت السموات والارضین ای رب اسئلک باسمائک الحسنی وصفاتک العلیا و باسمک الذی جعلته قیوماً علی الاسما و مهیمناً علی من فی الارض و السّماء بعد الفت و فرقت و جعلته فصل الخطاب فی المبدء و الماب بان تفتح عیون عبادک لیروک بعینک و یعرفوک بنفسک و یعرنسوا عن الذین کفروا بک و بسلطانک و اتخذوا لانفسهم ربّا سومک و معبودا دونک ای ربّ ؟؟ بانفسمهم و اهوائهم خذا یادیهم بیدقدرتک و فضلک ثم احفظهم من شرّ عبادک الذین یوسوسون فی صدور الناس \*\*\* ص 293 \*\*\*\*

و یمنعونهم عن شاطی بحر توحیدک و لجه عز تفریدک ای ربّ نوّر ابصار العباد بنور معرفتک ثم اشربهم من کوثرالذی من شرب منه انقطع عن ملکوت ملک السّموات او توجّه بکلّه الیک و استظل فی ظل اسمک الابهی الّذی جعلته سیف امرک بین خلقک و به فصّلت بین المقرّبین او لبعذین و النّور و الظلمه و السّعید و الشّقی و مظاهر الاثبات و انتفی و الذی نوّر بصره بنور اسمک الا عظم انّه خلق مرّه اخری و بعث بامرک یا ربّ العرش و الثری و انّه لبدیع فی مملکتک و مجعل من نفحات ایّامک و بما یتکلم به فی ذکرک و ثنائک یجری علیه حکم البدع و لویتکلم بما ذکرت به فی ازل الازال و هذا شان عبادک الّذین خلقوا من حرکه قلمک الا علی فی ملکوت الانشا و مع ذلک عبادک الاشقیا ینکرون آیاتک یا بدیع السّموات والارض و یسلبون حکم البدع عنها بعدالذی بها ثبت حکم البدع لولاها ماظهر البدع اذا ابکی و یبکی القلم ثم اللّوح لضرّی و بما ورد علیّ من اعدائک و کلّما یشتدّ علیّ البلایا من هولاء الّذین کفروا بایاتک الکبری انظر الی مواهبک الّتی اختصصتنی لها بحیث جعلتنی و ما یظهر منی من القیام و القعود و المشی و الرقود ذکرک بین بریتک و ثنائک بین عبادک و جعلیت

\*\*\* ص 294 \*\*\*\*

وجعلت کلها ذکرا و احداً من عندک فلک الحمد یا الهی علی هذه الموهبه الکبری و العطیّه العظمی اسئلک یا الهی و سیّدی بانّ تقدّر لعبادک ما قدرته لی و لا تفرّق بینی و بینهم لا فی الدنیا و لا فی الاخره و انک انت خالق البرّیه فیا الهی ان اثبت اوراق هذه الشجره لئلا تسفطها اریاح الا فتستان و انّک انت المقتدر العزیز المنّان و لا تحرم عبادک الّذین اقبلوا الیک ثمّ اجعلهم یا الهی مقرّا بوحدانیتک و معترفا بفردانیّتک و مذعنا بسلطنتک و اقتدارک و مقبلا الی حرم عزّک و کبریائک و لائذابک و عائذا بحضرتک ای ربّ لا نظردهم یحودک و لا منعهم عن هذه الشریعه التی جرت عن یمین عرش احدیتک ای ربّ لاتجعلهم من الذین نقصوا میثاقک و نبذوا عهدک و استکبروا علیک و جاحدو احقّک و انکرو افضلک و اعرضوا عنک بعد الّذی ما رقم من قلمک الا علی کلمه الاّ و قد اخذت بها عهبد نفسی و علّقت کلّ مانزل فی البیان بقبولی و امری علی شان لو ؟؟ من البیان ذکری و ثنائی لن یبقی منه کلمه و ما خلقت امری بتصدیق نفس و لا اقبال احد مع ذلک فانظر البها یا محبوب البها و بما ورد علیه من اعدائک یا مقصود البها فو عزتک لا یرتفع النداء من فم البها بما ورد علیه فی سبیلک یا ایّها المذکور فی قلب البها فیالیت ارتکب ملاء البیان ما ارتکبته ملل القبل فو عزتک یا محبوب البها ان البکاء یمنعنی من الذکر و الشّتاء یا من بیدک

\*\*\* ص 295 \*\*\*\*

جبروت الفضا و ملکوت الامضا انا الّذی یا الهی ما یمنعنی عن حبّک بغض اعلائک و لا یصمتنی عن بثنائک ضوضاء الذینهم کفروا بایاتک فوعربک لو یحتمحنّ علیّ من علی الارض بالظلم والاعتفا لینطق لسانی بینهم بذکرک و ثنائک و لو یقطعون لسانی ینطق قلبی بما الهمتنی بجودک و احسانک و لو یقطعون قلبی لیذکرک حشائی بان یا مقصود البها فاقبل دو البها فی سبیلک و لو یقطعون حشائی و ارکانی شعری یصبح و ینادی ای ربّ هذا بهائک بین طغاه خلقک فانظره بلحظات عنایتک ای ربّ هذا هوالّذی کان مذکورا فی محایفک و کتبک و الواحک و هذا لهو الذی نزّلت البیان لعلوّ شأنه و سموّ قدره و اعلاء کلمته و ارتفاع امره و هذا لهو الّذی اصبحت بحبّه و ا مسیت بذکره قلت و قولک الاحلی لولا مما نزلت البیان و قلت و قولک الحقّ کلّ ذکر خیر نزل فی البیان ما کان مقصودی الاّ نفسه و جماله اذا فانظره مطروحا بین ایدی اهل البیان یا منزل البیان فما احلی ذکرک نفسی و ذکره نفسک انت الّذی اکتضیت بنفسی و انا الّذی اکتفیت بنفیسک عن انفس الخلایق کلّها انت الّذی اردت فی ذکرک نفسی و اناالّذی ما ارید فی ذکری الاّ نفسک فیا الهی تری بان قلبی بذوب فی جسد علی شان لو یحبت علیه بجورالعالمین لا یخمد ابدالانّ کینونتی

\*\*\* ص 296 \*\*\*\*

کینونتی و نفسی و روحی و جسدی و جسمی کلّها قد خلقت بحبّک و حبّک باقی لایفنی و هذا مقام الّذی اعطیتنی بجورک و لا یقدر احدان یتصرّف فیه ابداً یا من ذکرک انیسی و فرح قلبی و فضائک مرادی و بلائک مونسی ؟؟ یشهد و تری انّ الّذین هتکوا حرمتک و ضیّعوا امرک و نقصو اعهدک و حرّفوا آیاتک و کلمتک و نبذوا احکامک و نرکوا اوامرک ؟؟ علی هذا لعبد الّذی انفتی روحه فی سبیلک و به اشتهر امرک و رفع ذکرک و لاح وجهک و استرفع فسطاط حکمک و خبآء مجدک و بنی بیت امرک و حرم قدسک و کعبه جلالک و انت تعلم یا الهی افکهم و مفتریات انفسهم و بعدما ارتکبوا فی دینک ماناح به سکّان مداین البقا و اهذ ملاء الا علی کتبوا با نامل الشرکیّه فی حقّی ما یلعنهم به کلّ الذرّات ثم مظاهر التوحید و مطالع التفرید و مکامن و حیک و مخازن الهامک و بلغوا فی اشقوه الی مقام کتبوا بانّه انسخ البیان بعدالّذی بنفسی فی امر حکم البیان و شراقت شمس التبیان و بذکری حقّق ذکره و بنفسی نسرّت کلماته و کشف اسراره و بقیامی فصّلت حرف فاته و ظهرت کنوزه و بر زماخزن فیه من لئالی علمک و جواهر حکمتک فیا الهی انت تعلم بانّهم عرفوا نعمتک ثم انکروها لانک اظهر تنی بحجه الّتی بها یدّعون الایمان بک و بمظهر نفسک اذا یا الهی طهّر قلوبهم و نورا بشائهم

\*\*\* ص 297 \*\*\*\*

لیعرفوک بعینک و ینقطعوا عمّا سویک و لوانی اشاهدهم بالشئ احبب من ملل القبل بحیث ما احصیت اشعتی منهم و ابعد منهم یقرون البیان و یکفرون منزله ینتخزون به و ؟؟ علی ؟؟ به نزلت کتبک و صحایف امرک فی ازلاء ازال فو عزّتک ؟؟ اهم ما امنوا بک و لو امنوا ما کفروا فی هذا الظهور الّذی به غنّت اروان سد مره المنتهی بذکر اسمک العلی الا علی و فتحت السن عملّ الاشیا بثنائک یا ربّ الاخره والاولی و یشهد کلّ کلمه نزلت فی البیان بانّه لهوا الناظر فی الافق الابهی سبحانک سبحانک یا الهی تسمع نجعجعی و بصر نجیب و منا یرد علیّ فی کلّ الاحیان من ؟؟ الشیطان و مطالع الطغیان و معادن ؟؟ ؟؟ فانظرنی یا من سمیّت نفسک بالرّحمن قل تری فی ارضک ؟؟ شهی او محزوناً مثلی بعدالّذی بسروری طارالعاشقون لاهواء قربک و ابتهاجک و استعرج المشتاقون الیّ ؟؟ و جذبک و عرفانک اذا استجار یا الهی هذا المغلوب فی جوار عدلک و هذا الدّلیل فی جوار عزّک و هذا الفقیر فی ظلّ بخنائک فانزل علیه ما ینبغن لسانک و انّه ما اراد الاّ انت و لا یرید لا انت اولک و قوّتک یا مالک البها و النّاطق فی صدر البها و الذاکر فی قلب البها فانزل یا ربّ البها علی قلوب العباد کلمه التقوی ؟؟ عن رقد الهوی و یتوجهنّ الی الکلمه العلیا یا ربّ العرش و التری

\*\*\* ص 299 \*\*\*\*

والتری فیا الهی و سیّدی و رجائی اشهد بانّک کنت فی ازل الازال الهاً و احدا احدا فردا صمدا و ترا باقیا دائما قائما قیّوما ما اتخذت لنفسک شبیها و لا شریکا و لا وزیرا و لا نظیرا ارسلت سفرائک الی عبادک و جعلهم مهابط و حیّک و مخازن علیک و انزلت الیهم کتبک و شرعت فی ما شرایع امرک و احکامک الی ان انتهیت الکتب الی البیان و الرّسل بالّذی سمیّته بعلیّ فی جبروت القضا و ملکوت الاسما و انّه اظهر نفسه بامرک و دعا النّاس الی نفسک و بشرهم بالّذی بشّرته به فی محکم ایائک و متقن کلماتک و به قدّرت مقادیر امرک و احد؟؟ و به فصّلت کلّشئ تفصیلا من عندک و منعت فیه العباد من سفک دماء الّذین امنوا بک و دخلوا فی حسن امرک و حمایتک و کذلک حرّمت ازواج رسلک علی الامم و هذا من احکامک المحکمه و حدود اتک المتقنه بحیث نزل فیکل الواحک و کتبک و زبرک و مع هذالحکم المبین والامر المتین نقضوا عهدک و نکثوا میثاقک و ترکوا ما امروا به و امر و اما نهوا عنه و بلغوا فی الغفله الی مقام اخذ شهوه منهم زمام السکینه و الحیا و خانوا فی حرم مظهر نفسک العلی الاعلی فاه اه من فعله و ما ظهر منه تالله بذلک شق ستر حجاب حرمتک بین خلقک و ناح روح الامین نلقاء وجهک \*\*\* ص 299 \*\*\*\*

و تذرّف عین البها فی هذه المصیبه الکبری و ؟؟ العظمی و ما ورد علی احد من سفرائک و اصفیائک مآورد علی مظهر امرک الذی جعلته مظهر سلطنتک و مطلع الوهیّتک و مشرق ربوبیتک اذا انوح و بنوح کلّ الاشیا عمّا خلق من کلمتک العلیا و انّک یا الهی لم تزل و لا تزال ما شرعت الشرایع و ما وضعت المناهج الا لا بقاء ذکرک بین خلقک و اغراز امرک بین بریتک و انّک بنفسک الحقّ کنت و تکون مقدّس من عمل العالمین و ذکر الذاکرین و انّهم یا الهی ما استحیوا منک و ما راعوا حرمتک فی مملکتک و اعزازک بین خلقک عمله من ذی بصر یعیننی فی بکائی و هل من ذی قلب ینوح معی فیما ورد علی حببی و محبوبی و ذاکری و مذکوری و هل من ذی منصف ینصف فیما ورد علی مظهر نفسک من اغفل عبادک فو عزتک یا الهی لو قتلت با سیاف العالمین لکان احبّ عندی من ان اکون موجود اورانی مالارات عین یا من بیدک ملکوت ملک السموات و ا الارضین و اخذ حبّ الریاسه الی مقام سفک دم الّذی اختصصته بین بریّک و جعلته مظهر احدیّتک و سمیّه بحرف الثالث من تظهر نّه بامرک و نزلت فی حقّه مالانزل فی حقّ احد دونه و از اسفک دمه غلیت

\*\*\* ص 300 \*\*\*\*

الظّلمه علی نورالنّهار و اخذا لاضطراب والاضطرار کلّ من سکن فی الزوراء و مع ذلک ما استشعروا و مائنبتهوا و بلغوا فی الشّقوه والاستکبار الی مقام اراد و اقتل من یذکرونه فی الّلیالی والانهار و انّک عصمتنی بقدرتک و حفظتنی بجنود غیبک الی ان خرجت عن بینهم بمشیتک و قضائک فلمّا خیبتهم بسلطانک کتبوا فی حقی ما یلعنهم به اقلامهم و اناطهم و مدادهم و الواحهم و حقایق کلّشئ اذا یا الهی فابتعث قلوبا صافیه و ابصارا حدیده لیتفرسوا فی امرک و ما ورد منهم علیک اه اه یبکی من افعالهم الواح البیان و عین المعانی فی کلمات البیان و مع ذلک نسوا انستهم و یقولون ان الّذی اظهرته بامرک انّه نسخ البیان ؟؟ الّذی یشهد کلّ ذی درآیه بانّ لنفسی نزل البیان و ؟؟ حقق حکم التبیان و جعلت کلّ مانزل فیه هدیه لفصلی و معلّقا باذنی و امری فاه اه قد تکدّر ذیل التقدیس من غباد مفتریات اعدائک و تشیّکت افئده المقربین بما ورد علی محبوب العارفین من طغاه برّیتک فیا الهی هذا اول یوم فیه فرضت الصّیام لا حبّ انک اسئلک بنفسک و الّذی صام فی حبّک و رضاک لا لهویه و بغض مولاه و باسمائک الحسنی وصفاتک العلیا بان تطهّر

\*\*\* ص 301 \*\*\*\*

عبادک عرجت ماسواک و قرّبهم الی مطلع انوار وجهک و مقرّ عرش احدیتک و نور قلوبهم یا؟؟ بانوار معرفتک و و جوههم بضیاء شمس التی اشرفت عن افق شیئک و انک انت المقتدر علی ما تشاء لااله الا انت العزیز المستعان ثم و فقهم یا الهی علی نصره نفسک و اعلاء کلکتک ثم اجعلهم ایادی امرک بین عبادک ثم اظهربهم دینک و اثارک بین خلقک بملاء الافاق من ذکرک و ثنائک و حجّتک و برهانک و انک انت المعطی المتعال المقتدر المهیمن العزیز الرحمن سبحانک یا الهی کلما اریدان انتهی ذکرک اشاهد انّ حبّک لاینتهی فلمّا انّه لا ینتهی کیف ینتهی ندائی و ذکری و ضجیجی و حنینی و انک یا الهی قدرت المناجات لمن فی حولی و جعلت الآیات بینات لنفسی و ظهورات لامری و لکن انی احبّ بان اذکرک من قبل العالمین و بما عندهم من ذکرک و ثنائک یا من فی قبضتک ملکوت ملک السموات والارضین ای ربّ فانصرنی بیدایع نصرک و ان نصرک نفسی و عنایتک ایّای ؟؟ ارتقائی الی الرفیق الاعلی و عروجی عن بین هولاء الاشقیا الذین ماکان بینهم الا ضعیفه و بغضا ای ربّ فاصعبدنی الیک یا من بحرکه قلمک الا علی خلق ملکوت الافشارما

\*\*\* ص 302 \*\*\*\*

کان مقصودی یا الهی فیما نطقت به بین یدیک الاّ لیظهر عبودیتی بین بریتک و یشهد کلّ بانّی انا ؟؟ و انک انت المسئول و انّی انا ؟؟ و انک انت المجیب والا نوعزتک مرادی ما اردت و مقصودی و ما قصدت و املی ما قضیت من فرّق بین مشیتی و مشیّتک انّه کفربک و اتخذ لک شریکا فی ملکک و بمشیّتی اظهارات مشیتک لولاهی ما کانت هی مرادی فداک یا مرادالبها مقصودی فداک یا مقصود البهاء مشیتی فداک یا نصرونارالبها و یا ایها المشتعل فی صدرا ابها و یا ایها الناطق بلسان الیها اذا یقول محبوب البها تالله لولا البها ما غرّدت و رقاء الذکر یا ملاء البغضان ارحموا البها یا من منکم و من ظلمکم انفطرت السّما رشق سترالوفا و یقول البها وضعیت بقضائک یا اله العالمین و مقصود القاصدین و ما اردت الا ما انت اردته لنفصی و ما ارید الاما انت ترید فوعزتک انی اکون خجلا من بدایع فضلک و ما اختصصتنی به بین بریتک بظهوری فصّلت بین الممکنات و اخذت منها جواهر خلقک و سوانج بریتک و انطقتنی یا الهی بکلمه من عندک و جعلها سیفا ذاظبتین بقدرتک و اقتدارک بظبه منها فصلت

\*\*\* ص 303 \*\*\*\*

و فرّقت عبادک و خلقک الذینهم استکبروا علیک و توقفوا فی امرک الذی ما اظهرت امرا اعظم منه و بظبه اخری جمعت و وصلت و بلغت و ربطت و الفت بین الذین اقبلوا الی وجهک و امنوا بایاتک الکبری و انقطعوا عمّا خلق فی الارض و السّما شوقا لجهالک و و طلبا لرضائک و اقبالا بحضرتک و اظهاراً لنعمتک و انک جعلتهم ایادی امرک بین بریتک و بهم اظهرت منا اظهرت من شئونات احدیّتک و ظهورات فردانیتک طوبی لمن اقبل الیهم خالصا لحبّک و سمع منهم ایائک و بیّناتک الّتی ؟؟ عن الاتیان بمثلها من فی السّموات والارضین اذا یا الهی اسئلک بک و بهذا لمظلوم الذی ما شهد عین الابداع سبهه بان تنزل من سحاب رحمتک ما ینبت به فی قلوب المشتاقین نبات حبّک و عرفانک و انک انت المقتدر علی ما تشاء لا اله الا انت المهیمن القیوم فیا الهی اسئلک بذکر اسمک العلی الا علی بان تشرب کلّ العباد رحیق عنایتک و افضالک لیعرفنّک کلّ بعیونهم و ید خلق فی ظلّ سدره التوحید یا من بیدک ملکوت التقدیر عزیز علیّ بان تجعل الحدا من خلقک محروماً عن رحمه التّی اخبّصصتها بایّامک نوعربک

\*\*\* ص 304 \*\*\*\*

فو غرتک انّ عبادک ارادوا ضرّی و ابتلائی و انا ارید تقرّبهم الیک و دخولهم فی جنه الابهی و انک انت المقتدر علی ما تشاء تعلم ما فی نفسی و انّک لنت المقتدر العالم العزیز المحبوب هوالامر سبحانک اللهم یا الهی اسئلک بالذین جعلت صیامهم فی حبّک و رضائک و اظهار امرک و اتباع ایاتک و احکامک و افطارهم قربک و اتمائک فوعزتلئانّهم فی ایّامهم کلّها صائمون و الی شطر رضائک متوجّهون ولی یخرج من فم ارادتک مخاطباً ایّاهم یا قوم صوموا حبّا لجمالی و لا تعلّقه بالمیقات و الحدود فو عزتک هم یصومون و لایا کلون، ن یموتون لانهم ذاقوا حلاوه بذائک و ذکرک و ثنائک و کلمه التی خرجت من شفق شیّتک ای ربّ اسئلک بنفسک العلی الاعلی ثم بظهورک کرّه اخری الذی به انقلب ملکوت الاسماء و جبروت الصّفات و اخذالسکر سکان الارضین و السموات و الزلزال ما فی ملکوت الامر و الخلق الاّ من صام عن کلّ ما یکرهه رضاک و امسک نفسه عن التوجّه الی ماسواک بان تجعلنا ثمهم و تکتب اسمائنا فی لوح الذی کتبت اسمائهم بانّک یا الهی ببدایع قدرتک و سلطنتک و عظمتک ؟؟

\*\*\* ص 305 \*\*\*

اسمائهم من بحر اسمک و خلقت ذواتهم من جوهر حبک و کینوناهم من ساذح امرک و ما تعقب وصلهم بظهورات الفصل والا نفصال و ما قدّر لقربهم بعدولا لبقائهم زوال انهم عباد لم یزل یحکون عنک و لایزال بطوقون فی حولک ؟؟ و لون حول حرم لقائک و کعبه وصلک و ما جعلت الفرق یا الهی بینک و بینهم الا بانّهم لمّا شهدوا انوار وجهک توجّهوا الیک و سجدوا لجمالک خاشعاً خاضعاً لعظمتک و منقطعاً عمّا سواک ای ربّ هذا یوم فیه صمنا بامر له و ارادتک بما نزلته فی محکم کتابک و امسکنا النفس عن الهوی و عما یکرهه رضاک الی ان انتهی الیوم و بلغ حین الافطار اذا اسئلک یا محبوب قلوب العاشقین و یا حبیب افئده العارفین و یا و له صدورالمشتاقین و یا مقصودالقاصدین بان نظیرنا فی هواء قربک و لقائک و تقبل عنّا ما علمنا فی حبک بعضائک ثم اکتبنا من الذینهم اقرّوا بوحدانیّتک و اعترفوا بفمانیتک و خضعوا لعظمتک و کبریائک و عاذوا بحضرتک و لاذوا بجنابک و انفسحوا ارواحهم شوقا للقائک و الحضور بین یدیک و نبذوا الدنیا عن و رائهم لحبّک و قطعوا النسبه من کلّ ؟؟ نسبه متوجها الیک اولئک عبادالذین اذا یذکر لهم اسمک یذوب قلوبهم شغفا لجمالک و تفیض عیونهم طلبیاً \*\*\* ص 306 \*\*\*\*

طلبا لقربک و لقائک ای ربّ هذه لسانی تشهد بوحدانیتک و فردانیتک و هذه عینی ناظره الی لشطر مواهبک و الطافک و هذه اذنی مترصده لاصغاء ندائک و کلمتک لانّی ایقنت یا الهی بانّ الکلمه الّتی خرجت من فم مشیّتک ما قدّرت لها من نفاد و قسمعها فی کلّ الاحیان اذان الّتی قدستها لاستماع کلماتک و اصغاء و ایاتک و انّ هذه یا الهی یدی قد ارفعتها الی سماء مکرمتهم و الطافک انظردیا الهی هذا الفقیر الذی ما اتخذت محبوبا سواک و لا معطیا دونک و لا سلطانا غیرک و لا ظلا الاّ فی جوار رحمتک و لا مأمنا الاّ لدی بایک الذی فتحته علی وجه من فی سمائک و ارضک لافو عزتک انا الذی اکون مطمئناً بفضلک و لو تعذّبنی بدوام ؟؟ و یسئلنی احد منک لینطق ارکانی کلها بانّه لهو المحبوب فی فعله و المطاع فی حکمه و الرّحمن فی محبیته و الرحیم علی خلقه فو عزتک یا محبوب قلوب المشتاقین لو نظردنی عن بابک و تدعنی تحت اسیاف طغاه خلقک و عضاه بریتک و یسئلنی احد منک ینادی کلّ شعر کان فی اعضائی بانه هو محبوب العالمین و انّه لهو الفضّال القدیم و انّه قربّنی و لوا بعدنی و اجارنی

\*\*\* ص 307 \*\*\*\*

و لو اطردنی و لم اجد لنفسی راحما ارحم منه به استغنیت عن دونه و استعلیت علی ماسواه خطوبی یا الهی لمن استغنی بک عن ملکوت ملک السّموات والارض و الغنی من تمسّک بحبل غنائک و خضع لحضرتک و اکتفی بک عمن سواک و الفقیر من استغنی عنک و استکبر علیک و اعرض عن حضرتک و کفّر بایاتک فیا الهی و محبوبی فاجعلنی من الذین بتحرکهم اریاح النفس و الهوی و تذهب بهم کیف تشاء لا اله الا انت المقتدر الغربین الکریم فلک الحمد یا الهی علی ما و فقنی بالصیّام فی هذا الشمس الذی نسبته الی اسمک الا علی و سمیّته بالعلاء و امرت بان یصوموا فیه عبادک و بریتک و یستقربنّ به الیک و به ؟؟ الایّام و الشهور کما ابتدیت اولها باسمک البهاء لیشهدن کلّ بانک انت الاول والاخر و الظاهر و الباطن و یوقنن بان ماحقق اعزاز الاسماء الا بعز امرک و الکلمه التی فصلت بمشیتک و ظهرت بارادتک و جعلت یا الهی هذالشی ربینهم ذکر امن عندک و شرفا من لدنک و علامه من حضرتک لئلاینسون عظمتک و اقتدارک و سلطنتک و اعزازک و یوقنن بانّک انت الّذی کنت حاکما فی ازل الازال و تکون حاکما کما کنت لاینعک عن حکومتک شیئ عمّا خلق فی السموات والارض

\*\*\* ص 308 \*\*\*\*

و لاعن ارادتک من فی ملکوت الامر و الخلق فیا الهی اسئلک باسمک الّذی به ناحت قبایل الارض کلّها الاّ من عصمه بعضمتک الکبری و حفظته فی ظل رحمتک العظمی بان تجلعنا مستقیما علی امرک و ثابتا علی حبّک علی شان لویعترض علیک عبادک و بعرض عنک بریتک بحیث لایبقی علی الارض من یدعوک و یقبل الیک و بتوجه الی حرم انسک و کعبه قدسک لاقوم ؟؟ و حده علی نصره امرک و اعلاء کلمتک و اظهار سلطنتک و ثناء نفسک و لوالی یا الهی کلما اریدان اسمیک باسم التحیّر فی نفسی لانی شاهد بان کلّ صفه من صفائک العلیا و کلّ اسم من اسمائک الحسنی انسها الی نفسک و ادعوک بها ئلقا وجهک هذا لم یکن الاعلی قدر عرفانی لانی لمّا عرفتها ممدوحه نسبتها الیک والا تعالی تعالی شأنک من ان تذکر بدونک او تعرف بسواک او یرتقی الیک وصف خلقک و ثناء عبادک و کلّ ما یظهر من العباد انّه محدود بحدودات انفسهم و مخلوق من توهماتهم و ظنونهم فاه اه یا محبوبی من عجزی من ذکرک فی تقصیری فی ایامک لو اقول بالهی انک انت علیم شاهد لو تشیر با صبع من اصابع مشیّتک الی صخره صمّا یتظهر منها حلم ماکان و ما یکون و لو اقول انّک انت قدیرا شاهد لو یخرج من فم ارادتک کلمه لتقلب منها السموات والارض

\*\*\* ص 309 \*\*\*\*

فوعزتک یا محبوب العارفین کلّ علیم لولا بقرّ عند علمک بالجهل انه اجهل العباد و کلّ مقتدر لا یقرّ بعجزه لدی ظهورات قدرنک انه لا عجز بریتک و اغفل خلقک مع علی بذلک و ابقانی بهذا کیف اقدران اذکر بذکر اواصفک بوصف اواثنیک بثنا اذا مع هذا لعجز قد سرعت الی ظلّ قدرتک و بهذا الفقر قد استظللت فی ظل غنائک و بهذا لضعف قد قمت لدی سرارق قوتک و قدرتک انظرد هذا الفقیر بعدا الذی ما اتخذ لنفسه معینا سواک اتبعد هذالغریب بعدالذی لم یجد لنفسه معینا سواک اتبعد هذالغریب بعدالذی لم یجد لنفسه محبوبا ای عرب انت تعلم ما فی نفسی والا لااعلم ما فی نفسک فارحمنی برحمتک ثم الهمنی مایسکن به قلبی فی ایامک و یستریح به نفسی عند ظهورات وجهک ای ربّ قد استضاء کلّ الاشیاء من بوارق انوار طلعتک و قد ؟؟ کلّ من فی الارض و السّما من ظهورات عزّ احدیّتک بحیث لا اری من شیئ الا و قدا شاهد فیه تجلیک الذی مستور عن انظر النّائمین من عبادک ای ربّ لا تحر منی بعد الذی احاط فضلک کلّ الوجود من الغیب و الشهود ابتعدنی یا الهی بعدالذی دعوت الکل الی بنفسک و التقرب الیک و التمسّک بحبلک انظردنی یا محبوبی بعدالذی و عدت فی حکم کتابک و بدایع ایاتک بان تجمع المشتاقین فی ؟؟

\*\*\* ص 310 \*\*\*\*

سرادق عطوفتک و المریدین فی ظل مواهبک و القاصدین فی خیام فضلک و الطافک فو عزتک یا الهی ان صریخی فیع قلی رحمین قلبی قد اخذا الزّمام عن کفی کلما اسکن نفسی و ابشرها ببدایع رحمتک و شئونات عطوفتک و ظهورات مکرمتک یضطربنی ظهورات عدلک و شئونات قهرک ما شاهد بانّک انت المذکور بهذین الاسمعین و الموصوف بهذین الوصفین و لا تبالی بان تدعی باسمک الغفّارا و باسمک القهّار فوعزتک لولا علی بان رحمتک سبقت کلشئ لننعدم ارکانی و تنضطر کینونتی و تضمحل حقیقتی و لکن لمّا شاهد فضلک سبق کلشئ و رحمتک احاطت کلّ الوجود تطمئن نفسی و کینونتی فاه اه یا الهی عمّافات منی فی ایامک فاه اه یا مقصودی عمّافات منی فی خدمتک و طاعتک فی هذه الایّام الّتی مارئت شبههاعیون اصفیائک و امنائک ای ربّ اسئلک بک و بمظهر امرک الّذی استقرّ علی عرش رحمانیتک بان توفقنی علی خدمتک و رضائک خم احفظنی عن الذّین اعرضوا عن نفسک و کفروا بایاتک و انکرو ا حقک و جاجدو ابن همانک و نبذ و اعهدک و میثاقک کبّر اللّهم یا الهی علی مظهر بهویتک و مطلع احدیتک و معدن علمک و مهبط و حیک و مخزن الهامک و مقرّ سلطنتک و مشرق \*\*\* ص 311 \*\*\*\*

الوهیّتک النقطه الاولی و الطّلعه الاعلی و احصل القدم و محیی الامم و علی اول من امی به و بایاته الّذی جعلته عرشا لاستواء کلمتک العلیا و محل الظهور اسمائک الحسنی و مشرقا لاشراق شموس عنایتک و مطلعا لطلوع اسمائک وصفائک و محزنا للئالی علمک و احکامک و علی آخر من نزل علیه الذی کان و فوده علیه کوفوده علیه و ظهورک فیه کظهورک فیه الاّ انّه استضاء من انوار وجهه و سجد لذاته و اقرّ بعبودیته لنفسه و علی الذین هم استشهدوا فی سبیله و فدوا النفسهم حبّا بجماله تشهد یا الهی انهم عباد امنوا بک و بایاتک و قصدوا حرم لقائک و اقبلوا الی وجهک و توجهوا الی شطر قربک و سلکوا مناهج رضاتک و عبدوک بما انت اردته و انقطعوا عمن و اک ای ربّ فانزل علی ارواحهم و اجسادهم فی کلّ حین من بدایع رحمتک الکبری و انک انت المقتدر علی ما تشاء لا اله الا انت العزیز المقتدر المستعان ای ربّ اسئلک به و بهم و بالذی اقمته علی مقام امرک و جعلته قیوماً علی من فی سمائک و ارضک بان تطهّرنا عن العصیان و تقدّرلنا مقرصدق عندک و الحقنا بعبادک الذین ما منعتهم مکان الذنیا و شدایدها عن التوجه الیک و انّک انت المقتدر قد نزل للّتی المتعالی المهیمن الغفور الرّحیم سمیّت بمریم آنها \*\*\* ص 312 \*\*\*\*

انّما اشتعلت بنار حبّ ربها قبلان تمسسها و انّا سترنا نشانها فی حیوتها فلمّا ارتقت الی الرفیق الاعلی کشف الله الحجاب و عرّفها عباده و من ارادان یزورالطاء الکبری الّتی استشهدت من قبل فلیزر بهذه الزّیاره بسم الله العلی الاعلی ان یا قلم الا علی ما اخذک السرّور فی ایّام ربّک العلیّ الاعلی لتغنّ به علی افنان سدره المنتهی بنغمات البها و لکن منسّتک المصیبه العظمی اذا خلّج بین الارض و السّما ثم اذکر ما ورد علیک من شئونات القضا لیجری دموع من فی ؟؟ الاسما فی هذه المصیبه الّتی فیها اهتز الرضوان و تزلزلت الاکوان و اضطربت حقایق الامکان و بکی عین العظمه علی عرش اسمه الرحمن و قل اول رحمه نزلت من سحاب مشیه ربک العلی الا ؟؟ اول ضیاء اشرق من افق البقا و اول سلام ظهر من لسان العظمه فی ملکوت لامضا علیک یا آیه الکبری و الکلمه العلینا و الدره النّورا موالطلعه الاحدیه فی حیروت القضا کیف اذکر مصائبک یا ایتها الورقه الحمرا تالله من سقوطک عن شجره الامر سقطت اوراق

\*\*\* ص 313 \*\*\*\*

سدره المنتهی و انکسرت افنان دوحه البقا و ؟؟ اغصان شجره الطوبی و استدمت قلوب الاولیا و اصفرت من ؟؟ الاصفیا و تشبّکت افئده الاتقیا فی الجنه الماوی رفاح روح الامین علی محضر الکبریا و صاحت سکّان الارض و السّما انت التی کنت لوجنه الا ماء شاقه الهذی و لجبین التقوی عزه الغرّا و بک شقت سبحان الاو؟؟ عن وجه الاّ ماء و بک زینت هیاکلهن بطراز ذکر مالک الارض و السّما انت الّتی اذا سمعت نداء الله ماتوتفت اقل من ان و سرعت الیه منقطعه عمّا سواه و امنیت ؟؟ بایاته الکبری و معرفت مظهر نفسه فی ایّامه بعدالّذی فزع من فی السموات والارض الاّ الّذین امسکهم ید اراده ربک العلی الا بهنی و نجّاهم من غمرات النفس و الهوی انت التی کنت غریبه فی وطنک و اسیره فی بیتک و بعیده عن ساحه القدس بعد اشتیاقک و ممنوعه عن مقرّ القرب بعد شوقک و توجّهک انت الّتی لم نزل حرکتک اریاح مشیّه ربک الرحمن کیف شآئ و اراد و ما کان لک من حرکت و لا من سکون الاّ بامره و اذنه طوبی لک بما جعلت مشیّتک فانیه فی مشیّه ربّک و مرادک فانیا فیما اراد مولاک انت الّتی مامنعتک اشارات اهل النفاق \*\*\* ص 314 \*\*\*

النفاق عن نیرالافاق و لا اعراض اهل الشّقاق عن مالک یوم التلاق و قدو فیت المیثاق فی یوم تساخصمت فیه الابصار و انفضّ الفجار عن حول مذاهر نفس ربّک المختارّ الاّ قلیلا من الاخیار فاه اه فی سعبتک منع القلم اعن الجریان و مرّت روایح الاحزان علی اهل الجنان و بها انفصلت ارکان کلمه الجامعه و ظهرت علی سورالحروفات المقطعات فی ارایل سورالکتاب و بها اخذ القول حکم القیود فی عالم الجبروت و لبس الهیولا ثوت الضوره فی ملکوت القضا فوحقّک یا ایّتها الورقه البقائیه صعب علی بان اری الدّنیا و لا اراک و اسمع هدیرالورقا و لا اسمع نغماتک فی ذکر ربّک العلیّ الابهی تالله بحزنک حزنت لاشیا عمّا خلق فی ملکوت الانشا و لبس مطالع الاسما اثواب السّوط فکیف اذکر یا حبیبه البها ایّام حتی فیها تغنیت علی الافنان بفنون الالحان فی ذکر ربّک الرّحمن و بنغماتک فی ثناء ربّک العزیز المنّان ارتفع حفیف سدره البیان و هدیرورقاء العرفان و حزیر مآء الحیوان و هزیر اریاح الجنان و زقاب و یک العرش فی ذکر ربّک العزیز المستعان انت الّتی بتسبیحک ؟؟ کلّ الوجود و انه العزیز الودود و بعدک تکلکلت الورقاء و رکدت الاریاح و تعبت مصابیح الفلاح و جمدت سیاه النجات عمت عین ما شهدت فی وجهک نضره الرحمن و ما بکت بما ورد علیک من الاخران و خرست لسان لایذکرک بین ملاء الاکوان فیا بشری لایّام

\*\*\* ص 315 \*\*\*\*

فیها تحرکت علی الشجره و تغنیّت علیها بآیات الاحدیّه و استجذب به فؤاد کلّ امه خاشعه خاضعه الّتی ارادت ربّها بوجهه ناضره مناحکه مستبشرّ فواحزنا لتلک الایّام الّتی فیها غطئ وجهک و ستر ظهورک و منع لقائک فاه اه یا ایّتها الورقه الاحدیّه و الکلمه الاوّلیه و السّاذجه القدمیّه و الثمره الالهیّه و الطلعه العمائیه والآیه اللاهویّته والروح الملکوتیّه فی مصیبتک منعت البحار عن امواجها والاشجار من اثمارها والایات من انزلها و الکلمات من مغینها و السّماء من زینتها والارض من انباتها و المهیاء من جریانها والاریاح من هبوبها و انّی لواذکر رزایاک علی ماهی علیها لیرجع الوجود الی العله و یرتفع ضریر قلم القدم لم اداریّ رزایاک اذکره بین ملاء الاعلی ااذکرما ورد علیک من ؟؟ ئک او ما ورد علیک من اعلاء الله ربّ الاخره والاولی انت الّتی حملت فی سبیل مولاک مالا حملته امّه من البقاننات و به جرت و موج القاصرات فی الغرفات و خررن حوریات الفردوس علی وجه التراب و عرون رؤسجهن طلعات الافریدوس باورقه الحمرا بمصیبتک تغیّر وجه الظّهور و بدّل السرور و اضطربت ارکان البیت المعمور و طوی رقّ المنشور فاه اه بمصیبتک قبل کلّ الوجود و من الغیب و الشهود حکم الموت بعدالحیوه ؟؟ مشیه الاولیّه رداء الاسماء و الصّفات و لمّا انصبّ رزایاک علی \*\*\* ص 316 \*\*\*\*

علی نهر الاعظم الّذی کان مقدساً عن الالوان تفرقت و صارت اربعه انهار و اخذته الالوان المختلفه و المحدودات العرضیّه فلمّا القبیت علی رکن الاول من کلمه التقوی تاخرّت فیها حرف الاتبات لحزونها و استقدمت حرف النفی و ظهر منها ما احترق به قلب البهاء و کبدابها فلمّا قرئت علی النقطه الاولیّه صاحت و اضطربت و تزلزلت الی ان تنزلت و ظهرت علی ؟؟ الحروفات فی الصفحات فلمّا سمعت نقطه العلم صحبت و ناحت و اختلفت و تفرقت و فصّلت و ظهرت منها علوم متفرعات و مظاهر مختلفات ربها استکبرن مرایاها علی الله فی یوم فبه شهد کلّ الذرّات بانّ الملک لله الواحد المقتدر القهّار تالله بما ورد علیک من اعدائک کاوان یستبق العدل فضل ربّک و القهر رحمه الّتی سبقت کلّ الاشیا فاه اه یا کلمه البها و المستشهد فی سبیل البهاکم من لیالی بکیت علی الفراش شوق تلقاء البها و کم من ایّام احترقت بنار الاشتیاق طلبا لوصال البها و توجّهاً الی وجه البها الّذی لایری فیه الاّ الله العلی الاعلی و انک انت ما اردت من وجه الا وجه ربّک و یشهد بذلک اهل ملاء الا علی ثم اهل جبروت البقا عمت عین ما شهدت فیک آیه التوحید و ظهور التفرید یا ایّها المذکور بلسان البها تالله حکم النّانیث یخجلّ

\*\*\* ص 317 \*\*\*\*

ان یرجع الیک یا فخرالرّجال طوبی لک یا مظهر الجمال طوبی لک بمافی ترک الله فی اذل الازال عن بشبهات اهل الضّلال و حفظک من الزلزال و انّه لهو العزیز المتعال و الیه یرجع حکم المبدء و المال اشهد بانک کنت ورقه لم تزل حرّکتک اریاح مشیّه الله و ما اخذتک اشارات اهل النّفاق الّذین نقضوالمیثاق و کفروا بالله مالک یوم الطّلاق طوبی لامه انست بک و سمعت ذکرک و تمسّکت بحبل حبّک و استقربت بک الی الله موجدک و خالقک و الّتی ماذاقت حبّک خالصاً لوجه ربّک آنها صارت محرومه من عنآیه الّتی لختصک الله بها و الجنه لمن اقبل الیک و بکی علیک و زارک بعد موتک با ایتمها المستوره فی اطباق التّراب انّ جسدک ودیعه الله العزیز الوهّاب فی بطن الارض و روحک استرقی الی الافق الا بمعنی و الرفیق الا علی اللهم یا الهی مال من والاها و عاد من عاداها و انصر من نصر ؟؟ من زارها خیرالدنیا والاخره و ما قدرته للمقربین من خلقک و المخلصین من بریتک و انک انت مالک الملوک و راحم الملوک و فی قبضتک ملکوت ملک الارض و السّما تفعل ما تشاء لا اله الاّ انت ربّ العرش و الثری و رب الاخره والاولی سبحانک اللهم یا الهی اسئلک بمظهر نفسک العلی الاعلی و بظهور انک الکبری و بایاتک الّتی احاطت الارض و السّما

\*\*\* ص 318 \*\*\*\*

ثمّ بهذا القبرالّذی جعلته او عیه حبّک و مقرّ ورقه من اوراق سدره ظهورک بان لا تطردنی عن بابک و لا تجعلنی محروما عمّا قدرته لا صفیائک ای ربّ اسئلک بک و بها و بمظاهر الاسماء کلّها بان لا تدعنی بنفسی و هوائی و لا تجعلنی من الذینهم اعترضوا علیک و اعرضوا عنک فی یوم الّذی فیه استویت علی عرش رحمانیّتک و تجلّیت علی کلّ الاشیا بکل اسمائک فاشربنی یا الهی من سلسبیل عرفانک و کوثر عنایتک لاجعل به منقطعاً عمّا سوئک و مقبلا الی حرم وصلک و لقاک و انّک انت المقتدر علی ما تشاء لا اله الاّ انت المتعالی العزیز الوهّاب ای ربّ اسئلک بنار الّتی اشتعلها فی صدر هذه الورقظ التی تحرّکت من اریاح مشیّتک و نطقت علی ثناء نفسک بان تشتعل قلوب عبادک من نار حبّک لینقطعنّ عن الّذینهم کفروا و یقبلن الی وجهک ثم انزل یا الهی علی و علیّ عبادک المنقطعین و احبائک الثّابتین خیرالدّنیا والاخره ثم لغفرلنا و لا بائنا و امّهاتنها و اخواننا و اخواتنا و ذرّیائنا و ذوالقرابتنا من الذّین امنوا بک و بایاتک و کانوا ؟؟ بوحدانیتک و معترفا بفردانیّتک و مذغنا بامرک و ناطقاً بثنائک انک انت الّذی لم تزل کنت قادر اولا \*\*\* ص 319 \*\*\*\*

تزال تکون حاکما لایمنعک اسم عن اسم و لا صفه عن صفه کلّ الاسما خادمه لنفسک و طایفه فی حرملک و منقاده بسلطنتک و خاشعه عند ظهور اثار قدرتک و خاضعه لدی بوارق انوار وجهک و انّک لم تزل کنت و تکون مقدّسا عن خلقک و بریّتک و بذلک یشهد نفسی و کلّ الذرّات و کینونتی و کینونات من خلق بین الارضین و السموات ا اله الا انت المقتدر المتعالی العزیز المنان جناب شیخ باسم محبوب یکتا حسن ک رایحه احزان جمال رحمن را احاطه نموده و ابواب فرح و بهجت از ظلم اهل طغیان من ملاء البیان مسدود شده انّ لهولاء این ؟؟ مسلم و واضح و مبرهن است که هر ظهور قبلی ناس را بظهور بعد بشارت فرموده علی قدر مقاماتهم و استعداد انهم بعضی باشاره و بعضی به تلویحات خفیّه و امّا ظهور قبل فوق آنچه تعقل و ادراک شود در نصیحت و تربیت اهل بیان جهد فرموده‌اند و مع ذلک وارد شد آنچه وارد شد یک کلمه ذکر میشود و از اهل بیان انصاف میطلبیم ایا در هیچ موضعی از مواضع کتب الهیه ذکر شده در حین ظهور بعد در امرش

\*\*\* ص 320 \*\*\*\*

توقف نمائید قل فأتوا به لافوربی العلیم الخبیر از این فقره گذشته ایا در هیچ موضعی از مواضع بیان ذکر شده که اگر نفسی بآیات ظاهر شود انکار نمائید و یا بر قتلش قیام کنید و اگر در این آیات احدی شبهه نماید این بعینه همان شبهه ایست که در احیان ظهور مظاهر امر مطالع سجّین نموده‌اند قسم بشمس معانی که اکرآیات منزله بدیعه انکار شود احدی قادر بر اثبات آیات قبل نخواهد شد و چون نقطه بیان روح ماسواه فداه ناظر باین ایّام بودند و مایرتکب به عباده از قلم اعلی جزو و صایای محکمه و نصایح متقنه و مواعظ حسنه در ذکر این ظهور جاری نشده کتاب اسما نازل شد آخر ذکر نمائید که مقصود چه بوده مخصوص کتاب اسما نامیده‌اند و در آن الواح جمیع اسما را و احدا بعد واحد ذکر فرموده‌اند و تفسیر نموده‌اند و بعد مظاهر اسما را بمبدء اسما وصیت فرموده‌اند ان یا قلب العالم هل لک من اذن لتسمع ما یغردبه و رقا الاحزان فی هذا الزّمان الّذی ارتفع نداء الشیطان عن و راء نداء الرحمن لانا وجدنا ملاء البیان فی غفله و خسران عظیم فو نفسه المحبوب هنوز نفسی ملتفت نشده که \*\*\* ص 321 \*\*\*\*

کتب الهیّه از هر قسمی نازل مخصوصاً کتاب اسما بچه جهه ؟؟ شده کذلک نبسّکم علیم خبیر و لکن کجاست اذان صافیه تا ندائیکه از شطر احدیّه در کلّ حین مرتفع است اصغا نماید و کجاست ابصار حدیده که انوار حکمتیه الهیّه را از کلمات مشرقه ادراک نماید ظاهر شد قیّوم بجمال معلوم و اوست جمال لسع که کلّ باو و عده داده شده‌اند مع ذلک روایح منتنه حسد و بغضا بریّه را بشأنی اخذ نموده که بالمرّه از نفحات رحمانی و روایح سبحانی در گریزند قل یا قومک تعقّبوا الذین حقّت علیهم کلمۀ العذاب و یظهر من و جوههم قهرالله الملک المقتدر العلیم الحکیم معلوم نیست که اگر باین و صایا و مولعظ قلم اعلی حرکت نمیفرمود چه میکردند لا فوالذی جعلنی مستغنیا عن العالمین بما اتانی الله بفضل من عنده که فوق آنچه کرده‌اند و اراده دارند ممکن نبوده و نخواهد بود و عجب است که آیات الهی را تلاوت مینمایند بالله یلعنهم منزلها و هم لایشعرون محبوب امکان مع و صایای محکمه متقنه اخبار فرموده که چه خواهند نمود چنانچه ظاهر شد مع هر نفسی که حرمه لامرالله اعتنا نشد باو اظهار خلوص و عبودیّت نموده‌اند تضییعاً لامرالله و در اطراف ناس را بخود میخوانند آن عمل سرّ و این عمل جمعی \*\*\* ص 322 \*\*\*\*

قدری انصاف لازم است آخر این غلام با نفسی عنادی نداشته این بسی واضح است که بهرنفسی که اعتنا نشد لامرالله بوده و اظهار السلطنته و اعزاز الکلمته خواهد بود هر نفسیکه باینجمله غلّی داشته باو اظهار عبودیّت نموده‌اند ضرّ الامرالله و بغیاً علیه و احدی از احبّای الهی خالصاً لوجه مشرکین را از این اعمال شنیعه منع نموده ایا اثر نار الهیّه در قلوب بریه باقی نمانده را با انوار مصباح احدیّه در افئده خلیقه تجلّی نفرموده چه شده که هیاکل نفوس از این نار مشتعل نشده‌اند و از این انوار مستضئی نگشته‌اند بگو ای کاروان های مداین عرفان جمال رحمن فجر صادق از افق سماء مشیّت سبحان طالع شده تجمیل نمائید که شاید بجنود مقرّبین ملحقّ شوید البته هر چه خفیف را حرکت نمائید احسن است بیندازید ثقل اشارات موتفکه را و بشطر احدیّه توجّه نمائید قلم قدم میفرماید ناله و ؟؟ نمیشنوید یا میشنوید و ادراک نمینمائید اگر قادر بر طیران در هواهای خوش معانی نیستید در هوای ؟؟ طیران نمائید اکرآیات بدیعۀ عربیّه این ظهور را ادراک نمی کنید در بیان فارسی که از قبل نازل فرموه و کلمات فارسیّه که در این ظهور نازل شده تفکر نمائید لکی تجدوا الی الحقّ

\*\*\* ص 323 \*\*\*\*

سبیلا فوالّذی اشتعل نارحبّه فی ؟؟ علی شأن لا ؟؟ هامیا اعراض العالمین که طلعه بیان مقصودی جز این ظهور نداشته روحی لنفسه الفداما قصّر فی تبلیغ امری و لکن النّاس هم مقصّرون و مفرطون هر نفسیکه یکساعت خود را لوجه الله از حجبات اشارات مقدّس کند و در آنچه از ملکوت اولی باسبان عربی و پارسی نازل شده تفکر نماید تالله ینقطع عن العالمین و ینوح لهذا لمظلوم المسجون الغریب احجار صلبه از کلمه الهیّه در ناله و ؟؟ و لکن برّیه در غفلت عظیم اینست که در کتب الهیّه از قبل نازل که از احجار انهار جاری و لکن از قلوب اشرار اثری ظاهر نه صدق الله العلی العظیم بدان ای سائل که کلمۀ الهیّه جامع کلّ معانی بوده یعنی جمیع معانی و اسرار الهی در آن مستور طوبی لمن بلغ الیها و اخرج لئالی المکنونه فیها اشراق کلمه الهیّه را بمثل اشراق شمس ملاحظه کن همان قسم که شمس بعد از طلوع بر کلّ اشراق مینماید همان قسم شمس کلمه که از افق مشیّه و بانیّه اشراق فرمود بر کلّ تجلی میفرماید استغفرالله من هذا التشبیه چه که شمس ظاهره مستمد از کلمه جامعه بوده فکر لتعرف و لکن اشراق شمس ظاهره ببصر ظاهر ادراک میشود و اشراق شمس کلمه ببصر باطن فوالّذی نفسی بیده که اکرانی مدد و اشراق

\*\*\* ص 324 \*\*\*\*

و اشراق باطنیه کلمه الهیّه از عالم و اهدان منقطع شود کلّ معدوم و مفقود خواهند شد و اگر نفسی ببصر الهی ملاحظه نماید اشراق و انوارش را در کلّ مشاهده مینماید و هم چنین اگر باذن طاهره توجّه نماید نداء اولیّه الهیّه را در کلّ حین اضغامی نماید ندای الهی لازال مرتفع و لکن اذان ممنوع و اشراق انوار نیّر افاق ظاهر و لکن ابصار محجوب ای لبیب طبیب لازم که شاید باکسیر اسم اعظم رمد ابصار را رفع نماید و مخاس وجود را ذهب نماید ای کاش از وجود بالغین عرصه عرفان محبوب عالمین و سیع میشد تا از حروف ظاهره کلمه علوم لانهایه ظاهر و تفصیل فرماید مرضی عارض ؟؟ شده که رفع آن بسیار مشکل است الا من استشفی من الدّریاق الاعظم و آن اینست که هر نفسی که بکمان خود فی الحمله رایحه عرفان استنشاق نمود حتی را مثل خود فرض نموده و اکثری الیوم باین مرض مبتلا شده که از حقّ و ما عنده محروم مانده‌اند از خدا بخواهید که قلوب را ظاهر و ابصار را حدید فرماید که شاید خود را بشناسند و حقّ را از دونش تمیز دهند و مقصود حقّ را از کلمات منزله ادراک نمایند و اگر اهم بمقصود الهی فائز میشدند در حین ظهور مستجب نمینماندند مع آنکه سالها کتاب الهی را تلاوت نمودند بحرفی از معانی آن

\*\*\* ص 325 \*\*\*\*

فائز نگشتند چنانچه بالمره از مقصود محتجب و غافل بوده‌اند مع آنکه جمیع در کتاب الهی مذکور و مسطور کلّ محروم بشأنیکه بعضی از مطالبی که نزد عامّه بوده نفوسیکه خود را از خواص میشمردند از او غافل مثل کون قائم در شهر معروف و بشأنی در این قول ثابتند که هر نفسی قائل شده آنحضرت متولد میشود حکم قتل بر او جاری نموده‌اند ملاحظه کنید خواص چه مقدار بعید و محروم بوده‌اند تا آنکه در سنه ستّین کشف حجاب شد و جمیع آنچه مستور بود مشهود گشت و هم چنین قیامت و مایتعاق را که احدی برشحی از طمطام بحر این بیانات که در کتاب الهی بود فائزند و کلّ سرابرا اب توهم نموده چنانچه مشاهده شد و از این مراتب گذشته از اصل عرفان محبوب عالمیان محتجب بوده‌اند و غبار و هم و طین ظنون جمیع بریّه را از منظر احدیّه منع نموده تا آنکه آمد مطهّر اکبر و ناس را بکوثر اطهر غسل داد و بمنظر انور دعوت فرمود و بشارت داد حال ملاحظه فرمائید آنچه ظاهر شده محسّناتی بود که جمیع از آن غافل بودند و اگر گفته شود کلّ در کتاب الهی مستور و مکنون بود و نقطه بنیان روح من فی الامکان فداه طلعات معانی مقنوعه در غرفات کلمات الهیّه از خلف حجاب بیرون آمدند هذا

\*\*\* ص 326 \*\*\*\*

هذا حقّ لاریب فیه و اگر گفته شود از قبل بر سبیل اجمال ذکر شده و آمد مبیّن و مفصّل حقّ لاریب فیه و اگر گفته شود که آنچه در ظهور بدیع ظاهر از قبل نبوده و کلّ بدیعست این قول هم صحیح و تمام است چه که اگر حقّ جلّ ذکره بکلمه الیوم تکلم فرماید که جمیع ناس از قبل و بعد بان تکلم نموده و نمایند آن کلمه بدیع خواهد بود لو انتم تفکرون در کلمه توحید ملاحظه کنید که در هر ظهوری مظاهر حقّ بان ناطق و جمیع بریه از مللل مختلفه باین کلمه طیّبه متکلّم مع ذلک در هر ظهور بدیع بوده و ابداً حکم بدیع از او صلب نشده کلمه که حقّ بان تکلم میفرماید در آن کلمه روح بدیع دمیده میشود و در نفحات حیوه از آنکلمه بر کلّ اشیا ظاهر او باطنا مرور مینماید دیگر تا چه زمان و عصر آثار کلمه الهیه از مظاهر افاقیه و انفسیه ظاهر شود و اینکه بعضی از ناس ببعضی از مطالب موهومه متکلّم و بان افتخار و استکبار مینمایند جمیع عندالله مردود و غیرمذکور چه که فخر در عرفان حقّ و ثبوت و رسوخ و استقامت در امرالله است نه در بیانات ظاهریّه چنانچه ظهور قبلم اینمراتب را بیان فرموده فانظروالله فی مثلا نفوسیکه بذروه عرفان ارتقی نموده‌اند و نفوسیکه در ادنی رتبه مانده‌اند عندالله در یک مقام قائم چه

\*\*\* ص 327 \*\*\*\*

که شرافت علم و عرفان بما هو علم و عرفان نبوده اگر منتهی بحقّ و قبول او شود محبوب والامر دود کلا الفاظ در انساحت در رتبه واحد مذکور مثلا لو یقول و لدت کقوله لم یلدو لم یولد اگر چه برحسب ظاهر تنزیه الهی از شبه و مثل و نظیر منتهی مقام عرفان انّام است چنانچه بین ناس هم اینمقام و ارفع ؟؟ و لکن امتیاز هم نظر بقبول حقّ است و باراده او محقق شده چنانچه در کور فرقان و بیان مشیّت الهیّه تنزیه صرف و تقدیس بحت تعلق گرفته لذا در افئدۀ عباد تجلّیات این بیانات ثابت و ظاهر والا ان بحر قدم از جمیع این کلمات محدثه مقدّس و ساحت اقدس از جمیع این بیانات منزّه نظر باید باهل امر الهی باشد نه بعلو و دنو مراتب عرفان لفظیه که باین بریّه محقق شده یا نیت کنت مستطیعا باظهار ماهو المستور و عد و استطاعت نظر باحتجاب نفوس است والا انّه لهوالغنی الحمید وقتی فرمود لن ترانی و وقتی فرمود انظر ترانی باری الیوم هر نفسیکه تصدیق نمود بآنچه از سماء مشیّه الهی نازل او بمنتهی ذروه عرفان مرتقی وفائز و من دون ان محروم و معدوم نسئل الله بان یوفقنا و ایّاکم علی الاستقامه فی هذا الامر الّذی منه انقلب ملکوت الاسما و اخذ الشکر سکان مداین الاّ نشاء الا الّذین سبقتم الهدآیه من الله

\*\*\* ص 328 \*\*\*\*

المهیمن القیّوم ای مقبل در آنچه از قلم اعلی جاری شده درست تفکر فرمائید تا ابواب علوم لانهایه بروجه قلیت مفتوح شود و خود را از دون حقّ غنی و مستغلی مشاهده نمائی و ؟؟ که ظهور حقّ مخصوص است باظهار معارف ظاهره و تغییر احکام ثابته بین بریّه بلکه در حین ظهور کلّ اشیا حامل فیوضات و استعدادات لا لمیحصی شده و خواهند شد و باقتضای ؟؟ و اسباب ملکیّه ظاهر میشود و در اینمقام مجملی در جواب سؤال یکی از ؟؟ نصاری که در مدینه کبیره ساکن است از سما مشیّه رحمن نازل و در اینمقام بعضی از آن ذکر میشود که شاید بعضی از عباد بر بعضی از حکم بالغه الهیّه که از ابصار مستور است مطلع شوند قوله تعالی قد حضر کتابک فی ملکوت ربّک الرحمن و اخذناه بروح و ریحان و اجبناک قبل السّؤال فکر لتعرف و هذا من فضل ربّک العزیز المستعان طوبی لک بمافرت بذلک و لو هو مستور فسوف یکشف لک اذا شاء الله ؟؟ و تری مالانات العیون ان یا ایّها المتغمس فی بحر العرفان و الناظر الی شطر ربّک الرحمن فاعلم بان الامر عظیم عظیم فانظر ثم اذکر الذی سمی ببطرس فی ملکوت الله انّه مع علو شأنه و جلاله قدره و عظم مقامه کار ان یزل قدباه عن الصراط فاخذه ید الفضل و عصمه من الزلک و جعله من الموقنین

\*\*\* ص 329 \*\*\*\*

انک لو تعرف هذه النغمه التی هدرت بها الورقا و علی افنان سدره المنتهی لتوقن بان ماذکر من قبل قد لحمد بالحقّ و اذا یا کلّ فی ملکوت الله من نعمه الباقیه الابدیه و بشرب من کوثر الحقایق و سلسبیل المعانی و لکن الناس هم فی حجاب عظیم ان الّذین سمعوا هذا لنداء و غفلوا عند انهم لو کانوا عدمآء لخیر لهم من ان بتوقفوا فی هذالامر و لکن ظهر ما ظهر و قضی الامر من لدی الله المقتدر العزیز المختار قل یا قوم قدجاء الرّوح مرّه اخری لیتم لکم ما قال من قبل کذلک و عدتم به فی الالواح ان انتم من العارفین انه یقول کما قال و انفق روحه کما انفق اول مره حبّا لمن فی السموات والارضین ثم اعلم بان الا بن حین الذی اسلم الروح قدبکت الاشیاء کلها و لکن بانفاقه روحه قد استعد کلشیئ کما تشهدو تری فی الخلایق اجمعین کلّ حکیم ظهرت من الحکمة و کلّ عالم فصّلت منه العلوم و کلّ صانع ظهرت منه الصّنایع و کلّ سلطان ظهرت من القدر کلها من تائید روحه المتعال یالمتصرف المنیر و تشهد بانه حین الذی اتی فی العالم تجلی علی الممکنات و به ظهر کلّ ابر من بمن داء الجهل و التی و برء کلّ سقیم عن سنقم الغضله و الهوی و تحت عین کلّ عمّی و تزکت کلّ نفس من لدن مقتدر قدیر و فی مقبلی تطلق البرص علی کلّ ما یحتجب به العبد عن عرفان ربه و الذی احتجب انه ابرص و لایذکر فی ملکوت الله العزیز الحمید و انّا تشهد

\*\*\* ص 330 \*\*\*\*

تشهد بان من کلمة الله طهّر کلّ ابرص و برء کلّ علیل و طاب کلّ مریض و انه لمظهر العالم طوبی لمن اقبل الیه بوجه منیر ثم اعلم بانّ الّذی صمد الی السّماء قد نزل بالحقّ و به مرت روایح الفضل علی العالم و کان ربک علی ما اقول شهید قد تعطّر العالم برجوعه و ظهوره و الذین اشتغلوا بالدنی و زخرفها لایجدون عرف القمیص و انا وجدنا هم علی فضله عظیم فلانّ النّاقوس یصبح باسمه و الناقور بذکره و یشهد نفسه لنفسه طوبی للعارفین و لکن الیوم قدبرء الا برص قبل ان یقول له کن ظاهرا و انّ بظهون قدبرء العالم و اهله من کلّ داء و سقم فتعالی هذا الفضل الّذی ما سبقه فضل فتعالی هذه الرحمه التی سبقت العالمین انک یا ایّها المذکور فی ملکوت الله ان استقدر من ربّک قم و قل یا ملاء الارض قد جاء ؟؟ العالم و مضرم النار فی قلب العالم و قد نار المناد فی بریه القدس باسم علی قبل نبیل و بشرالناس بلقاء الله فی جثه الابهی و قد فلّح بابها بالفضل علی و جوه المقبلین و قد کمل مارقم من القلم الاعلی فی ملکوت الله ربّ الاخره والا ولی و الّذی اراده یاکله و انّه لرزق بدیع قل قد ظهر ناقوس الاعظم و یدقرید المشیه فی جنه الاحدیه ان اسمعوا یا قوم و لا تکونن من الغافلین افشاء الله خلقی ظاهر شوند \*\*\* ص 331 \*\*\*\*

که مقصود حقّ جلّ و عزّ را از بیانات ادراک نمایند و در کمال خضوع و خشوع در مراقبت امرالله و حفظ وصیانت ان الانفس مشرکه مردوده جهد نمایند انّه علی مایشاء قدیر و هر نفسیکه ؟؟ از کوثر بیان مرزوق شد ادراک مینماید که در ظهور نقطه بیان ظاهر شد آنچه لازال مستور بود و این ظهور و ظهور قبل بعینه ظهور ابن ذکریّا و روحست و در بعضی از الواح نازله ذکر شده ملاحظه فرمائید اینست ان ظهور که برای استعداد اهل عالم آمده هنگام فنای عالم و اهل ان رسید آمد آن کسیکه باقی بود تا حیوه باقیه بخشد و باقی دارد و مایۀ زندگی عنایت فرماید ثابت شد آنچه در بیان نازل شده اینست آن جمال موعود که فرموده بعد از من میاید و پیش از من ؟؟ او بود آن ندا که ما بین آسمان و زمین بلند شد که مقام های الهی را درست نمائید و تعمیر کنید یعنی قلوبرا و آن همان ندا بود که این ذکریّا قبل از روح فرمود من ؟؟ از آن کسم که در بیابان ندا میکند که راه خداوند را درست کنید اگر افعی از امّهات متولّد میشد احسن بود از اینکه انسان متولّد شود و در ملکوت الهی باعراض معروف گردد طوبی للعقایم فویل للمرضعات بگو قلم اعلی میفرماید او گم گشتگان برّیه هوی مرا قبول ندارید و دعوی نموده‌اید

\*\*\* ص 332 \*\*\*\*

نفسی را که بذکرم ناطق بوده قبول دارید دروغ میگوئید اهل ظلمتید و از صبح منیر در گریز اگر تقرّب جوئید البته در روشنائی اعمال مردودۀ نفسانیّه دیده شود و ای بر نفوسی که از این ایّام و ثمران غافلند عنقریب بر خود توجه نمایند و نیابند نفسی را که تسلّی دهد ایشانرا خوشا حال صدیقان که بصدق مبین فائز شدند خوشا حال عارفان که سبیل مستقیم الهی را شناخته‌اند و بملکوت او توجه نموده‌اند خوشا حال مسروران و مخلصان که سراج های قلوبشأن بدهن عرفان نفس رحمن مشتعل و روشن شده و بزجاجات انقطاع از هبوب اریاح احزان و افتتان محفوظ مانده نیکوست حال قوی دلان که از سطوه ظالمان قلوبشأن ضعیف نشده و نیکوست حال بینایان که بر بقا و فنا هر دو مطّلع شده‌اند و بشطر بقا توجّه نموده­اند و از اهل بقا در جبروت اعلی مذکورند البته قلوب ایشان ضعیف نشود چه که از اهل بصرند بگو ای بندگان در هر صورت مقتول و مذبوحید چه بسیوف امراض و چه بسیوف اهل اعراض در این صورت اگر بشمشیرهای مشرکان در سبیل محبوب عالمیان کشته شوید احبّ و احقّ بوده چه که دیه نفس محبوبست این ثمر مرغوبرا فراموش مکنید و از دست مدهید نیکوست حال درست ؟؟ \*\*\* ص 333 \*\*\*\*

که از اعمالشان عرفی قبول رحمن ساطع است بد است حال غمازان و مفسدان و ظالمان اگر چه مابین عباد بعزت و ثروت ظاهر شوند عنقریب ذلّت ناگهان و غضب بی پایان آن نفوس را اخذ نماید کلمه قبل بروح بدیع در جمیع احیان این زمان از افق فم مشیّه رحمن مشرق و آن کلمه اینست که باین یعنی روح خطاب فرموده که بگو موسی برای دین و آئین آمد و ابن ذکریّا برای غسل تعمید و من برای آن آمده ام که حیات جاوید بخشم و در ملکوت باقی در آورم بگو ای دوستان سارقان و خائنان در کمین کاهان مترصد ندای حاملان امانت رحمان غافل مشوید و لئالی حبّ الهی را از دندان حفظ نمائید قسم به نیّر افق سماء معانی که اگر نفسی الیوم حجبات اوهام ؟؟ خرق ننماید نداء الهی را اصغا ننماید نیکوست حال ؟؟ که اصنام وهمیه را بقدرت الهیه شکستند و ندای رحمن را شنیده از ما بین اموات برخواسته‌اند علیهم نفحات الله ما لک الاسماء و الصّفات ای اهل ارض ندای رحمن مابین زمین و آسمان مرتفع شد و قلب عالم را از اصغای کلمه الهی بنار حبّ مشتعل و لکن افسرده کان در قبور غفلت و نسیان مانده‌اند حرارت آنرا نیافته‌اند تا چه رسد \*\*\* ص 334 \*\*\*\*

رسد باشتعال هم فی القبور خالدون قوموا یا قوم علی نصره الله قد جائکم القیّوم الّذی بشرکم به القائم و به ظهر زلزال الا کبری الفرتح الاعظم و المخلصون ؟؟ یفرحون و المشرکون بنار الغل یحرقون قل اقسمکم بالله یاملاء البیان بان تنصفوا فی کلمه و احده وحی ان ربکم المؤمن ماء لق هذا لا مر بشیئ عما خلق فی الاکوان کما نزل فی البیان و انتم فعلتم بمحبوبه ما فعلتم و لو علّق هذا الظهور بشئ دونه ما فعلتم به یاعلاء الظاهر هل من ذی اذن و اعیه او ذی بصر حدید لیسمع و یعرف قل قد تبکی عین الله و انتم تابعون یامن تحیر فیکم و من فعلکم اهل ملال العالمین ای دوستان من شما چشمهای بیان منید و دو هر چشمه قطره از کوثر معانی رحمانی چکیده ببازوی یقین چشمه ها را از خاشاک ظنون و اوهام پاک کنید تا از شما خود در امثال این مسائل مسئوله جوابهای محکمه متقنه ظاهر شود و این ظهور اعظم باید کلّ بعلوم و حکم ظاهر شوید که کلّ بریّه بل کلّ الاشیا از هبوب لواقح الهیّه در این ایّام لاشبهیه علی قدرها حامل فیوضات ربّانیّه شده‌اند در غیاهب کلمات منزله جواب مسائل مذکوره و مستورۀ مکونه نازل انشاء \*\*\* ص 335 \*\*\*\*

الله ببصر الهی در کلماتش نظر فرمائید لتعرف ما اردت و این سؤال را بعینه از روح نموده‌اند که این ذکر بالعلی و ناس را بحقّ خواند و غسل تعمید داد مقصود از ظهور او چه بوده و از این ظهور چه فرمود او آمد که برای من شهادت دهد و ؟؟ فرمود بآنچه مامور بود و من آمدم از برای اشتعال اهل عالم یا ایها الناظر الی المنظر الاکبر اخوان بمرتبه رسیده که لسان رحمن از بیان ممنوع شده فوالله یبکی عینی و ؟؟ لسانی و یکتب مایخرج منها عن کان قائما تلقاء وجهی چه که اهل بیان بشأنی محتجب شده‌اند که اگر الیوم از نفسنی خلاف آنچه لم یزل و لایزال حقّ جلّ شأنه بان امر فرموده بچشم خود مشاهده نمایند مقبول دارند مثلا رئیس الا فاکین نوشته آیات در اول ظهور حجّت بوده و حال نیست بگو ای اهل بیان فانصفوا بالله ربّکم الرّحمن قطع نظر از این غلام الهی و ظهورات عز صمدانی که در این ظهور فذاهر شده جمیع بیان را ملاحظه کنید و خود حکم نمائید شما که بحکم حقّ و ما نزل من عنده راضی نشدید و لکن حقّ بحکم شما اگر بانصاف واقع شود راضی است که شاید چشمی بانصاف باز شود و الی الله ناظر باشد و این ؟؟ واضح است که جمیع بیان تصریحا من غیر

\*\*\* ص 336 \*\*\*\*

غیر تاویل مخالف این قول معرض بالله است مع ذلک باین جرئت من غیر سرّ مخالفت کلّ بیان نموده و مینمایند و مع ذلک خود را ناصر بیان میدانند فوا الله انّ البیان ینوح منهم و یلعنهم حال توجه الله فی الجمله تفکر نمائید که سبب اینکه باین جسارت در هتک حرمه کتاب الهی جهد نموده‌اند چیست این بسی معلوم و واضح است که سبب قبول بعضی از اهل بیان است والا فوالّذی انطقنی بالحقّ و اظهرنی لاثبات امره اگر مطمئن نبودند هرگز چنین جسارت نمینمودند این از حکم های اعظم الهی است که در بیان نازل شده ؟؟ که سطری مسطور نه مگر آنکه در آن مذکور چه تلویحا و چه تکویعا که در ظهور بعد توقف ننمائید و جزآیات تصریحا نخواهید مع ذلک انکار نموده‌اند و امثال این امور عظیمه که جمیع میدانید عامل شده‌اند و ؟؟ اعتراض ننموده و لکن باین مقرّ که باختیار او کتب ناطق است نسبت داده‌اند که احکام بیان را نسخ نموده الا لغته الله علی القوم الظالمین مع آنکه بنص بیان این ظهور مختار بوده و خواهد بود و جمیع بیان بذکر و ثنایش ناطق و بظهورش مبشرها یظهر من عنده هو ما ظهر من ظهور \*\*\* ص 337 \*\*\*\*

قبله و من فرّق هو مشرک کذاب و منکر مرتاب و از آیات گذشته اکثری از اهل ادیان از مقرّ اقدس خارق عادات دیده‌اند علی شان لایذکر بالبیان فاسئلوالمدینه و من حولها لیظهر لکم الحقّ و معلوم نیست که آن نفس معرض در خود چه قائل است لافو نفس البهاء لیس الاعلی افک کبیر از حقّ بخواهید توفیق عنایت فرماید که شاید بر صراط امر مستقیم باشید لان هذا الامر عظیم عظیم زود است که عظمت آن واضح شود و مبرهن لایبقی الا من کان ناظرا الی المنظر الاکبر و منقطعا عمّن فی السموات والارض جالله المقتدر العزیز الحکیم الیوم یوم نصره امرالهی است بر هر نفسی لازم که در کمال استقامت ناس را بشطر الهی دعوت نماید انشاء الله جهد بلیغ نمائید که شاید گم گشتگان بریه نفس و هوی بافق اقدس ابهی توجّه نمایند از نفوس اثر محبوب بوده و خواهد بود چه که ثمر هر نفسی اثر اوست نفس بی اثر مثل شجره بی ثمر در منظر اکبر مذکور لله ناطق شوید و لله تبلیغ امر نمائید باعراض و اقبال ناظر نباشید بلکه ناظر بخدمتی که بان مامورید من لدی الله اینست فضل اعظم و رستگاری ابدی و ثمر جاودانی و عنایت \*\*\* ص 338 \*\*\*\*

حقّ در کلّ احیان و مدد فیضش در کلّ او آن رسیده و خواهد رسید من کان له انّه معه و یؤیده بالحقّ و انّه علی کلشئ قدیر و البهاء علیکم یا احبائی بدفم ملکوتی و بقاء جبروتی هذا ما نزل عن جبروت الامر لعبده الّذی سمی بالسلمان بسم الله العلیم الخبیر ای سلمان من لدی الرحمن مأمور بودی که بحکمت رفتار نمائی و تکلم کنی که مباد از حزب شیاطین بالواح مبین ضرّی وارد شود حمد کن خدا را که بید قدرت خود تو را حفظ نمود مع آنکه رؤسای مشرکین ؟؟ بلدی اخبار دادند در اخذ تو و ما حملته من لدن ربک و این از قدرت های آشکار پروردگار تو بود لتشکره و فکون من الموقنین و لکن بعد از نیل مقصود و و صول الواح ان اخرق الاحجاب بسلطان ربک العزیز الوهّاب تا آثار ؟؟ بها مابین ارض و سما از سیمای تو ظاهر و لایح گردد محبوب واحد و قلب واحد تفکّر و کن من العارفین و ان سئلت عن الحقّ لا تقل لا ادری قل ای فوریی اعلم قادری انّه لهو الحقّ لا اله الا هو و حفظنی من ضر عباده الغافلین و کشف عنی غطائی فی ایّام الّتی کنت فیها حاضر اتلقاء

\*\*\* ص 339 \*\*\*\*

الوجه و اشرق علی بایاته ثم کلمناته و قدرته الّتی احاطت العالمین الیوم بر کلّ لازم است که سعی نمایند که شاید از عنایت الهی امری از ایشان در ارض ظاهر شود و سبب رستگاری ابدی گردند و بملکوت بقای حقیقی ربّانی وارد شوند ملاحظه در هدیر و رقا وطنین ؟؟ نما ان افئده ناس را بعنآیه الله جذب نماید و بشطر محبوب هدایت فرماید و از این اثری بظهور نیاید و ؟؟ ؟؟ که چیست مقصودش پس کلمه حقّ مبین را بیان باید قل الله حقّ ثم ذرالناس فی حجباتهم و خوضهم و لاتخفف من احد فتوکل علی الله مالمهیمن القیوم حکمت محبوب است و لکن نه بشأنیکه کلمة الله مستور ماند و حکمت مابین اشداد لایق نه مابین اخیار اسمع نصح من یتصحک بالحقّ و کن من العالمین و البهاء علیک و علی عبادالله المخلصین تا این مدت از نظر محو نشده جهد کن که لازال تلقاء وجه مذکور کردی والسلام علی من ابتع الهدی

\*\*\* ص 340 \*\*\*\*

فجر ظهورک و قلوبهم باشراقات شمس معارفک و عرفانک و ؟؟ بانوار ملکوتک و جبروتک ایربّ انهم حملوا فی حبّک ما لا حملوهعبادک من قبل و شاهدو افی سبیلک مالارات عین و لا ؟؟ قدّرلهم یا اله الوجود من فضلک ما ینبغی لعظمتک و بلیق لسلطانک ایّوب هذه ایّام فیها انزک کتبک و صحائف مجدک و زبرک و الواحک و فیها اشرقت انجم اوامرک من افاق سماء فضلک اسئلک بها و بالذین خضعوا لظهورات امرک بان تقدّر لاحبّائک ما تفرح به قلوبهم و تقرّبه عیونهم ایربّ ؟؟ وجه الارض بانوار شمس عدلک وزیق اعراش ها بهیاکل مطالع الصّدق والانصاف لیفت بذلک تعز من احبّک و الّذین امواتک بآیات ایربّ انت الکریم ذوالفضل العظیم ؟؟ و تمنع و انّک انت المقدّر القدیر ایربّ اسئلک بمظاهر توجدک و مطالع تجریدک بان تکتب لی و لا حبّانک ما ینفعنا فی کلّ عالم من عوالمک و تحفظنا بسلطانک انّک انت الّذی لایجزک

\*\*\* ص 342 \*\*\*\*

شیئ و لایمنعک امرلا اله الاّ انت المتعالی المقتدر العلیم الحکیم وصل اللهم یا الهی علی انبیائک و اصفیائک و اولیائک و علی الّذین اقبلوا الی سهام القضاء فی سبیلک وفازوا بالشهاده الکبری من محبّتک اشهد انهم عبادک الّذین و فوا بمشافک و شربوا کوثر الشهاده باسمک العظی الکریم